

نقد اقتصاد سیاسی

کارل مارکس

نقد اقتصاد سیاسی

کارل مارکس

در ترجمه فارسی «نقد اقتصاد سیاسی» اثر کارل مارکس، نام مترجم، ناشر، زمان و مکان آن نوشته نشده است.

حجت برزگر

فهرست

عنوان

دییایچه

بخش یک: سرمایه بطور اعم

فصل اول: کالا

۱- نکات تاریخی تجزیه و تحلیل کالا

فصل دوم: پول یا گردش ساده

۱. مقیاس ارزش

الف. تئوریهای معیار پول

توضیحات

یاداشتها

زیرنویس ها

دییایچه (۱)

من نظام اقتصاد بورژوائی را بترتیب زیر مورد بررسی قرار میدهم: سرمایه، مالکیت ارضی 1، کاراجرتی 2؛ دولت، تجارت خارجی، بازار جهانی. شرایط اقتصادی معیشت سه طبقه عظیمی که جامعه بورژوائی از آنها تشکیل مییابد تحت سه سر فصل اول مورد تجزیه و تحلیل قرار میگیرد؛ ارتباط فی مابین سه سر فصل دیگر نیازی به توضیح ندارد. بخش اول کتاب اول که به سرمایه اختصاص دارد مشتمل بر فصلهای زیر مییاشد:

۱- کالا؛ ۲- پول یا گردش ساده 3؛ ۳- سرمایه بطور اعم. کتاب حاضر مشتمل بر دو فصل اول مییاشد. کلیه مطالب مربوطه بصورت تکنگاریهائی 4 در پیش روی من قرار دارد که نه برای چاپ شدن بلکه بمنظور روشن شدن مطالب برای خود من در فواصل زمانی دور از هم نوشته شده اند؛ تدوین این نوشتجات بصورت یک مجموعه کامل

مطابق طرح فوق الذکر، بستگی به چگونگی اوضاع دارد.

مقدمه عامی که (۲) قبلاً پیش نویس کرده بودم را حذف نمودم زیرا با بررسی مجدد آن چنین بنظر آمد که پیش بینی نتایجی که هنوز باثبات نرسیده اند باعث سردرگمی شده خواننده ایرا که واقعاً در صدد دنبال کردن مطالب است مجبور بدان خواهد نمود که مسیر حرکت خود را از مورد خاص به مورد عام بکشاند. بهرحال در اینجا ذکر چند نکته پیرامون مسیر حرکتی که من در بررسی اقتصاد سیاسی اتخاذ کرده ام بی مناسبت نیست.

باوجود آنکه تحصیلات من در رشته حقوق بود با اینحال آنرا همواره بعنوان موضوعی دنبال میکردم که تابع فلسفه و تاریخ است. در سالهای ۴۳-۱۸۴۲ بعنوان سردبیر راینیشه زایتونگ (۳) در ابتدا خود را در وضع ناراحت کننده ای یافتم که مرا وادار به بحث در پیرامون آن چیزی می نمود که بعنوان منافع مادی شناخته شده است. بررسی های رنیش لاتناگ⁵ در زمینه تصرف غیرمجاز جنگلها و تقسیم مالکیت ارضی، آغاز مجادلات قلمی توسط هرفون شاپر⁶، سردبیر وقت راین پروونس⁷ بر ضد راینیشه زایتونگ در زمینه وضع دهقانان موزل⁸، و بالاخره مباحثات مربوط به تجارت آزاد و تعرفه های حمایتی، مرا بلافاصله برآن داشت که توجه خود را معطوف به مسائل اقتصادی بنمایم. از طرف دیگر در آن زمان که نیت پاک «حرکت بجلو» اغلب جای دانش واقعی را میگرفت، پژواک سوسیالیسم و کمونیسم فرانسوی با جلوه مختصری از فلسفه، در راینیشه زایتونگ بچشم میخورد. من به این هنرپرستی⁹ «بوالهوسی - حجت» اعتراض کردم ولی در عین حال در مجادله با آگه ماین آگزبرگر زایتونگ¹⁰ بدون هیچ پرده پوشی اذعان نمودم که مطالعات گذشته من اجازه نمیداد که در مورد مضمون تئوریهای فرانسوی اظهار نظر نمایم. زمانیکه ناشرین راینیشه زایتونگ دچار این توهم گردیدند، که با دنباله روی این روزنامه از سیاستی تند روانه تر ممکن است ناقوس مرگ آنرا بصدا درآورند، من با طیب خاطر از این فرصت برای کنار کشیدن خود از انظار عمومی و پرداختن به مطالعات خود استفاده نمودم.

نخستین اثری که نوشتن آنرا برای برطرف کردن شک و تردیدهایی که مرا به باد حمله گرفته بود، بعهدہ گرفتم تجدید بررسی انتقادی فلسفه حقوقی هگلی بود؛ پیشگفتار این اثر که در دیوج - فرانتز و زیشه یاربوخر¹¹ 11 بچاپ رسید در ۱۸۴۴ در پاریس انتشار یافت. تفحصات من مرا باین نتیجه رساند که نه مناسبات حقوقی و نه اشکال سیاسی هیچکدام را نمیتوان بوسیله خود آنها یا بر مبنای باصطلاح رشد عام فکری بشری، درک نمود بلکه برعکس آنها زائیده شرایط مادی زندگی ای میباشند که کلیت آنرا هگل بتاسی از نمونه های متفکران انگلیسی و فرانسوی قرن هجدهم در اصطلاح «جامعه مدنی»¹² بیان میکند، و اینکه بهر صورت تشریح این جامعه مدنی را بایستی در اقتصاد سیاسی جستجو نمود. مطالعه اقتصاد سیاسی را

در پاریس آغاز نموده و در بروکسل - جائیکه بسبب حکم اخراجی که م. گیزو¹³ صادر نموده بود رحل اقامت افکندم - ادامه دادم. نتیجه عامی که بدان رسیدم و بمجرد حصول، چراغ راه مطالعات من گردید را میتوان بقرار زیر خلاصه نمود. انسانها طی تولید اجتماعی وجود خود بطور قطع پای در مناسبات معینی میگذارند که مستقل از اراده آنهاست، یعنی مناسبات تولیدی متناسب با مرحله معینی از رشد نیروهای تولیدی مادی خود. کل این مناسبات تولیدی تشکیل ساخت اقتصادی¹⁴ جامعه، ﴿یعنی﴾ شالوده واقعی آنرا میدهد که بر پایه آن روبنای حقوقی و سیاسی ﴿جامعه﴾ بر پا میگردد و اشکال معین شعور اجتماعی¹⁵ در رابطه با آن قرار میگیرد. شیوه تولید زندگی مادی، تعیین کننده شرایط روند عام زندگی اجتماعی، سیاسی و فکری است. شعور انسانها وجود آنان را تعیین نکرده بلکه وجود اجتماعیشان شعور آنان را تعیین میکند. نیروهای تولیدی مادی جامعه در مرحله معینی از رشد ﴿خود﴾، با مناسبات تولیدی موجود یا با مناسبات مالکیتی که در چهار چوب آن، تا آن مرحله از رشد خود عمل نموده اند - ایندو در قاموس اصطلاحات حقوقی بیک معنی بیان میشوند - در تضاد می افتند، این مناسبات که از بطن اشکال رشد نیروهای مولده بیرون میآیند بدست و پای آنها زنجیر می زنند. در این موقع یک دوره انقلاب اجتماعی فرا میرسد. تغییرات حاصله در پایه های اقتصادی دیر یا زود منتهی به دگرگونی کل روبنا¹⁶ میگردد. در بررسی اینگونه دگرگونیها همواره بایستی میان دگرگونی مادی شرایط اقتصادی تولید که به همان دقت علوم طبیعی قابل اندازه گیری است، و دگرگونی حقوقی، سیاسی، مذهبی، هنری یا فلسفی - خلاصه اشکال ایدئولوژیکی ایکه انسان از طریق آنها به این تضاد واقف شده و برای از بین بردن آن به نبرد برمیخیزد - تفاوت قائل شد. همطور که یک فرد باستناد نظر وی نسبت بخودش قضاوت نمی شود همانطور هم یک چنین دوران دگرگونی را نمیتوان باستناد شعور آن ﴿نسبت به خودش﴾ قضاوت نمود، بلکه برعکس، این شعور را بایستی بر مبنای تضادهای زندگی مادی، ﴿یعنی﴾ تعارض موجود بین نیروهای اجتماعی تولید و مناسبات تولیدی توضیح داد. هیچ نظام اجتماعی تا بحال قبل از آنکه کلیه نیروهای مولده مورد نیازش رشد یافته باشند، مضمحل نمیشود، و مناسبات تولیدی برتر جدید هیچگاه قبل از آنکه شرایط مادی وجود آن در چهارچوب جامعه قدیم بحد بلوغ نرسیده باشد، جانشین مناسبات تولیدی قدیم نميگردد. باین ترتیب بشر بطور قطع تکالیفی برای خود مقرر میکند که قادر به حل آنها باشد زیرا که بررسی دقیق تر همواره نشان میدهد که خود مسئله تنها وقتی مطرح میگردد که شرایط مادی حل آن از قبل فراهم شده یا لااقل در شرف شکل گرفتن باشد، بطور کلی شیوه تولید آسیائی، باستانی، فتودالی و بورژوائی جدید را میتوان بعنوان دورانهائی بشمار آورد که موید پیشرفت در توسعه اقتصادی جامعه میباشند. شیوه تولید بورژوائی آخرین شکل تضاد

آشتی ناپذیر 17 روند اجتماعی تولید است - تضاد آشتی ناپذیر نه بمعنای تضاد آشتی ناپذیر فردی بلکه بمعنای تضاد آشتی ناپذیری که از شرایط اجتماعی موجودیت افراد نشأت میگیرد - و لیکن نیروهای مولده ای که در درون جامعه بورژوائی رشد میکنند موجبات ایجاد شرایط مادی حل این تضاد آشتی ناپذیر را نیز فراهم میآورند. باین مناسبت دوران ماقبل تاریخ جامعه بشری با این صورتبندی 18 اجتماعی فرو بسته میشود.

فردریک انگلس - که با وی از زمان انتشار مقاله تابناکش در زمینه نقد مقولات اقتصادی (6) (مندرج در «دویچ - فرانتزویشه یاربوخر») از طریق مکاتبه بطور مستمر تبادل نظر میکرده ام - از طریقی دیگر (رجوع کنید به «وضع طبقه کارگر در انگلستان») بهمان نتیجه ای رسید که من رسیدم و زمانی که او نیز در بهار ۱۸۴۵ برای اقامت به بروکسل آمد، بر آن شدیم که بکمک یکدیگر دریافته های خود را در مخالفت با دریافته های ایدئولوژیکی فلسفه آلمانی و در حقیقت بعنوان تصفیه حساب با وجدان فلسفی سابق خود، منتشر نماییم. این مقصود ما بصورت نقد فلسفه بعد هگلی (۷) جامعه عمل بخود پوشید. مدت مدیدی بعد از آنکه دستنویس های مربوطه در وستفالی 19 بدست ناشرین رسید خبر یافتیم که بسبب تغییر اوضاع، امکان چاپ آن نیست. از آنجا که مقصودمان - روشن شدن مطالب برای خودمان - برآورده شده بود، دستنویسهای مذکور را با طیب خاطر به دندانهای انتقاد موشها سپردیم. از جمله آثار پراکنده ای که ما در آنزمان برای ارائه جنبه های مختلف نظراتمان به مردم برشته تحریر در آوردیم تنها به ذکر «مانیفست حزب کمونیست» که کار مشترک انگلس و خود من بوده است، و «بحثی در پیرامون مبادله آزاد» 20 که خود من منتشر نمودم، اکتفا می کنم. نکات برجسته دریافته های ما ابتدا در قالبی آکادمیک، هر چند جدول وار 21، در کتاب «فقر فلسفه» من عرض شد... این کتاب که مورد خطابش پرودون بود در ۱۸۴۷ انتشار یافت. انتشار مقاله ای در باره «کاراجرتی» (۸) بزبان آلمانی که مشتمل بر سخنرانیهای من در این زمینه در انجمن کارگران آلمانی ساکن بروکسل (۹) میشد بواسطه انقلاب فوریه متوقف گردید و متعاقب آن مرا وادار به ترک بلژیک نمودند.

انتشار نوراینیشه زاینوگ (۱۰) در ۱۸۴۸ و ۱۸۴۹ و اتفاقات بعدی مطالعات اقتصادی مرا معوق گذاشت تا ۱۸۵۰ که در لندن آنرا از سر گرفتیم. تمرکز مطالب بسیار زیاد در رابطه با تاریخ اقتصاد سیاسی در بریتیش میوزیوم 22، موقعیت مناسب لندن برای مشاهده یک جامعه بورژوائی و بالاخره مرحله جدیدی از رشد که این جامعه ظاهراً با کشف طلا در کالیفرنیا و استرالیا بدان قدم میگذاشت شوق شروع مجدد مطالعات اقتصادی و غور در مطالب جدید را در من بوجود آورد. این مطالعات باقتضای طبیعتشان مرا بطرف موضوعات ظاهراً پرتی کشاندند که بایستی مقداری وقت صرفشان میکردم. ولیکن این ضرورت غیر قابل اجتناب، بخصوص امرار معاش

بود که وقت مرا می‌گرفت. همکاری من با «نیویورک تریبیون» (۱۱) – روزنامه پیشناز انگلیسی – آمریکائی – که هشت سالست ادامه دارد، موجب نابسامانی بیش از حد مطالعات من گردید زیرا من بندرت روزنامه نگاری بمعنای محدود آن کرده ام. از آنجا که بخش فاحشی از نوشته های من در این روزنامه مشتمل بر مقالاتی بود که بشرح و بسط وقایع مهم اقتصادی در انگلستان و اروپا می‌پرداخت لذا مجبور به صحبت در باره جزئیات عملی ای گردیدم که بطور مشخص در خارج از قلمرو اقتصاد سیاسی قرار می‌گیرند.

قصد من از ارائه طرح مسیر مطالعاتم در زمینه اقتصاد سیاسی صرفاً برای نشان دادن آنست که نظرات من – صرفنظر از قضاوت دیگران درباره آنها و صرفنظر از آنکه تا چه حد با منافع مغرضانه طبقات حاکمه جور در می‌آیند – حاصل تحقیق صادقانه ایست که طی چندین سال صورت گرفته است. در آستانه دروازه ورود به علم، همچون ورود به دوزخ بایستی طالب آن بود که:

در اینجا سؤ نیت را بیاید ترک گفت

در اینجا ترس و پروا را بیاید سربسر نابود کرد²³.

(«کمدی الهی» دانته.)

ژانویه ۱۸۵۹، لندن

بخش یک

سرمایه بطور اعم

فصل اول

کالا

ثروت جامعه بورژوائی در نگاه اول بصورت انباشت عظیم کالاهائی جلوه میکند که واحد آن یک کالای واحد میباشد، هر کالا بهر صورت دارای جنبه دوگانه ارزش مصرفی²⁴ و ارزش مبادله ای²⁵ میباشد.*

کالا در نظر اقتصاددانان انگلیسی عبارتست از «هر چیز لازم، مفید یا دلپذیر برای زندگی»، یک شیئی مورد نیاز بشر و یک وسیله معاش²⁶ در وسیعترین مفهوم آن. ارزش مصرفی، بعنوان یکی از دو جنبه کالا با موجودیت فیزیکی قابل لمس آن مطابقت میکند. مثلاً گندم یک ارزش مصرفی مشخصی است که با ارزش های مصرفی پنبه، شیشه، کاغذ و غیره تفاوت دارد. ارزش مصرفی، ارزشش فقط در استفاده از آن است و تنها در روند مصرف است که تحقق²⁷ مییابد. یک ارزش مصرفی معین را میتوان به طرق مختلف مورد استفاده قرار داد. ولی دامنه استفاده

ممکن از آن بوسیله خواص مشخصه آن شیئی محدود میشود. علاوه بر اینها ارزش مصرفی را نه تنها از لحاظ کیفی بلکه از لحاظ کمی نیز میتوان تعیین نمود. ارزشهای مصرفی مختلف باقتضای مشخصات فیزیکیشان دارای مقیاسهای اندازه گیری مختلف میباشند، مانند یک بوشل گندم، یک بند کاغذ و یک یار کتان.

ثروت در هر شکل اجتماعی متصورش همواره از ارزشهای مصرفی ای تشکیل مییابد که در ابتدا متأثر از هیچ شکل اجتماعی آن نیست. از روی طعم گندم نمیتوان تشخیص داد که آنرا یک سرف روسی، یک دهقان فرانسوی یا یک سرمایه دار انگلیسی عمل آورده است. با وجود آنکه ارزشهای مصرفی در خدمت نیازهای اجتماعی قرار گرفته و بنابراین در چهار چوب اجتماعی موجودیت پیدا می کنند و لیکن بیان کننده مناسبات اجتماعی تولید نمی باشند. برای مثال اجازه بدهید کالائی نظیر الماس را بعنوان یک ارزش مصرفی در نظر بگیریم. از ظاهر آن نمی توان به کالا بودنش پی برد. وقتیکه بعنوان یک ارزش مصرفی زینتی یا مکانیکی بر گردن فاحشه ای ﴿درباری - حجت﴾ آویخته میشود یا توسط شیشه بری مورد استفاده قرار می گیرد، کالا نبوده بلکه فقط یک قطعه الماس است. شرط لازم کالا، محققاً ارزش مصرفی بودن آن است در حالیکه کالا بودن یا نبودن ارزش مصرفی ضرورتی ندارد. از آنجائیکه ارزش مصرفی با لذاته مستقل از شکل معین اقتصادی است بنابراین خارج از حوزه بررسی اقتصاد سیاسی^۲* قرار می گیرد. ارزش مصرفی تنها وقتی در این حوزه می گنجد که خود دارای شکل معینی باشد. ارزش مصرفی آن ذات فیزیکی بیواسطه ایست که برای بیان یک رابطه معین اقتصادی - یعنی ارزش مبادله ای - ضروری میباشد.

ارزش مبادله ای نخست بصورت رابطه ای کمی²⁸ بنظر می رسد که ارزشهای مصرفی به تناسب آن با یکدیگر مبادله میگردند. ارزشهای مصرفی در این رابطه دربر دارنده مقادیر قابل مبادله مساوی می باشند. بنابراین کتاب شعر پراپرتی یس²⁹ و ۸ اونس انفیة علیرغم عدم تشابه ارزش مصرفی انفیة و مرثیه میتوانند ارزشهای مبادله ای یکسانی داشته باشند. از نظر ارزش مبادله ای، تمام ارزشهای مصرفی در صورتیکه به نسبت های مناسب موجود باشند، دارای ارزشی یکسانند. ارزش مبادله ای یک قصر را میتوان بر حسب تعداد معینی قوطی واکس کفش بیان کرد. چنانکه تولید کنندگان واکس کفش در لندن ارزش مبادله ای قوطیهای بیشمار واکس تولیدی خود را بر حسب قصر بیان کرده اند. بنابراین کالاها قطع نظر از شکل وجودی طبیعیشان و بدون توجه به مشخصات خاص احتیاجاتی که بعنوان ارزش مصرفی برآورده می کنند، در کمیت های معینی متجانس³⁰ اند، در روند مبادله جای یکدیگر می نشینند، معادل یکدیگر قرار گرفته و علیرغم ظاهر متفاوتشان دارای یک مخرج مشترک میباشند.

ارزشهای مصرفی بعنوان وسایل معیشت مستقیماً مورد استفاده قرار می گیرند ولی از طرف دیگر همین وسائل معیشت خود محصول فعالیت اجتماعی بوده زائیده انرژی

مصرف شده انسانی یعنی کار مادیت یافته³¹ میباشند. تمام کالاهای بعنوان تجسم خارجی³² کار اجتماعی تبلور همان ماده میباشند. اکنون بایستی خصلت خاص این ماده، یعنی کاری که در ارزش مبادله ای تجسم یافته است را مورد بررسی قرار داد. فرض کنیم که یک اونس طلا، یک تن آهن، یک کوارتر گندم و ۲۰ یارد ابریشم ارزشهای مبادله ای متساوی المقداری باشند. این اقلام بعنوان ارزشهای مبادله ای ای که تفاوت کیفی موجود بین ارزشهای مصرفیشان نادیده گرفته شده است، معرف مقادیر مساوی از یکنوع کار میباشند. کاری که در آنها بصورت متحدالشکل مادیت یافته³³ بایستی کار متحدالشکل، همگون³⁴ و ساده باشد؛ تفاوت اینکه این کار آیا در طلا، آهن و گندم تجسم یافته است یا در ابریشم، همانقدر فاقد اهمیت است که حضور اکسیژن در آهن رنگ زده، جو زمین، آب انگور یا خون انسان. ولی حفاری برای بیرون کشیدن طلا، استخراج آهن، عمل آوردن گندم و تاییدن ابریشم انواع کارهایی میباشند که از نظر کیفی با یکدیگر تفاوت دارند. در حقیقت آنچه که از لحاظ عینی بصورت تنوع ارزشهای مصرفی ظاهر می شود، با یک دید دینامیک بصورت تنوع فعالیتهایی ظاهر خواهد شد که بوجود آورنده آن ارزشهای مصرفی میباشند. از آنجائیکه ماده خاص سازنده ارزش مصرفی ربطی به کاری که ارزش مبادله ای را بوجود آورده است ندارد، شکل خاص این کار نیز علی السویه میباشند. علاوه بر آن ارزشهای مصرفی مختلف، محصول فعالیت افراد متفاوت بوده و لذا هر یک از آنها زائیده شکل کار متفاوتی میباشند. ولی بعنوان ارزش مبادله ای نماینده همان کار همگون است - یعنی کاری که در آن مشخصات فردی کارگرها نادیده گرفته شده است. باین ترتیب کاری که بوجود آورنده ارزش مبادله ای است عبارت میشود از کار انتزاعی عام³⁵.

اگر یک اونس طلا، یک تن آهن، یک کوارتر گندم و ۲۰ یارد ابریشم ارزشهای مبادله ای متساوی المقدار یا معادلی باشند پس یک اونس طلا، نیم تن آهن، سه بوشل گندم و پنج یارد ابریشم ارزشهای مبادله ای میباشند که از لحاظ اندازه با یکدیگر تفاوت دارند و این تفاوت کمی تنها تفاوتی است که آنها در قالب ارزش مبادله ای میتوانند دارا باشند. آنها بعنوان ارزشهای مبادله ای اندازه های مختلف، معرف بخشهای بزرگتر یا کوچکتر مقادیر بیشتر یا کمتر کار ساده، متحدالشکل و عام انتزاعی ای میباشند که جسم ارزش مبادله ای از آن تشکیل مییابد. حال این سؤال مطرح میشود که این مقادیر را چگونه میتوان اندازه گرفت؟ یا بهتر بگوئیم این سؤال مطرح میشود که از آنجائیکه تفاوت کمی کالاهای در لباس ارزش مبادله ای همانا تفاوت کمی کار نهفته در آنهاست، شکل کمی وجودی این کار کدامست؟ همانطور که حرکت بوسیله زمان اندازه گیری میشود همانطور هم کار بوسیله مدت کار³⁶ اندازه گرفته میشود. تفاوت در طول زمان کار تنها تفاوتی است که میان ارزشهای مبادله ای - با فرض معین بودن کیفیت کار - متصور است. مدت کار بر

حسب واحدهای طبیعی زمان مانند ساعت، روز، هفته و امثالهم اندازه گرفته میشود. مدت کار عبارتست از حالت زنده موجودیت کار، قطع نظر از شکل، محتوی و مشخصات خاص آن میباشد؛ مدت کار هم وجه کمی کار و هم مقیاس سنجش ذاتی آن میباشد. مدت زمان کار مادیت یافته در ارزشهای مصرفی کالاها هم ماده ایست که آنها را به ارزش مبادله ای و لذا به کالا تبدیل میکند و هم معیاری³⁷ است برای سنجش دقیق مقدار ارزش کالاها. مقادیر مربوط به ارزشهای مصرفی مختلفی که محتوی مقدار مساوی از مدت کار باشند معادل یکدیگرند؛ بدین معنی که تمام ارزشهای مصرفی وقتی به نسبتی در نظر گرفته شوند که دربر گیرنده مدت کار مصرف شده و مادیت یافته یکسانی باشند معادل یکدیگرند. کلیه کالاها در صورتیکه بعنوان ارزشهای مبادله ای در نظر گرفته شوند چیزی بجز مقادیر معینی از مدت کار منجمد شده³⁸ نمیشوند.

قضایای اصلی زیر در تفهیم تعیین ارزش مبادله ای بوسیله مدت کار، جنبه اساسی دارند. کار، تحویل³⁹ میشود به کار ساده، یعنی کاری که باصطلاح میری از هر گونه صفت کیفی است؛ کاری که بوجود آورنده ارزش مبادله ای و در نتیجه کالاها میباشد بنحو خاصی کار اجتماعی است و بالاخره کار تا آنجا که ایجاد ارزش مصرفی میکند از کاری که نتیجه آن ارزش مبادله ای است متمایز میشود.

برای آنکه ارزش مبادله ای کالاها را بوسیله مدت کار موجود در آنها اندازه بگیریم بایستی انواع مختلف کار را به کار متحدالشکل، همگون، ساده و خلاصه به کار دارای کیفیت متحدالشکلی تحویل بنمائیم که تنها تفاوتشان با یکدیگر کمیت آنها باشد.

این تحویل بنظر عملی انتزاعی میآید ولی این انتزاعیست که هر روزه در روند تولید اجتماعی انجام میگردد. تبدیل کلیه کالاها به مدت کار، عملی انتزاعی تر یا غیر واقع بینانه تر از تجزیه کلیه اجسام آلی به هوا نیست. کاری که باین ترتیب بوسیله زمان اندازه گرفته میشود در حقیقت کار افراد متفاوت بنظر نرسیده بلکه برعکس چنین بنظر میآید که کارگران مختلف صرفاً ارگانهای این کار باشند. عبارت دیگر ما میتوانیم کاری که در ارزش مبادله ای تجسم می یابد را کار انسان بطور عام⁴⁰ بنامیم. این انتزاع، یعنی کار انسان بطور عام در شکل کار میانگینی موجودیت پیدا میکند که در یک اجتماع معین یک فرد متوسط میتواند با صرف مولد مقدار معینی عضله، عصب، قوای دماغی و غیره انجام بدهد. کار ساده^{۳*} کاریست که هر فرد متوسط را بتوان برای انجام آن تربیت نمود، کاری که شخص در هر حال بایستی انجام بدهد. مشخصات این کار متوسط در کشورهای مختلف و دورانهای تاریخی مختلف متفاوت است ولی در هر اجتماع معین دارای مقداری معلوم میباشد. آنطور که از داده های آماری برمیآید قسمت اعظم کار انجام شده در اجتماع بورژوائی از کار ساده تشکیل مییابد. اینکه «الف» ۶ ساعت در تولید آهن و ۶

ساعت در تولید کتان و «ب» هم بنوبه خود ۶ ساعت در تولید آهن و ۶ ساعت در تولید کتان صرف میکند یا آنکه «الف» ۱۲ ساعت در تولید آن و «ب» ۱۲ ساعت در تولید کتان صرف می کنند محققاً نشان دهنده تنها «دو» کاربرد مختلف از یک مدت کار میباشد. اما تکلیف کار پیچیده تری که دارای غلظت و ثقل بیشتری نسبت به سطح عام باشد چیست؟ این نوع کار نیز خود به کار ساده تجزیه میشود، همان کار ساده منتها به توانی بزرگتر بطوریکه مثلاً یک روز کار با مهارت 41 میتواند معادل سه روز کار ساده قرار داده شود. قوانین حاکم بر تبدیل این دو نوع کار از موضوع بحث ما در اینجا خارج است. بهر صورت واضح است که این تحویل بآن دلیل صورت میگیرد که محصول کار بسیار با مهارت در قالب ارزش مبادله ای با محصول کار متوسط ساده به نسبت های معینی معادل میباشد؛ پس مساوی مقدار معینی از این کار ساده میشود.

بعلاوه تعیین ارزش مبادله ای بر اساس مدت کار، مبتنی بر این فرض است که در هر کالای مشخصی مثل یک تن آهن، قطع نظر از اینکه حاصل کار «الف» است یا «ب»، همان مقدار کار، مادیت یافته است، باین معنی که افراد مختلف برای تولید ارزشهای مصرفی ایکه هم از نظر کیفیت و هم از نظر کمیت برابر باشند مقادیر مساوی ای مدت کار صرف میکنند. بعبارت دیگر مدت کاری که برای تولید یک کالا صرف شده همان مدت کار لازم برای تولید آن فرض میشود، یعنی مدت کاری که تحت شرایط موجود تولید بطور عام، برای تولید یک واحد دیگر از همان کالا لازم است.

از تجزیه و تحلیل ارزش مبادله ای چنین نتیجه میگیریم که شرایط کاری که ارزش مبادله ای را بوجود میآورد از مقولات اجتماعی کار یا مقولات کار اجتماعی میباشد، البته اجتماعی نه در مفهوم عام آن بلکه در مفهوم خاصی که دلالت بر وجود یک نوع جامعه خاص مینماید. کار ساده متحدالشکل قبل از هر چیز مبین آنست که کار افراد مختلف برابر میباشد و در حقیقت با کار آنان بواسطه تحویل آنها به کار همگون یکسان رفتار میشود. کار هر فرد تا آنجا که در ارزش مبادله ای ظاهر میشود دارای این مشخصه اجتماعی برابری میباشد و تظاهر آن در ارزش مبادله ای فقط تا جائیستکه مساوی با کار تمام افراد دیگر قرار داده شود.

گذشته از اینها مدت کار منظور شده یک فرد در ارزش مبادله ای بطور مستقیم بعنوان مدت کار بطور عام شناخته میشود و این خصلت عام کار فرد بعنوان خصلت اجتماعی این کار ظاهر میگردد. مدت کار بیان شده در ارزش مبادله ای مدت کار یک فرد میباشد ولی فردی که با فرد بعدی و یا تمام افراد دیگر تا آنجا که همگی کار مساوی انجام میدهند هیچ گونه تفاوتی ندارد؛ بنابراین مدت کاری که یک فرد برای تولید یک کالای معین لازم دارد عبارت از مدت کار لازمیست که هر فرد دیگر برای تولید همان کالا بآن نیاز خواهد داشت. این مدت کار لازم عبارتست از مدت

کار یک فرد، مدت کار شخص وی، و لیکن فقط بعنوان مدت کار مشترک بین هم؛ نتیجه اینکه این مدت کار، مختص به شخص بخصوصی نیست این مدت کار عام 42 تظاهر خود را در یک محصول عام، یک معادل عام 43، یک مقدار معین از مدت کار مادیت یافته ای می یابد که در نزد آن، شکل مشخص ارزش مصرفی - ای که محصول مستقیم یک فرد بقالب آن درمیآید - کوچکترین تفاوتی نمیکند، و بدلخواه خود میتوان آنرا به هر شکل دیگری از ارزش مصرفی که در قالب آن بعنوان محصول هر شخص دیگر درمیآید، تبدیل نمود، مدت کار عام تنها بصورت یک اندازه عام است که معرف یک اندازه اجتماعی میشود. کار یک فرد تنها در صورتی قادر به تولید ارزش مبادله ای میباشد که معادلهای عام تولید نماید، یعنی در صورتی موفق بانجام اینکار میشود که مدت کار فردی معرف مدت کار عام. یا مدت کار عام معرف مدت کار فردی باشد. نتیجه همان است که گوئی مدت کار افراد مختلف را برویهم ریخته تکه های مختلفی از مدت کار این مجموعه مشترک را به ارزشهای مصرفی گوناگون اختصاص داده باشیم. باین ترتیب مدت کار فرد مزبور در حقیقت آن مدت کاریست که اجتماع برای تولید یک ارزش مصرفی خاص، یعنی برآوردن یک نیاز خاص طلب میکند. اما آنچه در اینجا مورد نظر است صرفاً آن نحوه خاصی است که خصلت اجتماعی کار بدان نحو مستقر میگردد. مقدار معینی از مدت کار یک ریسنده در مثلاً ۱۰۰ پوند نخ کتان مادیت یافته است. فرض کنیم که ۱۰۰ یارد کتان محصول کار یک بافنده نیز معرف همان مدت کار باشد. از آنجائیکه این دو محصول معرف مقادیر مساوی از مدت کار عام بوده و بنابراین معادل هر ارزش مصرفی دیگری میباشدند که حاوی همان مقدار کار باشد لذا با یکدیگر برابر میشوند. فقط بدلیل آنکه مدت کار ریسنده و مدت کار بافنده معرف کار عام بوده و محصولات آنها نیز بهمین دلیل معادلهای عام یکدیگرند است که جنبه اجتماعی کار هر یک از این دو فرد بوسیله کار دیگری معرفی میشود، باین معنی که کار بافنده معرف کار ریسنده و کار ریسنده معرف کار بافنده میگردد. از طرف دیگر در نظام تولیدی پدرسالارانه روستائی 44 که ریسنده و بافنده هر دو در زیر یک سقف بسر میبردند - زنان خانواده نخ می ریسیدند و مردان بافندگی میکردند، فرضاً برای رفع احتیاجات خانوادگی - نخ و کتان عبارت بودند از محصولات اجتماعی و ریسندگی و بافندگی عبارت بود از کار اجتماعی در چهارچوب خانواده. لیکن خصوصیت اجتماعی آنها باین شکل ظاهر نگردید که نخ بعنوان یک معادل عام با کتان بعنوان یک معادل عام دیگر مبادله گردد، یعنی به شکل دو محصولی ظاهر نگردید که با یکدیگر مبادله کردند و هر دو تبلور معتبر و مساوی یک مدت کار عام واحد باشند. برعکس، محصول کار مزبور مهر اجتماعی خاص روابط خانوادگی را همراه با تکامل طبیعی تقسیم کار خود بر پیشانی داشت. یا اجازه بدهید خدمات و دیون جنسی قرون وسطی را در نظر بگیریم. پیوندهای اجتماعی آن زمان را کار خاص فرد در شکل اصیل خود

و خصوصیات خاص کار وی و نه جنبه عام آن تشکیل میدادند. و بالاخره اجازه بدهید کار اشتراکی⁴⁵ را در شکل تکامل خودبخودی آن، آنطور که در میان تمام ملت‌های متمدن در بدو پیدایش تاریخشان سراغ داریم در نظر بگیریم. *۴* در این مورد خصلت اجتماعی کار محققاً بوسیله کار فردی که شکل انتزاعی کار عام بخود گرفته یا محصول وی که بشکل یک معادل عام در آمده باشد، تعیین نمیگردد. سیستم اشتراکی ایکه این شیوه تولیدی بر پایه آن استوار است مانع از آن میشود که کار فرد تبدیل به کار خصوصی و محصول وی تبدیل بمحصول خصوصی فرد بخصوصی بشود؛ نظام اشتراکی باعث می‌شود که کار فرد بیشتر بصورت عمل⁴⁶ مستقیم عضوی از اعضای سازمان اجتماعی جلوه نماید. کاری که خودش را در ارزش مبادله ای نشان میدهد بصورت کار یک فرد جدا از اجتماع ظاهر میشود. این کار فردی با اتخاذ شکل کاملاً متضاد خود، یعنی کار انتزاعی، تبدیل به کار اجتماعی میشود.

و بالاخره یکی از خصوصیات بارز کار آنستکه ارزش مبادله ای را بشبوت⁴⁷ می رساند که این ارزش مبادله ای بنویه خود باعث میشود روابط اجتماعی افراد بشکل گمراه کننده روابط بین اشیاء جلوه گر شوند. کار افراد مختلف فقط از طریق مقایسه یک ارزش مصرفی با ارزش مصرفی دیگر در لباس مبدل ارزش مبادله ای، معادل یکدیگر قرار میگیرند و با آنها بعنوان کار عام رفتار میشود. اگر چه صحیح است که گفته شود ارزش مبادله ای رابطه ایست بین افراد⁵* و لیکن لازمست اضافه شود که این رابطه در یک حجاب مادی مخفی شده است. همانطور که یک پوند آهن و یک پوند طلا علیرغم خواص فیزیکی و شیمیائی مختلف دارای وزنی یکسان اند همانطور هم دو کالائی که دارای ارزشهای مصرفی مختلف بوده ولی حاوی یک مقدار مساوی از مدت کار باشند دارای ارزش مبادله ای یکسان اند. ارزش مبادله ای باین ترتیب بعنوان تعیین کننده اجتماعی ارزشهای مصرفی ظاهر میگردد، تعیین کننده ایکه متناسب با جنس آنها بوده و در نتیجه بآنها این قابلیت را میدهد که در روند مبادله در نسبت های معینی جای یکدیگر را بگیرند، یعنی که معادل یکدیگر قرار گیرند، درست مثل عناصر شیمیائی ساده ای که به نسبت‌های معینی با یکدیگر ترکیب شده معادلهای شیمیائی یکدیگر را تشکیل میدهند. فقط عرف و عادت زندگی روزمره ما باعث میشود که این حقیقت پیش چشممان بدیهی و عادی جلوه کند که مناسبات اجتماعی تولید بایستی بشکل مناسبات بین اشیاء درآیند تا آنکه مناسباتی که افراد در جریان کار خود در آن قرار میگیرند بنظر مانند مناسبات بین اشیاء با یکدیگر و بین اشیاء و افراد جلوه نمایند. این پیچیدگی در مورد کالا هنوز بسیار ساده است. هر کس کم و بیش به وضوح میداند که روابط کالاها بصورت ارزش مبادله ای در واقع در حکم روابط افراد مختلف است با فعالیتهای تولیدی یکدیگر. شبهه سادگی مزبور در مناسبات پیش رفته تر تولیدی از میان می رود. تمام توهمات مربوط به نظام پولی⁴⁸ از عدم درک این حقیقت ناشی میشود که پول با وجود آنکه یک شیئی

فیزیکی دارای خواص مخصوص بخود میباشد با اینحال معرف یک رابطه اجتماعی تولیدی است. اقتصاددانان جدیدی که به توهمات نظام پولی پوزخند می زنند بمحض آنکه با مقولات اقتصادی پیچیده تری نظیر سرمایه مواجه میشوند دچار همان توهمات میگردند. این نکته در اقرار به حیرت ساده لوحانه اشان بوضوح پیداست باین ترتیب که پدیده ای را که تا چند لحظه پیش با وسواس فراوان بعنوان شیئی توصیف نموده بودند بصورت یک رابطه اجتماعی ظاهر میشود و یک لحظه بعد وقتی آنرا بعنوان یک رابطه اجتماعی تعریف میکنند بصورت شیئی ظاهر شده آنان را دست می اندازد.

از آنجائیکه ارزش مبادله ای کالاها حقیقتاً چیزی بجز رابطه متقابل بین انواع مختلف کار افراد که بعنوان کار مساوی و عام تلقی میگردند نیست، یعنی چیزی بجز بیان مادی شکل اجتماعی خاصی از کار نمیباشد، در نتیجه همانگونه⁴⁹ خواهد بود اگر بگوئیم کار تنها منبع ارزش مبادله ای و از این رو تنها منبع ثروت است، البته تا جائیکه ثروت از ارزش مبادله ای تشکیل یافته باشد. بهمان اندازه همانگونه خواهد بود اگر بگوئیم ماده در حالت طبیعی خود فاقد ارزش مبادله ای^{۶*} است زیرا که در بر دارنده کار نیست و اینکه یک چنین ارزش مبادله ای نیز در حالت طبیعی خود حاوی هیچ ماده ای نمیباشد. ویلیام پتی⁵⁰ بدرستی «کار را پدر و زمین را مادر ثروت» میخواند (۱۲)، بیشاپ برکلی سؤال میکند:

«آیا عوامل چهارگانه باضافه کار بشر منبع حقیقی ثروت نمیباشند؟»^{۷*}

و توماس کوپر⁵¹ آمریکائی به زبان عامیانه چنین توضیح میدهد:

«اگر از یک تکه نان، کاری را که نانوا روی آرد، آسیابان روی گندم دریافتی، زارع بصورت شخم زدن، بذر افشاندن، مراقبت کردن، درو کردن، کوبیدن، تمیز کردن، حمل و نقل بذر انجام داده است بگیری چه باقی می ماند؟ مشتی علف که بصورت هرزه از زمین میروید و متناسب با هیچ نیاز بشری نیست.»^{۸*}

کلیه این ملاحظات با کار انتزاعی که منشاء ارزش مبادله ای میباشد کاری نداشته سروکار آن با کار مشخص بعنوان منشاء ثروت مادیست، یعنی خلاصه کاری که تولید ارزش مصرفی می نماید. از آنجا که ارزش مصرفی کالا مسلم فرض میشود، سودمندی خاص و فایده رسانی معین کار صرف شده در آن نیز مسلم فرض میگردد؛ لیکن این تنها وجه کار بعنوان کار مفید است که به مبحث مطالعه کالاها مربوط میشود. آنچه که در بررسی نان بعنوان یک ارزش مصرفی مورد نظر ما قرار دارد خواص نان بعنوان یک ماده غذایی است و بهیچ وجه با کار زارع، آسیابان و نانوا و امثالهم کاری نداریم. حتی اگر مقدار کار لازم برای تولید نان در نتیجه یک اختراع ۹۵ درصد تقلیل پیدا کند در سودمندی یک قرص نان کاملاً بی تأثیر خواهد بود. حتی اگر این قرص نان حاضر و آماده هم از آسمان نازل شود یک ذره از ارزش مصرفی کاسته نخواهد شد. کاری که ارزش مبادله ای را به ثبوت می رساند خود را

در تساوی کالاها بصورت معادله‌های مجرد نشان می‌دهد در حالیکه کار بعنوان یک فعالیت مولد مفید، خود را در تنوع بیشتر ارزشهای مصرفی آشکار می‌سازد. کاری که موجودیت ارزش مبادله‌ای را به ثبوت می‌رساند عبارتست از کار انتزاعی و متحدالشکل، حال آنکه کاری که موجودیت ارزش مصرفی را به ثبوت می‌رساند کاربست متمایز و مشخص که تا آنجا که به شکل و ماده‌ای که کار روی آن صورت گرفته مربوط می‌شود شامل انواع بی‌نهایت متغیر کار می‌گردد.

اشتباه خواهد بود اگر بگوئیم کاری که مولد ارزشهای مصرفی است تنها منبع ثروت تولید شده بوسیله آن یعنی ثروت مادی می‌باشد. از آنجائیکه کار عبارت از فعالیت است که ماده را برای هدف معینی تغییر شکل می‌دهد نتیجتاً تحققش موکول بوجود ماده می‌شود.

ارزشهای مصرفی متفاوت حاوی نسبت‌های کاملاً متفاوتی از کار و محصولات طبیعی می‌باشند ولی بهر حال ارزش مصرفی همواره دارای یک عنصر طبیعی می‌باشد. کار بعنوان یک فعالیت سودمند در جهت تخصیص⁵² عوامل طبیعی به اشکال گوناگون، شرط طبیعی وجود انسانی، شرط یک تبادل مادی بین انسان و طبیعت بصورتی ماملاً مستقل از شکل جامعه است. از طرف دیگر کاری که ارزش مبادله‌ای را به ثبوت می‌رساند شکل اجتماعی خاصی از کار می‌باشد. برای مثال اگر دوزندگی را از جنبه فیزیکی آن بعنوان یک فعالیت مولد متمایز در نظر بگیریم، کت تولید می‌کند نه ارزش مبادله‌ای کت. ارزش مبادله‌ای کت نه آنکه بوسیله نفس عمل دوزندگی بلکه بوسیله کار انتزاعی بوجود آمده است و این کار انتزاعی متعلق به چهارچوب اجتماعی می‌باشد که دوزنده در طرح ریزی آن دخالتی نداشته است. زنان در صنعت خانگی عهد کهن برای مثال کت تولید می‌کردند بدون آنکه ارزش مبادله‌ای کت را بوجود آورده باشند. کار بعنوان منبع ثروت مادی در نزد موسی قانونگذار و آدام اسمیت - این مأمور گمرک - بخوبی شناخته شده بود.^{۹*}

حال اجازه بدهید به بررسی چند قضیه‌ای که از تحویل ارزش مبادله‌ای به مدت کار نتیجه می‌شود بپردازیم.

کالا بعنوان ارزش مصرفی دارای نقش مادی برجسته‌ایست. مثلاً گندم بعنوان ماده غذایی مورد استفاده قرار می‌گیرد. ماشین جانشین مقدار معینی کار می‌شود. عملی که هر کالا باستناد آن یک ارزش مصرفی، یعنی یک جنس مصرفی بحساب می‌آید را میتوان خدمت⁵³ آن کالا نامید، خدمتی که آن کالا بعنوان ارزش مصرفی انجام می‌دهد. ولی کالا بعنوان ارزش مبادله‌ای همواره صرفاً از نقطه نظر حاصل آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. آنچه اهمیت دارد خدمتی نیست که آن کالا انجام می‌دهد بلکه خدمتی^{۱۰*} است که در جریان تولید کالا بر روی آن انجام می‌گیرد. از اینرو ارزش مبادله‌ای یک ماشین من باب مثال، با این معیار که آن ماشین جانشین چه مقدار کار می‌شود تعیین نمی‌گردد بلکه بر اساس مدت کار مصرف شده در تولید آن و

بنابراین مدت کار لازم برای تولید ماشین جدیدی که دارای همان مشخصات باشد تعیین میگردد.

در نتیجه اگر مقدار کار لازم برای تولید کالاها ثابت بماند ارزش مبادله ای آنها تغییر نخواهد کرد. ولی سهولت یا دشواری تولید دائماً در حال تغییر است. اگر بار آوری کار افزایش یابد همان ارزش مصرفی در مدت زمان کوتاهتری تولید خواهد شد. اگر بار آوری کار کاهش یابد مدت زمان طولانی تری برای تولید همان ارزش مصرفی مورد نیاز خواهد بود. در نتیجه مقدار مدت کاری که در یک کالا موجود است و لذا ارزش مبادله ای آن، کمیت متغیری است که بالا و پائین رفتنش با بالا و پائین رفتن بار آوری کار نسبت معکوس دارد، سطح بار آوری کار که در صنعت مانوفاکتور پیشاپیش تعیین میگردد در کشاورزی و صنایع استخراجی تابع شرایط طبیعی غیر قابل پیش بینی نیز میباشد. یک مقدار معین کار - بسته به وفور نسبی ذخائر زیر زمینی - منتهی به تولید مقادیر متفاوتی از فلزات مختلف میگردد. با همان مقدار کار ممکن است بتوان در فصل مساعد دو بوشل گندم و در فصل نامساعد احتمالاً تنها یک بوشل برداشت نمود. کمیابی یا وفور ناشی از شرایط طبیعی در اینجا تعیین کننده ارزش مبادله ای کالاها بنظر می رسد، زیرا این شرایط، تعیین کننده بار آوری کار مشخص⁵⁴ خاصی میباشد که تابع شرایط طبیعی میباشد.

مقادیر مساوی از مدت کار یا مقادیر مساوی از ارزشهای مبادله ای در حجمهای نامساوی از ارزشهای مصرفی مختلف موجود میباشدند. هر قدر حجم یک ارزش مصرفی که حاوی یک مقدار معین از مدت کار است در مقایسه با دیگر ارزشهای مصرفی کالاها کمتر باشد ارزش مبادله ای خاص آن کالا بیشتر خواهد بود. اگر ما در دورانهای مختلف تمدن که فاصله های زمانی طولانی آنها را از یکدیگر جدا میکند مشاهده میکنیم که ارزشهای مصرفی گوناگونی نظیر طلا، نقره، مس و آهن یا گندم، چاودار، جو و جو دوسر تشکیل یک سری ارزشهای مبادله ای خاصی را میدهند که در مجموع در طول این دورانهای ترتیب نسبی خود را در رابطه با یکدیگر حفظ می کنند هر چند که نسبتهای عددیشان دقیقاً ثابت نمی ماند، نتیجه میگیریم که رشد رو بتزاید نیروهای مولده اجتماعی تأثیری یکدست یا تا حدودی یکدست بر روی مدت کار لازم برای تولید این کالاها بجای گذارده است.

ارزش مبادله ای یک کالا بر حسب ارزش مصرفی خود آن تعریف نمیشود، بلکه ارزش مصرفی یک کالا بعنوان تبلور⁵⁵ مدت کار اجتماعی مجرد در رابطه با ارزشهای مصرفی کالاهای دیگر قرار داده میشود. از این رو ارزش مبادله ای یک کالا خود را در ارزشهای مصرفی کالاهای دیگر نشان میدهد. در حقیقت ارزش مبادله ای کالائی که بر حسب ارزش مصرفی کالای دیگری بیان شده باشد معرف یک معادل میباشد. اگر کسی بگوید که مثلاً یک یارد کتان هم ارزش دو پوند قهوه میباشد در اینصورت ارزش مبادله ای کتان بر حسب ارزش مصرفی قهوه بیان شده است و بالاتر

از آن اینکه ارزش مبادله ای کتان با کمیت معینی از این ارزش مصرفی بیان گردیده است. بمجرد آنکه نسبت مزبور معلوم گردید ارزش هر مقدار کتان را میتوان بر حسب قهوه بیان نمود. واضح است که ارزش مبادله ای کالائی نظیر کتان تنها بوسیله نسبتی که کتان با کالای مشخص دیگری مثل قهوه معادل قرار می گیرد، بطور کامل بیان نمیشود. مقدار مدت کار مجردیکه یک یارد کتان معرف آنست بطور همزمان در مقادیر بی نهایت مختلفی از ارزشهای مصرفی تمام کالاهای دیگر وجود دارد. ارزش مصرفی هر کالای دیگر را اگر به نسبتی در نظر بگیریم که معرف همان مقدار مدت کار باشد، در اینصورت یک معادل برای یک یارد کتان ایجاد کرده ایم. بنابراین ارزش مبادله ای این کالای بخصوص را فقط با نوشتن یک تعداد بینهایت از معادلات - که در آنها ارزشهای مصرفی تمام کالاهای دیگر طرف دیگر این معادلات را تشکیل بدهند - میتوان بطور کامل بیان کرد. تنها شکل بیان کامل یک معادل مجرد، مجموع این معادلات یا جمع کل نسبتهای مختلفی است که یک کالا به آن نسبتها میتواند با هر کالای دیگری مبادله گردد. مثلاً سری معادلات :

$$\begin{aligned} & \frac{1}{2} \text{ پوند چای} = 1 \text{ یارد کتان} \\ & 2 \text{ پوند قهوه} = 1 \text{ یارد کتان} \\ & 8 \text{ پوند نان} = 1 \text{ یارد کتان} \\ & 6 \text{ یارد چلووار} = 1 \text{ یارد کتان} \end{aligned}$$

را میتوان بشکل زیر نوشت:

$$\frac{1}{8} \text{ یارد چلووار} + \frac{1}{2} \text{ پوند نان} + \frac{1}{2} \text{ پوند قهوه} + \frac{1}{8} \text{ پوند چای} = 1 \text{ یارد کتان}$$

از اینرو اگر ما تمام معادلاتی که در آنها ارزش یک یارد کتان بطور کامل بیان شده است را در دست میداشتیم ارزش مبادله ای کتان را میتوانستیم به صورت یک سری نشان بدهیم. در حقیقت برای این سری حدی وجود نخواهد داشت زیرا دامنه تعداد کالاهای نه تنها هرگز قطع نمیشود بلکه روزبروز گسترش هم پیدا می کند. از آنجائیکه ارزش مبادله ای یک کالا بوسیله ارزشهای مصرفی تمام کالاهای دیگر اندازه گیری میشود ارزشهای مبادله ای تمام کالاهای دیگر بالعکس بر حسب ارزش مصرفی آن کالائی سنجیده میشود که بوسیله آنها اندازه گیری شده است. *۱۱

اگر ارزش مبادله ای یک یارد کتان بوسیله یک دوم پوند چای، ۲ پوند قهوه یا ۶ یارد چلووار یا ۸ پوند نان و غیره بیان بشود چنین نتیجه میگیریم که قهوه، چای، چلووار، نان و غیره با حفظ نسبتهایی که آنها را برابر مقدار سومی چون کتان قرار میدهند بایستی با یکدیگر برابر باشند، از این رو کتان بعنوان مقیاس مشترک 56

ارزشهای مبادله ای آنها بکار می رود. ارزش مبادله ای هر کالا بعنوان مدت کار مجرد مادیت یافته، یعنی بعنوان یک مقدار معین از مدت کار مجرد، بطور متوالی بر حسب مقایر معینی از ارزشهای مصرفی تمام کالاهای دیگر اندازه گرفته میشود؛ از طرف دیگر ارزشهای مبادله ای کلیه کالاهای دیگر بر حسب ارزش مصرفی همین کالای منحصر بفرود اندازه گیری میشود. ولی هر کالائی که بعنوان ارزش مبادله ای در نظر گرفته شود از یک طرف کالای منحصر بفرودی است که بعنوان مقیاس مشترک ارزشهای مبادله ای کلیه کالاهای دیگر بکار رفته و از طرف دیگر صرفاً یک کالا در میان سری کالاهای بیشمار دیگر است که ارزش مبادله ای هر کالای دیگر مستقیماً بر حسب آن بیان میگردد.

تعدد انواع کالاها تأثیری بر ارزش یک کالا ندارد. ولی بلندتر یا کوتاهتر شدن سری معادلاتی که ارزش مبادله ای آن کالا میتواند در آنها بتحقق برسد تابع تنوع بیشتر یا کمتر کالاهای مختلف میباشد. سری معادلاتی که بیان کننده ارزش مثلاً قهوه میباشد نشان دهنده دامنه قابلیت مبادلاتی آن و حدودی است که ارزش قهوه در محدوده آن میتواند بعنوان ارزش مبادله ای عمل کند. ارزش مبادله ای یک کالا بعنوان بیان عینی مدت کار اجتماعی مجرد بیان متناسب معادل خود را در تعداد بینهایت متنوع ارزشهای مصرفی مییابد.

دیدیم که ارزش مبادله ای یک کالا با مقدار مدت کاری که مستقیماً در آن موجود میباشد تغییر میکند. ارزش مبادله ای تحقق یافته آن «کالا» یعنی ارزش مبادله ای بیان شده بر حسب ارزشهای مصرفی کالاهای دیگر نیز بایستی به درجه تفاوت مدت کار مصرف شده در تولید کلیه کالاهای دیگر بستگی داشته باشد. برای مثال اگر مدت کار لازم برای تولید یک بوشل گندم ثابت میماند در حالیکه مدت کار مورد نیاز برای تولید کلیه کالاهای دیگر دو برابر میشد، ارزش مبادله ای یک بوشل گندم بر حسب ارزشهای مصرفی معادلش به نصف تقلیل پیدا میکرد. در حقیقت نتیجه همان میشد که گوئی مدت کار لازم برای تولید یک بوشل گندم به نصف تقلیل یافته و کار لازم برای تولید کلیه کالاهای دیگر ثابت مانده است. ارزش کالاها از طریق آنکه چه مقدار از آنها در ظرف مدت کار معینی تولید میشوند تعیین میگردد. برای بررسی آنکه چه تغییراتی میتوانند بر این نسبت تأثیر بگذارند اجازه بدهید دو کالای «الف» و «ب» را در نظر بگیریم. حالت اول) مدت کار لازم برای تولید «ب» ثابت فرض میشود. در این صورت پائین و بالا رفتن ارزش مبادله ای «الف» بر حسب «ب» با کاهش یا افزایش مدت کار لازم برای تولید «الف» نسبت مستقیم دارد. حالت دوم) مدت کار لازم برای تولید «الف» ثابت فرض میشود. در این صورت پائین و بالا رفتن ارزش مبادله ای کالای «الف» بر حسب «ب» با کاهش یا افزایش مدت کار لازم برای تولید «ب» نسبت معکوس دارد. حالت سوم) فرض میکنیم که مدت کار لازم برای تولید «الف» و «ب» به یک درجه کاهش یا افزایش

یابد. در این صورت معادله ای که بیان کننده ارزش کالای «الف» بر حسب «ب» باشد بلا تغییر باقی میماند. چنانچه عاملی موجب میشد که بارآوری کلیه انواع کار به یک اندازه کاهش یابد و در نتیجه برای تولید تمام کالاها بهمان نسبت کار اضافی لازم میآید، ارزش تمام کالاها بالا رفته بیان واقعی ارزش مبادله ای آنها بدون تغییر مانده ثروت حقیقی جامعه کاهش مییافت، زیرا که تولید همان مقدار ارزشهای مصرفی نیازمند مقدار بیشتری از مدت کار بود. حالت چهارم) فرض میکنیم که مدت کار لازم برای تولید «الف» و «ب» به درجاتی نابرابر افزایش یا کاهش یابد و یا اینکه کار لازم برای تولید «الف» افزایش یافته در حالیکه برای «ب» کاهش یابد و یا بالعکس. تمام این حالت ها را میتوان به حالتی تحویل نمائیم که در آن مدت کار لازم برای تولید یک کالا بلا تغییر مانده در حالیکه کار لازم برای تولید کالای دیگر افزایش یا کاهش یابد.

ارزش مبادله ای هر کالا بر حسب ارزش مصرفی هر کالای دیگر بصورت اعداد صحیح یا کسرهائی از آن ارزش مصرفی بیان میشود. هر کالا در قالب ارزش مبادله ای بهمان سادگی قابل تقسیم است که مدت کار نهفته در آن. معادل یکدیگر بودن کالاها درست بهمان اندازه مستقل از قابلیت تقسیم فیزیکی ارزشهای مصرفیشان میباشد که تأثیر پذیرفتن مجموع کل ارزشهای مبادله ای کالاها از تغییراتی که ارزشهای مصرفی آن کالاها در جریان تبدیلیشان به یک کالای ساده جدید ممکن است متحمل بشوند.

تا اینجا ما دو جنبه کالاها یعنی ارزش مصرفی و ارزش مبادله ای را بطور جداگانه مورد بررسی قرار دادیم. کالا عبارتست از وحدت مستقیم ارزش مصرفی و ارزش مبادله ای و در عین حال اینکه فقط در رابطه با کالاهای دیگر کالا قلمداد میگردد. روند مبادله کالاها عبارتست از رابطه ای حقیقی که بین آنها برقرار میشود. این روند، روندی اجتماعی است که توسط افراد، مستقل از یکدیگر انجام میپذیرد در حالیکه افراد فقط بعنوان صاحبان کالا در آن وارد میشوند. وجود آنان برای یکدیگر تا وقتی مطرح است که کالاهای آنان موجودیت داشته باشد، از اینرو آنان در حقیقت بمشابه نمایندگان ذیشعور⁵⁷ روند مبادله ظاهر میشوند.

کالا هم یک ارزش مصرفی است مانند گندم، کتان، یک قطعه الماس، ماشین آلات و غیره و هم بعنوان کالا یک ارزش مصرفی نیست. اگر برای صاحب آن ارزش مصرفی میداشت یعنی وسیله مستقیمی برای رفع احتیاج خود وی میبود دیگر کالا قلمداد نمیشد. یک کالا برای صاحب آن برعکس، یک ارزش غیر مصرفی⁵⁸ را تشکیل میدهد، یعنی صرفاً یک مخزن فیزیکی ارزش مبادله ای یا بعبارت ساده تر یک وسيله مبادله⁵⁹ است. ارزش مصرفی بعنوان حامل فعال ارزش مبادله ای تبدیل به وسیله مبادله میگردد. کالای مزبور تنها وقتی برای صاحب آن ارزش مصرفی دارد که یک ارزش مبادله ای باشد. $۱۲*+$ بنابراین کالا هنوز باید تبدیل به یک ارزش مصرفی

بشود، آنهم در درجه اول یک ارزش مصرفی برای دیگران. از آنجائیکه برای صاحبش ارزش مصرفی ندارد پس بایستی برای صاحبان کالاهای دیگر دارای ارزش مصرفی باشد. اگر این شرط صادق نباشد پس کاری که در ساختن آن بکار رفته کار بی مصرف بوده و از اینرو محصول آن کار، کالا نمیشود. از طرف دیگر کالا باید برای صاحب آن تبدیل به یک ارزش مصرفی بشود زیرا وسیله معیشت وی در خارج از آن کالا، در ارزشهای مصرفی کالاهای افراد دیگر موجود است. کالای مزبور برای آنکه تبدیل به ارزش مصرفی بشود بایستی با نیاز بخصوصی که قادر به برآوردن آنست رویو گردد. از اینرو ارزشهای مصرفی کالاها از طریق مبادله متقابل جایشان با یکدیگر تبدیل به ارزشهای مصرفی میشوند؛ آنها از دست کسانی که برای آنان جنبه وسیله مبادله را دارند به دست کسانی انتقال می یابند که برای آنان نقش اجناس مصرفی را بازی میکنند. کار نهفته در کالاها تنها در نتیجه این انتقال عام 60 است که تبدیل به کار مفید میگردد. کالاها در جریان روابط متقابلشان بعنوان ارزشهای مصرفی، شکل اقتصادی جدیدی کسب نمیکنند. بلکه برعکس، آن شکل خاصی را هم که آنها را بعنوان کالا متمایز میکند از دست میدهند. من باب مثال در جریان انتقال نان از دست نانوا به دست مصرف کننده، در ماهیت آن بعنوان نان تغییری داده نمیشود. مصرف کننده مزبور به آن به دیده یک ارزش مصرفی، یک ماده غذایی خاص مینگرد ولی همین نان تا زمانیکه در دست نانوا بود فقط نماینده یک رابطه اقتصادی، یک شیئی مشخص و در عین حال انتزاعی تلقی میگردید. بنابراین تنها تغییر شکلی که کالاها در جریان تبدیل خود به ارزشهای مصرفی دستخوش آن میگردند ترک موجودیت صوری ایست که طی آن برای صاحب خود، ارزشهای غیر مصرفی و برای غیر صاحبان خود ارزشهای مصرفی پیدا میکنند. برای آنکه کالاها به ارزش مصرفی تبدیل شوند بایستی تماماً انتقال مالکیت پیدا کرده در روند مبادله وارد شوند. مبادله کالاها صرفاً با جنبه ارزش مبادله ای آنها سروکار دارد. از اینرو آنها تنها از طریق تحقق یافتن بعنوان ارزش مبادله ایست که میتوانند بعنوان ارزش مصرفی تحقق یابند.

یک کالای خاص بعنوان یک ارزش مصرفی در ابتدا بعنوان چیزی مستقل بحساب میآمد در حالیکه بعنوان یک ارزش مبادله ای از همان آغاز در رابطه با کلیه کالاهای دیگر قرار داشت. ولی این رابطه صرفاً یک رابطه تئوریک و فرضی بود. این کالا فقط در روند مبادله تحقق مییابد. از طرف دیگر کالا تا جائیکه مقدار معینی از مدت کار، صرف تولید آن شده باشد و از این رو معرف مدت کار مادیت یافته باشد، یک ارزش مبادله ایست. با اینحال کالای مزبور همچنانکه پا بعرضه وجود میگذارد از جنس مدت کار عام نبوده بلکه همان مدت کار فردی مادیت یافته نوع خاص است. از اینرو کالای مزبور بلافاصله تبدیل به ارزش مبادله ای نشده بلکه هنوز باید تبدیل به ارزش مبادله ای بشود. قبل از هر چیز کالای مزبور فقط زمانی میتواند

تبلور مدت کار عام باشد که معرف استفاده مفید خاصی از مدت کار، یعنی ارزش مصرفی باشد. این تنها شرط مادی ایست که تحت آن، مدت کار موجود در کالاها بعنوان مدت کار اجتماعی و عام بحساب میآید. بنابراین یک کالا فقط زمانی میتواند تبدیل به یک ارزش مصرفی بشود که بعنوان ارزش مبادله ای تحقق یافته باشد و فقط زمانی میتواند بعنوان ارزش مبادله ای تحقق بیابد که انتقال مالکیت یافته بعنوان ارزش مصرفی عمل کند. انتقال یک کالا بعنوان یک ارزش مصرفی فقط در مورد کسی امکان پذیر است که آن کالا در نزد وی ارزش مصرفی داشته باشد، یعنی شیئی ای که نیازهای خاصی را بر آورده کند. از طرف دیگر آن کالا فقط زمانی انتقال میابد که با کالای دیگری مبادله شود، یا قضیه از نقطه نظر صاحب کالای دیگر در نظر گرفته شود. شخص مزبور نیز وقتی میتواند کالای خود را انتقال دهد - یعنی تحقق ببخشد - که آنرا با نیاز خاصی که آن کالا میتواند برآورده کند مماس گرداند. کالاها در جریان انتقال عام خود بعنوان ارزشهای مصرفی در رابطه با یکدیگر بمشابه اشیاء منفصلی⁶¹ قرار میگیرند که از نقطه نظر فیزیکی متفاوت میباشند و بعلت خواص ویژه اشان نیازهای خاصی را برآورده میکنند. ولی بعنوان ارزشهای مصرفی صرف مستقل از یکدیگر بوده دارای هیچگونه رابطه ای با یکدیگر نمیباشند. آنها را تنها در رابطه با یک نیاز خاص میتوان بعنوان ارزش مصرفی با یکدیگر مبادله نمود. ولی بهر حال آنها در یک صورت با هم مبادله میگردند و آن معادل بودن آنهاست و در یک صورت معادل میگردند که حاوی مقدار مساوی از مدت کار مادیت یافته باشند بشرطی که خواص فیزیکی آنها بعنوان ارزشهای مصرفی و لذا ارتباط این کالاها با نیازهای خاص بکلی نادیده گرفته شده باشد. اگر یک کالا بتواند بطور آزاد جای مقدار معینی از کالای دیگر را بگیرد بمشابه ارزش مبادله ای عمل کرده است، قطع نظر از آنکه آیا برای صاحب کالای دیگر ایجاد ارزش مصرفی میکند یا خیر. ولی در نزد صاحب کالای دیگر فقط تا آنجا که برایش ایجاد ارزش مصرفی میکند کالا بحساب میآید و برای صاحب آن فقط تا آنجا که برای صاحب دیگر، کالا بحساب بیاید تبدیل به ارزش مبادله ای میگردد. بنابراین فقط یک رابطه و نه بیشتر از یک رابطه بایستی وجود داشته باشد که بطور همزمان هم مبین رابطه کالاهای اساساً برابری باشد که تنها از لحاظ مقدار با یکدیگر تفاوت دارند، یعنی رابطه ای که مبین برابری آنها بعنوان تبلورات مدت کار عام است، و هم در عین حال مبین رابطه آنها بعنوان اشیاء کیفیتاً متفاوت، یعنی بعنوان ارزشهای مصرفی خاصی برای رفع نیازهای خاصی باشد، خلاصه آنکه رابطه ای باشد که آنها را بعنوان ارزشهای مصرفی واقعی از یکدیگر تفکیک نماید. اما تساوی و عدم تساوی ای که در اینجا مفروض قلمداد میگردد مانع الجمع⁶² میباشند. نتیجه فقط یک دور باطل⁶³ ساده نیست که در آن حل یک مسئله پیش فرض حل مسئله دیگر قرار میگیرد بلکه وجود مجموعه مرکبی از مفروضات متضاد⁶⁴ میباشند، زیرا انجام یک شرط مستقیماً تابع انجام شرط

مخالف آن میگردد.

روند مبادله بایستی متضمن هم تکامل و هم حل این تضادها باشد، تضادهائی که بهیچ روی نمیتوانند در روند مبادله باین شکل ساده نشان داده شوند. آنچه تا بحال دیدیم محدود به آن بود که چگونه خود کالاها بعنوان ارزشهای مصرفی با یکدیگر مربوط میشوند، یعنی چگونه کالاها در قالب ارزشهای مصرفی در درون روند مبادله عمل می کنند. از طرف دیگر ارزش مبادله ای مطابق آنچه تاکنون در نظر داشتیم صرفاً عبارت بود از یک تجرید 65 ساخته دست ما، یا چنانچه موافق باشید تجریدی از شخص صاحب کالا که کالای مزبور را بعنوان ارزش مصرفی در انبار نگاه میدارد و در ضمیر آگاه 66 خود بعنوان ارزش مبادله ای بحساب میآورد. بهر صورت کالاها در روند مبادله بایستی برای یکدیگر نه فقط بعنوان ارزشهای مصرفی بلکه بعنوان ارزشهای مبادله ای نیز وجود داشته باشند و این جنبه از وجودشان باید بصورت رابطه متقابل خود آنها پدیدار شود. مشکلی که ما در ابتدا با آن مواجه شدیم عبارت از آن بود که کالا بعنوان یک ارزش مصرفی قبل از آنکه بتواند بعنوان ارزش مبادله ای، یعنی بعنوان کار مادیت یافته عمل کند بایستی انتقال یافته از دست دارنده آن خارج بشود در حالیکه بر عکس، انتقال آن بعنوان یک ارزش مصرفی وجود آنرا بمشابه ارزش مبادله ای پیش فرض قرار میدهد. ولی اجازه بدهید فرض کنیم که این مشکل مرتفع شده کالای مزبور پوست ارزش مصرفی خاصش را انداخته و از اینرو بجای آنکه کار خاص خود یک فرد باشد، شرط مادی کار مفید اجتماعی بودن را حائز شود. بنابراین کالا بعنوان ارزش مبادله ای در روند مبادله بایستی تبدیل به یک معادل عام، یعنی تبدیل به مدت کار عام مادیت یافته برای تمام کالاهای دیگر بشود؛ و به این ترتیب دیگر نقش محدود یک ارزش مصرفی خاص را نداشته قابلیت آنرا پیدا کند که بطور مستقیم در تمام ارزشهای مصرفی بعنوان معادلهای خود معرفی شود. بنابراین هر کالا عبارت از آن کالائست که در نتیجه انتقال ارزش مصرفی خاصش بایستی بصورت تبلور تقسیم مدت کار عام پدیدار شود. ولی از طرف دیگر فقط کالاهای خاص، یعنی ارزشهای مصرفی خاصی که دربر دارنده کار افراد بخصوصی میباشند در روند مبادله با یکدیگر روبرو میشوند. مدت کار عام بالنفسه تجریدی است که باین صورت برای کالاها وجود خارجی ندارد.

اجازه بدهید سری معادلاتی را درنظر بگیریم که در آنها ارزش مبادله ای یک کالا بر حسب عبارات مشخصی بیان گردیده است، مثل:

$$۲ \text{ پوند قهوه} = ۱ \text{ یارد کتان}$$

۱

$$\text{—} \text{ پوند چای} = ۱ \text{ یارد کتان}$$

۲

$$۸ \text{ پوند نان و غیره} = ۱ \text{ یارد کتان}$$

بطور قطع این معادلات دلالت بر آن دارند که مقادیر مساوی از مدت کار اجتماعی عام در یک یارد کتان، ۲ پوند قهوه، یک دوم پوند چای و غیره مادیت یافته است. ولی انواع مختلف کار فردی معرفی شده در این ارزشهای مصرفی خاص در حقیقت تنها به صرت مبادله شدن با یکریگر به مقادیری که متناسب با مدت کار موجود در آنهاست تبدیل به کار عام و در نتیجه کار اجتماعی میشوند. مدت کار اجتماعی در این کالاها باصطلاح بحالت مستتر وجود داشته و فقط در جریان مبادله است که آشکار میگردد. کار انفرادی که بصورت کار اجتماعی در نظر گرفته میشود نقطه آغاز 67 نبوده بلکه برعکس، نقطه آغاز، انواع بخصوص کار افراد خصوصی میباشد، یعنی کاری که ثابت میکند تنها از طریق ترک خصلت نخستین خود در روند مبادله مبدل به کار اجتماعی عام میشود.

لذا کار اجتماعی عام یکی از لوازم از پیش حاضر و آماده نبوده بلکه نتیجه ایست که بتدریج ظاهر میشود. از اینرو مشکل جدیدی پیدا میگردد: از یک طرف کالاها بایستی در روند مبادله بصورت مدت کار عام مادیت یافته وارد شوند و از طرف دیگر مدت کار افراد فقط در نتیجه روند مبادله به مدت کار عام مادیت یافته تبدیل میگردد.

هر کالا بایستی از طریق انتقال ارزش مصرفی خود، یعنی انتقال شکل وجودی اولیه خود موجودیت مناسب خود را بعنوان ارزش مبادله ای کسب کند. بنابراین کالا باید در روند مبادله شکل وجودی دوگانه ای بخود بگیرد. از طرف دیگر شکل وجودی دوم آن یعنی ارزش مبادله ای فقط توسط وجود کالای دیگر بروز میکند زیرا در روند مبادله فقط کالاهایند که با یکدیگر روبرو میشوند. چگونه میتوان یک کالای خاص را مستقیماً بعنوان مدت کار عام مادیت یافته نشان داد، یا بعبارت دیگر مدت کار فردی ای که در کالای خاصی مادیت یافته است چگونه میتواند بطور مستقیم خصلت عام پیدا کند؟ بیان مشخص ارزش مبادله ای یک کالا، یعنی هر کالائی که بعنوان معادل عام در نظر گرفته شود از یک سری بی نهایت معادلات تشکیل میگردد، مانند:

$$2 \text{ پوند قهوه} = 1 \text{ یارد کتان}$$

$$\frac{1}{2} \text{ پوند چای} = 1 \text{ یارد کتان}$$

$$8 \text{ پوند نان} = 1 \text{ یارد کتان}$$

$$6 \text{ یارد چلوار} = 1 \text{ یارد کتان}$$

$$\text{و غیره} = 1 \text{ یارد کتان}$$

بیان مشخص ارزش مبادله ای یک کالا بوسیله یک سری بی نهایت معادلات بمشابه

بیان یک حکم نظری است زیرا کالای مزبور ﴿بظور اختیاری﴾، بعنوان مقدار معینی از مدت کار مجرد مادیت یافته قلمداد شده است. کافیت که سری معادلات فوق را بصورت معکوس بنویسیم تا یک کالای بخصوص را که به عنوان یک معادل عام است از حالت تجرید بیرون آورده تبدیل به حاصل اجتماعی روند مبادله گردانیم. نظیر:

$$۱ \text{ یارد کتان} = ۲ \text{ پوند قهوه}$$

۱

$$۱ \text{ یارد کتان} = \frac{۱}{۲} \text{ پوند چای}$$

۲

$$۱ \text{ یارد کتان} = ۸ \text{ پوند نان}$$

$$۱ \text{ یارد کتان} = ۶ \text{ یارد چلوار}$$

همانطوریکه مدت کار موجود در قهوه، چای، نان، چلوار و خلاصه کلیه کالاها بر حسب کتان بیان شده است، همانطور هم برعکس، ارزش مبادله ای کتان در تمام کالاهائی که بعنوان معادلهایش عمل میکنند منعکس گردیده است و مدت کار مادیت یافته در کتان تبدیل به مدت کار عام بیواسطه ای شده که در حجمهای متفاوت تمام کالاهای دیگر بطور مساوی تجسم یافته است. از اینرو کتان در نتیجه این عمل عام 68 کلیه کالاهای دیگر با آن، تبدیل به یک معادل عام میگردد. هر کالائی که بعنوان ارزش مبادله ای در نظر گرفته شود تبدیل به مقیاس سنجش ارزش کلیه کالاهای دیگر میشود. در این مورد بالعکس، بدلیل آنکه ارزش مبادله ای تمام کالاها بر حسب کالای خاصی سنجیده میشود، کالای خاص مزبور بعنوان یک معادل مجرد تبدیل به تجلی تمام و کمال ارزش مبادله ای میگردد. از طرف دیگر سری بی نهایت معادلاتی که مبین ارزش مبادله ای تمام کالاها بودند اکنون به معادله واحدی تقلیل مییابد که دارای دو جمله است. معادله ۱ یارد کتان = ۲ پوند قهوه اکنون عبارت جامعی برای بیان ارزش مبادله ای قهوه میباشد زیرا در این عبارت، ارزش مبادله ای قهوه بعنوان معادل مستقیم کمیت معینی از هر کالای دیگر ظاهر میشود. باین مناسبت کالاها در درون روند مبادله، در هیئت کتان بعنوان ارزشهای مبادله ای برای یکدیگر وجود داشته و بنظر یکدیگر می رسند. این حقیقت که تمام کالاها بعنوان ارزشهای مبادله ای با یکدیگر مربوط میباشند - یعنی صرفاً بعنوان مقادیر مختلفی از مدت کار عام مادیت یافته میباشند - اکنون به این شکل ظاهر میشود که تمام ارزشهای مبادله ای چیزی بجز معرف مقادیر مختلفی از یک قلم جنس، یعنی همان کتان نمیباشند. از اینرو مدت کار عام بعنوان یک چیز خاص، یعنی بعنوان یک کالای اضافه بر کالاهای دیگر و جدا از آنها ظاهر میگردد. در عین حال معادله ای که در آن یک کالا معرف ارزش مبادله ای کالای دیگر است، نظیر ۱ یارد کتان = ۲ پوند قهوه هنوز تحقق نیافته و بایستی تحقق یابد. تنها از طریق انتقال کالا بصورت یک

ارزش مصرفی است - انتقالی که بستگی به آن دارد که آیا آن کالا در روند مبادله می‌تواند ثابت کند که یک شیئی مورد نیاز است - که آنرا واقعاً قادر می‌سازد از قالب قهوه بیرون آمده بقالب کتان در آید و باین ترتیب به یک معادل عام تبدیل شده عملاً معرف ارزش مبادله ای کلیه کالاهای دیگر گردد. از طرف دیگر باین دلیل که کلیه کالاها در نتیجه انتقالشان در قالب ارزشهای مصرفی مبدل به کتان شده اند. «خود» کتان مبدل به شکل تبدیل شده کلیه کالاهای دیگر میگردد و فقط در نتیجه این گونه تغییر صورت کلیه کالاهای دیگر به کتان است که کتان مبدل به شیئیت مادی 69 مستقیم مدت کار عام، یعنی محصول انتقال عام و بریدن از هر گونه کار فردی میشود. باین ترتیب در حینی که کالاها برای معرفی ارزش مبادله ای به یکدیگر شکلی دوگانه بخود میگیرند، کالائی که بعنوان معادل عام کنار گذاشته شده است ارزش مصرفی دوگانه ای کسب میکند، این کالا علاوه بر ارزش مصرفی خاص خود بعنوان یک کالای بخصوص، یک ارزش مصرفی عام نیز کسب میکند. این ارزش مصرفی عام خود شکل معینی دارد، باین معنی که زائیده نقش خاصی است که این کالا در نتیجه عمل عام کالاهای دیگر بر روی آن در روند مبادله، بازی میکند. ارزش مصرفی هر کالا بعنوان شیئی که احتیاجات بخصوصی را برآورده میکند نزد اشخاص مختلف دارای ارزش های مصرفی متفاوتی است، مثلاً برای شخصی که آن کالا از دستش خارج میشود یک ارزش و برای شخص دیگری که آنرا بدست میآورد ارزش دیگری داراست. کالائی که بعنوان معادل عام کنار گذاشته شده است اکنون حکم شیئی را پیدا میکند که یک نیاز عام ناشی از خود روند مبادله را برآورده دارای ارزش مصرفی یکسانی برای همه مردم میشود، ارزش مصرفی ای که حامل ارزش مبادله ای یا واسطه عام مبادله 70 است. باین ترتیب یک چنین تضاد ذاتی موجود در کالا - یعنی در آن واحد، هم ارزش مصرفی خاص و هم معادل عام بودن و در نتیجه ارزش مصرفی برای همه داشتن یا ارزش مصرفی عام بودن - در مورد این یک کالا حل شده است. در صورتیکه در اینجا ارزش مبادله ای کلیه کالاهای دیگر در ابتدا به شکل یک معادله کمال مطلوبی 71 نوشته شده است که طرف دیگر آن را کالای کنار گذاشته شده تشکیل میدهد، معادله ای که هنوز تحقق نیافته و بایستی تحقق یابد؛ ارزش مصرفی این کالا با وجود تمام حقیقی بودنش، در روند مبادله بنظر چیزی بجز یک حضور صوری نمیآید که بایستی از طریق تبدیل شدن به ارزشهای مصرفی واقعی تحقق یابد. کالای مزبور در اصل بعنوان کالا بطور اعم 72، یعنی بعنوان مدت کار عام مادیت یافته در یک ارزش مصرفی خاص پدیدار گشت. کلیه کالاها در روند مبادله با آن کالائی مقایسه میشوند که کنار گذاشته شده است و بعنوان کالا بطور اعم - آن کالا، آن تجسم 73 مدت کار عام در یک ارزش مصرفی خاص - قلمداد میگردد. بنابراین آن کالاها بمثابه کالاهای خاصی میباشند که در برابر کالای خاص دیگری قرار میگیرند که بعنوان کالای عام ۱۳* در نظر گرفته شده است. از نحوه

برخورد صاحبان کالاها به کالاهای خود بعنوان ارزش های مبادله ای پیداست که کار یکدیگر را بعنوان کار مجرد اجتماعی بحساب میآورند و روابط فی مابین کالاها در قالب ارزشهای مبادله ای در روند مبادله بصورت رابطه عام آنها با یک کالای بخصوص بمتابسه بیان تمام و کمال ارزش مبادله ای آنها ظاهر میگردد؛ و این بنویه خود بمتابسه رابطه خاص این کالای بخصوص با کلیه کالاهای دیگر و در نتیجه به عنوان خصلت اجتماعی - ظاهراً بطور طبیعی تکامل یافته - مختص یک شیئی ظاهر میگردد. کالای بخصوصی که باین ترتیب معرف ارزش مبادله ای کلیه کالاهای دیگر است - یعنی ارزش مبادله ای کالاهائی که بعنوان کالای بخصوص و منحصر بفردی بحساب میآیند - تشکیل پول را میدهد. پول عبارت از تبلور ارزش مبادله ای کالاها بوده در روند مبادله شکل میگیرد. باین ترتیب کالاها در حینی که در روند مبادله بسر می برند با ترک کلیه اشکال معین، برای یکدیگر تبدیل به ارزشهای مصرفی شده با بیواسطه ترین جنبه های فیزیکی خود با یکدیگر روبرو میشوند. آنها بایستی بشکل معین جدیدی در آیند، بایستی به پول تکامل یابند تا بتوانند بعنوان ارزشهای مبادله ای با یکدیگر روبرو شوند. پول یک سمبل نمیشد همانطور که موجودیت ارزش مصرفی در قالب کالا یک سمبول نیست. رابطه اجتماعی تولید، بمنزله چیزی جدا از تک تک افراد بشر ظاهر میشود و روابط مشخصی که در اجتماع انسانها در جریان تولید بدان وارد میشوند بصورت خواص ویژه یک شیئی جلوه میکند؛ این ظاهر گمراه کننده، این پیچیده گی لغوی حقیقی که بهیچ وجه تصویری نمیشد مشخصه کلیه اشکال اجتماعی کاریست که وجود ارزش مبادله ای را بثبوت می رسانند. این ظاهر گمراه کننده، خود را در پول بطرز شگفت انگیزتر نشان میدهد تا در کالاها.

خواص فیزیکی لازم کالای بخصوصی که شکل پولی کلیه کالاهای دیگر قرار است در آن متبلور شود - تا جائیکه مستقیماً ناشی از ماهیت ارزش مبادله ای میشود - بدینقرارند: تقسیم پذیری بیحد و حصر، همگونی اجزاء متشکله آن و کیفیت متحدالشکل تمام آحاد آن کالا. پول بعنوان تبلور مادی مدت کار عام بایستی همگون و قادر به بیان تنها تفاوتهای کمی باشد.

خاصیت لازم دیگر، دوام ارزش مصرفی آن است، زیرا که بایستی در سراسر روند مبادله دوام بیآورد. فلزات قیمتی بطرز بسیار استثنائی دارای این خواص میباشند. از آنجا که پول حاصل قصد یا توافق افراد نبوده بلکه خودبخود در جریان مبادله بوجود آمده است تعداد زیادی از کالاهای مختلفی که کم و بیش نامناسب بوده اند در دوره های مختلف به عنوان پول بکار برده شده اند. زمانیکه مبادله به مرحله معینی از رشد میرسد نیاز به قطبی شدن⁷⁴ وظایف ارزش مبادله ای و ارزش مصرفی در میان کالاهای گوناگون بوجود میآید، بطوریکه یک کالا بعنوان مثال نقش وسیله مبادله را بازی کرده همزمان با آن کالائی دیگر بعنوان ارزش مصرفی بکار برده میشود. نتیجه آن میشود که یک کالا یا گاهی چند کالائی که معرف متداولترین ارزشهای مصرفی

میباشند گاه و بیگاه بعنوان پول بکار برده میشوند. حتی در زمانی که هیچگونه نیاز فوری به این ارزش های مصرفی وجود ندارد تقاضا برای تحصیل آنها بطور قطع عمومیت بیشتری مییابد تا تقاضا برای ارزشهای مصرفی دیگر زیرا که آنها بیشترین عنصر مادی ثروت را تشکیل میدهند.

مبادله پایاپای مستقیم⁷⁵، این شکل خودبخودی مبادله بیشتر از آنکه دلالت بر تبدیل کالاها به پول بکند حاکی از آغاز تبدیل ارزشهای مصرفی به کالاها میباشد. تا اینجا ارزش مبادله ای شکل مستقلی تحصیل نکرده هنوز بطور مستقیم به ارزش مصرفی گره خورده است. این امر خود را به دو طریق نشان میدهد. ﴿یکی آنکه﴾ منظور نظر کل نظام تولیدی ایجاد ارزش مصرفی میباشد نه ارزش مبادله ای و لذا ارزشهای مصرفی تنها زمانی که مقدار تولید شده بیشتر از مقدار لازم برای مصرف باشد از ارزش مصرفی بودن دست کشیده تبدیل به وسیله مبادله - یا کالا - میگردند. دیگر آنکه آنها فقط در داخل محدوده ای تبدیل به کالا میشوند که توسط ارزش مصرفی بلاواسطه اشان تعیین میگردد، حتی بهنگامیکه این وظیفه تجزیه شده باشد بطوریکه کالاهائی که قرار است بوسیله صاحبانشان با یکدیگر مبادله شوند بایستی برای طرفین ارزش مصرفی داشته باشند، یعنی آنکه هر کالا باید برای غیر صاحب خود ارزش مصرفی داشته باشد. در حقیقت مبادله کالاها در اصل نه در داخل جماعات بدوی^{۱۴*} بلکه در حواشی و سرحدات آنها، در چند نقطه معدودی که آنها در تماس با جماعات دیگر قرار میگیرند تکامل مییابد. مبادله پایاپای از اینجا آغاز گشته و از اینجا است که بدرون جماعت نفوذ نموده تأثیری تجزیه کننده بر آن باقی میگذارد. ارزشهای مصرفی بخصوصی که در نتیجه مبادله پایاپای میان جماعات مختلف، تبدیل به کالا میشوند، نظیر بردگان، احشام و فلزات معمولاً بعنوان اولین پول نیز میان این جماعات متداول میگردند. دیدیم که هر قدر سری معادلهای یک کالا طویل تر یا حوزه ای که کالا در آن مبادله میشود وسیع تر باشد درجه عمل ارزش مبادله ای آن کالا بعنوان ارزش مبادله ای بیشتر است. بنابر این توسعه تدریجی مبادلات پایاپای، افزایش روز افزون تعداد معاملات مبادلاتی و تنوع رویتزاید کالاهای پایاپای شده منتهی به رشد و توسعه بیشتر کالا بعنوان ارزش مبادله ای گردیده محرک بوجود آمدن پول میشود و در نتیجه تأثیر تجزیه کننده ای بر روی مبادلات پایاپای مستقیم بر جای میگذارد. اقتصاددانان معمولاً چنین استدلال می کنند که علت پیدایش پول همانا آن مشکلات خارجی ایست که سد راه گسترش مبادلات پایاپای میشوند، ولی همین اقتصاددانان فراموش میکنند که این مشکلات خود از تکامل ارزش مبادله ای و از اینرو از تکامل کار اجتماعی در قالب کار عام برخاسته است. برای مثال کالاها بعنوان ارزش مصرفی بطور دلخواه قابل تقسیم نمیشوند و این خاصیتی است که آنها بعنوان ارزش مبادله ای میبایستی دارا باشند. یا بر حسب اتفاق ممکن است کالای متعلق به شخص «الف» ارزش مصرفی مورد نیاز شخص

«ب» بوده در صورتیکه کالای متعلق به شخص «ب» ارزش مصرفی برای شخص «الف» نداشته باشد. یا آنکه ممکن است صاحبان کالاها به کالای یکدیگر نیازمند باشند ولی این کالاها قابل تقسیم نبوده ارزشهای مبادله ای نسبی آنها متفاوت باشد. عبارت دیگر این اقتصاددانان در لابلای بررسی مبادلات پایاپای ساده بعضی از جنبه های تضاد ذاتی موجود در کالا را بعنوان وحدت مستقیم ارزش مصرفی با ارزش مبادله ای جلوه میدهند و سپس مصرانه مبادله پایاپای را بعنوان شکلی بسیار مناسب برای مبادله کالاها قلمداد می نمایند؛ شکلی که فقط دچار بعضی اشکالات تکنیکی گردیده که برای رفع آنها مدبرانه پول تعبیه شده است. با توجه به این نقطه نظر کاملاً سطحی، اقتصاددان انگلیسی صاف و ساده ای، به حق چنین نتیجه گیری نموده است که پول نظیر کشتی یا ماشین بخار چیزی بجز یک ابزار مادی نبوده مبین یک رابطه اجتماعی تولیدی و لذا یک مقوله اقتصادی نمیباشد. بنابراین پرداختن به چنین موضوعی در اقتصاد سیاسی که در حقیقت هیچگونه وجه اشتراکی با تکنولوژی ندارد عملی شایسته نیست*۱۵*

شرط وجود عالم کالاها تقسیم کار 76 توسعه یافته است، یا بهتر بگوئیم تقسیم کار، خود را مستقیماً در تنوع ارزشهای مصرفی ای آشکار میسازد که بعنوان کالاهای بخصوص با یکدیگر روبرو میشوند و حاوی همان تعداد متنوع از انواع کار میباشند. تقسیم کار بمثابه مجموعه کل انواع مختلف فعالیتهای تولیدی ایست که از کل جنبه های فیزیکی کار اجتماعی - بمثابه کاری که تولید کننده ارزشهای مصرفی است - تشکیل مییابد. ولی تقسیم کار با لذاته، تا جائیکه به کالاها و روند مبادله مربوط میشود، تنها در نتایجش، یعنی در تنوع خود کالاها موجود مییابد.

مبادله کالاها عبارت از روندی است که در آن سوخت و ساز 77 اجتماعی یا عبارت دیگر مبادله محصولات بخصوص افراد خصوصی بطور همزمان باعث ایجاد مناسبات اجتماعی تولیدی معینی میگردد که افراد در جریان این سوخت و ساز در آن داخل میشوند. همچنانکه این مناسبات تکامل مییابند مناسبات مشترک کالاها در جنبه های مشخصی از معادل عام، متبلور شده و باین ترتیب روند مبادله در عین حال تبدیل به روند شکل گیری پول میگردد. کل این روند که شامل روندهای متعددی میشود تشکیل پول رایج 78 را میدهد.

آ . نکات تاریخی تجزیه و تحلیل کالا

ماحصل قطعی تحقیقات یک قرن و نیمه اقتصاد سیاسی کلاسیک که در انگلستان با ویلیام پتی و در فرانسه با بوگیلبر ۱۶* شروع شد و در انگلستان با ریکاردو 79 و در فرانسه با سیسموندی 80 خاتمه یافت عبارتست از تجزیه جنبه های «متفاوت» کالا به دو شکل کار - ارزش مصرفی به کار مشخص یا فعالیت تولیدی سودمند و ارزش

مبادله ای به مدت کار یا کار اجتماعی همگون تحویل میشود.

پتی ارزش مصرفی را به کار تحویل میکند بدون آنکه بخواهد خود را در زمینه وابستگی قدرت خلاصه آن به عوامل طبیعی فریب دهد. وی بلافاصله کار مشخص را در کل نمود اجتماعی آن به صورت تقسیم کار می بیند^{۱۷*} یک چنین استنباطی از منبع ثروت مادی - بر عکس آنکه در مورد هابس⁸¹ سازنده نبود - تا حدودی ضایع نمانده منتهی به علم حساب سیاسی⁸²، یعنی نخستین شکلی که اقتصاد سیاسی بعنوان یک علم جداگانه مورد بررسی قرار میگیرد، گردید.

او ارزش مبادله ای را آنطور که در مبادله کالاها ظاهر میشود، یعنی پول، و خود پول را بعنوان یک کالای موجود و بعنوان طلا و نقره قبول دارد. وقتی در لابلای نظرات مختلف موجود در نظام پولی گیر میکند چنین اظهار میدارد که کاری که تعیین کننده ارزش مبادله ای میباشد نوع مخصوصی از کار مشخصی است که با استفاده از آن طلا و نقره استخراج میشود. در حقیقت مقصود وی آن است که در اقتصاد بورژوازی، کار مستقیماً ارزش مصرفی تولید نکرده بلکه کالا تولید میکند، ارزشهای مصرفی در نتیجه انتقال مالکیت بهنگام مبادله قادرند شکل طلا و نقره را بخود بگیرند، یعنی شکل پول را، یعنی شکل ارزش مبادله ای را، یعنی شکل کار عام مادیت یافته را. نمونه ای که این شخص بدست میدهد دلیل بارزیست بر اینکه برسمیت شناختن کار بعنوان منبع ثروت مادی بهیچ وجه مانع از عدم درک شکل اجتماعی خاصی نمیشود که کار در آن شکل تشکیل دهنده منبع ارزش مبادله ای است.

بواگیلبر در حقیقت بدون آنکه احتمالاً خودش آگاه باشد از طریق تعیین «ارزش واقعی»⁸³، مطابق با نسبت صحیحی که مدت کار تولید کنندگان منفرد بآن نسبت بین شاخه های مختلف صنعت تقسیم میشود و اعلام آنکه رقابت آزاد عبارت از روندیست که این نسبت صحیح در آن روند برقرار میگردد، ارزش مبادله ای کالاها را به مدت کار تحویل می نماید. بواگیلبر در عین حال بر عکس پتی مبارزه ای تعصب آمیز بر علیه پولی براه میاندازد که بعقیده وی دخالت آن تعادل طبیعی یا هماهنگی مبادله کالاها را بر هم میزند و نظیر مولوک⁸⁴ افسانه ای خواستار قربانی گرفتن کلیه ثروتهای زمینی است. این مجادله بر ضد پول از یک طرف مربوط به شرایط تاریخی معینی است زیرا بواگیلبر بر علیه حرص مخرب کور اندوختن طلائی می جنگید که بر دربار لویی چهاردهم، مقاطعه کاران مالیاتی وی و اشراف مستولی گشته بود^{۱۸*}، حال آنکه پتی ولع داشتن طلا را بعنوان نیروی توانائی میخواند که ملت را براه اعتلای صنعت و تسخیر بازار جهانی سوق میدهد؛ از طرف دیگر این مجادله تفاوتهای اساسی عمیق تری را که همواره بین اقتصاد سیاسی خاص انگلیس ها و اقتصاد سیاسی خاص فرانسویان^{۱۹*} مشاهده میگردد بنحو برجسته ای نشان میدهد بواگیلبر در حقیقت فقط جوهر مادی ثروت، ارزش مصرفی آن و تمتع^{۲۰*} از آنرا

منظور نظر دارد و شکل بورژوائی کار، یعنی تولید ارزش های مصرفی بعنوان کالاها و مبادله کالاها را بعنوان شکل اجتماعی مناسبی میداند که از طریق آن کار فردی منظور فوق را برآورده میکند، وقتی که در مبحث پول با مشخصات خاص ثروت بورژوائی روبرو میشود، صحبت از مداخله عوامل خارجی غاصبانه میکند و به یکی از اشکال کار جامعه بورژوائی میتازد در حالیکه درست در همان لحظه به ستایش مبالغه آمیز شکل دیگری از کار میپردازد. ۲۱* آثار بواگیلبر ثابت می کند که اختیار کردن مدت کار بعنوان مقیاس سنجش ارزش کالاها امکان پذیر است، در عین حال وی کار مادیت یافته در ارزش مبادله ای کالاها را - که با واحدهای زمان اندازه گرفته میشود - با فعالیت فیزیکی مستقیم افراد اشتباه میگیرد.

این انسان متعلق به دنیای جدید 85 - که در آن مناسبات تولید بورژوائی بهمراه نمایندگان وارداتی آن مناسبات بسرعت در خاکی جوانه زد که غنای پر بار آن جبران غیبت هر سنت تاریخی را میکرد - است که برای نخستین بار عالمماً و عامداً و بروشنی (بروشنی روز روشن) ارزش مبادله ای را به مدت کار تحویل میکند. این انسان بنیامین فرانکلین 86 است، کسی که قانون اصلی اقتصاد سیاسی جدید را در یکی از آثار اولیه اش فرموله نمود، این اثر در ۱۷۲۹ نوشته شد و در ۱۷۳۱ انتشار یافت. ۲۲* وی جستجو برای یافتن مقیاس ارزش دیگری بجز فلزات قیمتی را ضروری می بیند و این مقیاس را در کار می یابد.

«ارزش نقره و چیزهای دیگر را میتوان با کار اندازه گرفت. فرض کنید شخصی، برای کشت غله و شخص دیگری برای استخراج و تصفیه نقره استخدام شده باشند؛ در آخر سال یا انتهای هر مدت دیگری، تمام محصول غله و تمام محصول نقره عبارتند از قیمت طبیعی یکدیگر؛ و اگر یکی ۲۰ بوشل بوده و دیگری ۲۰ اونس باشد لذا یک اونس نقره مزبور هم ارز کار برای کشت یک بوشل غله میباشد. حال اگر در اثر کشف معادن نزدیکتر، سهل الوصول تر یا غنی تری انسان بتواند با صرف همان مقدار کار سابق، چهل اونس نقره بدست آورد و هنوز هم کشت بیست بوشل غله محتاج صرف همان مدت سابق باشد پس دو اونس نقره بیشتر از مقدار کار صرف شده برای کشت یک بوشل غله ارزش نخواهد داشت و آن بوشل گندم در «حالت برابری با» دو اونس «نقره» بهمان ارزانی خواهد بود که در «حالت برابری با» یک اونس سابق، بشرط آنکه عوامل دیگر ثابت بمانند، 87 باین ترتیب دارائی های یک کشور را بایستی بوسیله مقدار کاری ارزیابی نمود که ساکنین آن کشور قادر به خرید آن میباشد». (همان منبع، ص ۲۶۵).

فرانکلین مدت کار را از همان آغاز از نقطه نظر اقتصادی محدودی بعنوان مقیاس ارزش در نظر میگیرد. تغییر صورت محصولات واقعی به ارزشهای مبادله ای بدیهی تصور شده و لذا تنها مسئله ای که باقی میماند یافتن مقیاس ارزش آنهاست. بقول فرانکلین: «داد و ستد بطور کلی چیزی نیست بجز مبادله کار با کار،

ارزش تمام چیزها همانطوریکه قبلاً متذکر شدم بحق توسط کار اندازه گیری میشود». (همان منبع، ص ۲۶۷).

اگر در این جمله بجای کلمه کار عبارت کار مشخص را قرار بدهیم بلافاصله ملاحظه خواهیم نمود که یک شکل از کار بجای شکل دیگری از کار گرفته شده است. از آنجا که داد و ستد میتواند مثلاً از مبادله کار کفاش، معدنچی، ریسنده، نقاش و امثالهم تشکیل یابد آیا کار نقاش بهترین مقیاس سنجش ارزش کفش است؟ فرانکلین بر عکس معتقد است که ارزش کفش، مواد معدنی، نخ، نقاشی و امثالهم توسط کار انتزاعی ای تعیین میشود که دارای هیچ کیفیت بخصوصی نبوده و فقط از لحاظ کمیت قابل اندازه گیری میباشد. ۲۳* ولی از آنجا که وی توضیح نمیدهد که کار موجود در ارزش مبادله ای، کار اجتماعی عام ایست که بواسطه انتقال عام کار فردی بوجود آمده است مجبوراً پول را با تجسم مستقیم این کار انتقال یافته اشتباه میگیرد. و بنابراین موفق به مشاهده ارتباط ذاتی موجود بین پول و کاری نمیشود که ارزش مبادله ای را به ثبوت می رساند، بلکه برعکس در نظر وی پول بعنوان وسیله تکنیکی مناسبی میآید که از خارج به حوزه مبادله وارد گردیده است. ۲۴* تجزیه و تحلیل فرانکلین از ارزش مبادله ای تأثیر مستقیمی بر جریان کلی آن علم بجای نگذاشت زیرا وی فقط به حلای مسائل مخصوصی از اقتصاد سیاسی برای مقاصد عملی معینی پرداخته بود.

تفاوت بین کار مفید مشخص و کاری که موجب ارزش مبادله ای است بشکلی که ذیلاً آورده میشود در اروپا توجه بسیاری را در قرن هجدهم بخود جلب نمود: منبع ثروت بورژوازی از «جنس» کدام نوع بخصوص کار مشخص است؟ بدنبال این سؤال چنین فرض شد که هر یک از انواع کار بصرف آنکه در ارزشهای مصرفی مادیت مییابد یا محصولاتی بوجود میآورد، نبایستی مستقیماً ایجاد ثروت بنماید. اما برای هم فیزیوکراتها و هم رقبای آنان مسئله مهم این نبود که کدام یک از انواع کار ایجاد ارزش میکنند بلکه سؤال این بود که کدام یک از انواع کار ایجاد ارزش اضافی مینماید. باین ترتیب آنها خود را سرگرم بحث بر سر بشکل مرکب مسئله مزبور نموده بودند بدون آنکه قبلاً شکل ساده آنرا حل کرده باشند؛ همانطور که پیشرفت تاریخی تمام علوم تنها از طریق مجموعه ای از حرکات متضاد، منتهی به نقطه شروع میشود. علم بر خلاف معماران نه تنها کاخها در هوا میسازد، بلکه قادر است قبل از آنکه سنگ اول بنا را بگذارد طبقات مسکونی متعددی در آن بنا برپا نماید. در اینجا ما فیزیوکراتها را رها کرده هیچگونه ذکری از یک سری کامل از اقتصاددانان ایتالیائی ایکه عقایدشان در این زمینه به تجزیه و تحلیل صحیح مسئله کالا بسیار نزدیک میشود ۲۵*، بمیان نمی آوریم تا بتوانیم بلافاصله به سر جیمز استوارت ۲۶* - نخستین انگلیسی ایکه مبادرت به تدوین نظام عمومی اقتصاد بورژوازی کرد - بپردازیم. در آثار وی مفهوم ارزش مبادله ای، نظیر مقولات انتزاعی دیگر اقتصاد

سیاسی هنوز در روند تجزیه شدن از محتوی مادی خود بوده و لذا مغشوش و گنگ بنظر میآید. وی در یک عبارت ارزش حقیقی 88 را بوسیله مدت کار تعیین میکند («آنچه یک شخص اهل کار در یک روز میتواند انجام بدهد») و علاوه بر آن دستمزد و مواد خام را بطرزی بسیار گنگ بیان میکند. 27* تقلاهی وی با محتوی مادی در جائی دیگر حتی بطرزی بارزتر بچشم میخورد. وی عنصر فیزیکی موجود در کالا، مثل نقره موجود در ملیله را «ارزش ذاتی» 89 و مدت کار موجود در آنرا «ارزش مفید» 90 آن میخواند.

ارزش ذاتی بزعم وی چیزست «بالذاته حقیقی»، «حال آنکه ارزش مفید بایستی مطابق کاری که برای تولید آن صرف شده است برآورد شود... کاری که در تغییر صورت چیزی صرف میشود معرف بخشی از عمر انسان است.» 28*

تفکیک صریح کار اجتماعی صرف که در ارزش مبادله ای تظاهر می نماید از کار مشخص که بوجود آورنده ارزش مصرفی است، استوارت را از اسلاف و اخلاش متمایز میگرداند.

وی میگوید: «من کاری را که از طریق از این دست بآن دست گشتن خود معادلی عام خلق میکند صناعت 91 میخوانم.»

وی کار بعنوان صنعت را نه تنها از کار مشخص بلکه از دیگر اشکال اجتماعی کار نیز تفکیک می نماید. وی شکل بورژوائی کار بمشابه صنعت را بصورتی مجزا از اشکال عهد عتیق و قرون وسطائی آن می بیند. وی با مشاهده زوال کار فئودالی در اسکاتلند و هم آنچه طی مسافرتها دور و درازش در اروپا دیده بود توجه خاصی به تفاوت کار بورژوائی با کار فئودالی دارد. استوارت بخوبی میدانست که در اعصار ماقبل بورژوازی نیز محصولات، شکل کالاها و کالاها شکل پول بخود میگرفتند؛ ولی وی با ذکر جزئیات بسیار نشان میدهد که کالا بعنوان واحد ابتدائی و اصلی ثروت، و انتقال مالکیت بعنوان شکل مسلط کاربرد خاص آن از خصوصیات صرف دوران تولید بورژوائی است و بدین جهت کاری که موجد ارزش مبادله ای باشد مشخصاً از خصوصیات «تولید» بورژوائی است. 29*

قبل از آنکه آدام اسمیت تنها منبع ثروت مادی یا ارزشهای مصرفی - یعنی کلیه جنبه های اجتماعی کار آنچنانکه در تقسیم کار ظاهر میشود - را کار بطور اعم اعلام کند، انواع مختلف کار مشخص نظیر کشاورزی، مانوفاکتور، حمل و نقل دریائی و تجارت اینجا و آنجا بعنوان منبع حقیقی ثروت معرفی میشدند. با وجود آنکه وی در این مفهوم عامل طبیعی را بکلی نادیده میگیرد با اینحال هر زمان که مبادرت به بررسی حوزه ثروت اجتماعی محض، یعنی ارزش مبادله ای میکند، عامل مزبور را در آنجا حاضر می بیند. هر چند آدام اسمیت ارزش کالاها را بوسیله مدت کار موجود در آنها تعیین میکند با این حال این تعیین ارزش را در واقع به زمانهای ماقبل اسمیتی نسبت میدهد. عبارت دیگر آنچه در مورد کالاهای ساده مصداق پیدا

میکنند بمحض آنکه وی دست به بررسی اشکال عالی تر و پیچیده تر سرمایه، کار اجرتی، بهره مالکانه و امثالهم می زند، مغشوش میگردد. وی این مطلب را به طریق زیر بیان میدارد: در بهشت گمشده بورژوازی که در آن مردم در لباس سرمایه داران، کارگران اجرتی، مالکان، کشاورزان اجاره دار، رباخواران و امثالهم با یکدیگر روبرو نشده بلکه صرفاً بعنوان اشخاصی در برابر یکدیگر قرار میگیرند که کالا تولید کرده و بمبادله آن میپردازند، ارزش کالاها بوسیله مدت کار اندازه گیری میشود. آدام اسمیت دائماً تعیین ارزش کالاها بوسیله مدت کار موجود در آنها را با تعیین ارزش آنها بوسیله ارزش کار اشتباه میگیرد؛ وی اغلب در بیان جزئیات مسئله مورد بحث ضد و نقیض گفته برابری عینی⁹² مقادیر نامساوی از کاری که توسط روند اجتماعی بالاجبار بوجود میآید را با برابری ذهنی⁹³ کار افراد عوضی میگیرد.^{۳۰*} وی سعی میکند با توسل به تقسیم کار خود را از کار مشخص به کاری که مولد ارزش مبادله ایست - یعنی شکل عمده کار بورژوائی - برساند. ولی اگر چه بدرستی میتوان گفت که تقسیم کار لازمه مبادله فردی است ولی اشتباه خواهد بود اگر بگوئیم مبادله فردی لازمه تقسیم کار است. بعنوان مثال در میان ساکنین پرو بدون آنکه مبادله فردی، مبادله محصولات در قالب کالاها صورت گرفته باشد، تقسیم کار به حد اعلائی بی سابقه ای توسعه یافته بود.

دیوید ریکاردو⁹⁴ بر خلاف آدام اسمیت با صراحت، تعیین ارزش کالاها بوسیله مدت کار را بیان نموده و نشان میدهد که این قانون حتی بر آن مناسبات تولیدی بورژوائی ایکه در ظاهر بطور قاطع در تضاد با آن قرار میگیرند نیز حاکم است. پژوهش های ریکاردو منحصراً متوجه اندازه ارزش⁹⁵ است و در این زمینه لااقل به این نکته واقفست که عملکرد قانون مزبور بستگی به پیش شرط های تاریخی معینی دارد. وی میگوید تعیین ارزش بوسیله مدت کار در مورد خاص زیر صادق است:

«تنها آن کالاهائی که با توسل به کوشش انسانی بتوان مقدارشان را افزایش داد و بر سر رقابت در تولیدشان هیچگونه مانعی وجود ندارد».^{۳۱*}

این حرف در حقیقت بدان معناست که لازمه توسعه کامل قانون ارزش، جامعه ایست که در آن تولید صنعتی بزرگ و رقابت آزاد حاصل آمده باشد، یعنی جامعه بورژوائی جدید. خلاصه اینکه در نزد ریکاردو شکل بورژوائی کار بمشابه شکل طبیعی ابدی کار اجتماعی است. ماهیگیر بدوی و شکارچی بدوی ریکاردو از همان اول کار صاحبان کالاهائی میباشند که ماهی و شکار خود را به نسبت مدت کار مادیت یافته در این ارزشهای مبادله ای با یکدیگر مبادله میکنند. ریکاردو در این مثال مرتکب یک اشتباه تاریخی میشود باین ترتیب که به ماهیگیر و شکارچی بدوی مربوطه اجازه میدهد برای محاسبه ارزش ابزار خود از جدولهای قسط السنین ۱۸۱۷ بورس اوراق بهادار لندن استفاده کنند. گذشته از جامعه بورژوائی تنها سیستم اجتماعی ایکه ریکاردو سراغ دارد بنظر همان «متوازی الاضلاع آقای اوون»^{۱۴} 96 میآید. با وجود

آنکه ریکاردو در حلقه محاصره افق بورژوازی محصور شده است با آنچنان تیزی تئوریک اقتصادی بورژوازی را - که لایه های تحتانی آن با لایه های فوقانی اش تفاوت اساسی دارند - میشکافد که لرد بروهام⁹⁷ در باره اش چنین میگوید:

«آقای ریکاردو گوئی از سیاره ای دیگر بزمین افتاده است.»

سیسموندی در مقابله مستقیم با ریکاردو و نه تنها بر خصلت اجتماعی کاری که موجود ارزش مبادله ایست تأکید میکند^{۳۲*}، بلکه «مشخصه بارز پیشرفت اقتصادی ما را» تحویل ارزش به مدت کار لازم و «رابطه بین نیازهای تمام کشور و مقدار کاری که برای رفع این نیازها کافیت»^{۳۳*} میداند.

سیسموندی دیگر خاطر خود را با اینگونه تصورات بواگیلبر مشغول نمیکند که کار بوجود آورنده ارزش مبادله ای بوسیله پول خدشه دار شده است، بلکه درست همانطور که بواگیلبر پول را مذموم می‌شمارد بهمان ترتیب هم سیسموندی به ذم سرمایه صنعتی بزرگ می پردازد. آنجائیکه اقتصاد سیاسی ریکاردو با فساد تمام نتیجه نهائی خود را میگیرد و بهمانجا خاتمه می پذیرد سیسموندی این اختتام را با ابراز تردید نسبت به خود اقتصاد سیاسی تکمیل میکند.

از آنجا که تعیین ارزش مبادله ای توسط مدت کار به صریح ترین نحوی توسط ریکاردو - کسی که به اقتصاد سیاسی کلاسیک شکل نهائی اش را اعطا نمود - فرمولبندی و تشریح گردیده است بنابراین کاملاً طبیعی است که ایرادات اقتصاددانان بر اقتصاد سیاسی کلاسیک بطور عمده متوجه وی گردد. اگر از جزئیات^{۳۴*} این مجادلات صرفنظر نمایم لب مطالب بشرح زیر خواهد بود:

یک، کار، خود دارای ارزش مبادله ای میباشد و انواع مختلف کار دارای ارزشهای مبادله ای متفاوت میباشد. اگر کسی ارزش مبادله ای را مقیاس ارزش مبادله ای قرار دهد گرفتار دور باطل خواهد شد زیرا ارزش مبادله ای که بعنوان مقیاس بکار رفته است خود محتاج به یک مقیاس سنجش است. این ایراد در مسئله زیر ادغام میشود: بفرض آنکه مدت کار بمشابه مقیاس ارزش ذاتی گرفته شود چگونه میتوان دستمزدها را بر این مبنا تعیین نمود. تئوری کار اجرتی باین سؤال پاسخ میدهد.

دو. اگر ارزش مبادله ای یک محصول برابر مدت کار موجود در آن محصول باشد، پس ارزش مبادله ای یک روز کار برابر محصولی است که آن «کار» تولید می کند. بعبارت دیگر دستمزد بایستی برابر با محصول کار باشد.^{۳۵*} ولی در حقیقت خلاف این مطلب درست است. بنابراین ایراد بر میگردد به این مسئله که - چگونه تولید مبتنی بر ارزش مبادله ای ایکه تنها توسط مدت کار تعیین شده است منتهی به این نتیجه میشود که ارزش مبادله ای کار کمتر از ارزش مبادله ای محصول کار است؟ این مسئله در تجزیه و تحلیل ما از سرمایه حل شده است.

سه. قیمت بازار کالاها مطابق با تغییر شرایط تقاضا و عرضه کمتر یا بیشتر از

ارزش مبادله ای آنها می‌گردد. در نتیجه ارزش مبادله ای کالاها بوسیله مدت کار موجود در آنها تعیین نشده بلکه توسط رابطه تقاضا با عرضه تعیین می‌گردد. در حقیقت این نتیجه غیر عادی تنها این سؤال را مطرح می‌کند که چگونه قیمت بازار مبتنی بر ارزش مبادله ای که با این ارزش مبادله ای تفاوت می‌کند بوجود می‌آید یا بهتر بگوییم چگونه قانون ارزش مبادله ای بیان خود را تنها در آنتی تز خود می‌یابد. این مسئله در تئوری رقابت حل شده است.

چهار. آخرین ایراد و ظاهراً ایراد قطعی، مگر آنکه با ذکر مثالهای دقیق و مناسب راهی برای آن پیدا شود - که اغلب چنین میشود - اینست: اگر ارزش مبادله ای چیزی بجز مدت کار موجود در یک کالا نباشد چطور میشود کالاهائی که روی آنها هیچ کاری صورت نگرفته است دارای ارزش مبادله ای میباشند، بعبارت دیگر ارزش مبادله ای نیروهای طبیعی از کجا ناشی میشود؟ این مسئله در تئوری بهره مالکانه حل شده است.

فصل دوم

پول یا گردش ساده

گلدستون 98 بهنگام صحبت در یک مباحثه پارلمانی بر سر قانون بانک ۱۸۴۴ و ۱۸۴۵ سر رابرت پیل 99 چنین اظهار داشت که حتی عشق هم باندازه تعمق بر سر ماهیت پول انسانها را اینهمه سرگشته نکرده است. وی البته در مقابل حضار انگلیسی از انگلیس ها صحبت میکرد وگرنه هلندیها که علیرغم نظر پتی از دیر باز دارای شم خدادادی در زمینه معاملات پولی بوده اند هرگز عقل خود را در این زمینه از دست نداده اند.

به مجرد درک آنکه کالا منشاء پول است مشکل اصلی تجزیه و تحلیل پول حل می‌گردد. بعد از درک این مطلب، مسئله دیگر چیزی بجز فهم صریح شکل ویژه مخصوص به آن نخواهد بود. اینکار چندان ساده نیست زیرا کلیه مناسبات بورژوائی بنظر طلائی جلوه میکنند، یعنی بنظر مناسبات پولی می‌آیند و بنابراین شکل پول ظاهراً دارای تنوع بی اندازه ای میباشد که با این شکل ویژه کاملاً بیگانه است.

در تمام طول تجزیه و تحلیلی که ذیلاً انجام می‌گیرد بایستی همواره این نکته را در نظر داشت که سر و کار ما در اینجا تنها با آن شکلهائی از پول است که مستقیماً از مبادله کالاها حاصل میشوند و کاری بکار اشکال دیگر پول نظیر پول اعتباری 100 که متعلق به مرحله بالاتری از تولید است نداریم. برای سهولت کار، طلا در سراسر این بحث بعنوان کالای پول^۱ فرض شده است.

۱. مقیاس ارزش

نخستین نمود² گردش، باصطلاح نمود تنوریکی میباشد که مقدمه گردش حقیقی است. کالاهائیکه بصورت ارزشهای مصرفی موجود میباشند بایستی قبل از هر چیز بشکلی در آیند که طی آن در نظر یکدیگر اسماً بصورت ارزشهای مبادله ای، یعنی مقادیر معینی از مدت کار عام مادیت یافته جلوه کنند. همانطور که دیدیم نخستین حرکت لازم در این روند عبارت از آنستکه کالاها کالای خاصی مثل طلا را از بین خود جدا میکنند؛ این کالا تبدیل به تجسم مستقیم مدت کار عام یا معادل عام میشود. اجازه بدهید برای چند لحظه به شکلی برگردیم که طی آن طلا توسط کالاها تبدیل به پول میگردد.

$$\begin{array}{rcl}
 ۱ \text{ تن آهن} & = & ۲ \text{ اونس طلا} \\
 ۱ \text{ کوارتر گندم} & = & ۱ \text{ اونس طلا} \\
 & & ۱ \\
 ۱۰۰ \text{ پوند قهوه مکا} & = & \frac{\text{اونس طلا}}{۴} \\
 & & ۱ \\
 ۱۰۰ \text{ پوند کرینات دوسود} & = & \frac{\text{اونس طلا}}{۲} \\
 & & ۱ \\
 ۱ \text{ تن الوار برزیلی} & = & \frac{۱ \text{ اونس طلا}}{۲} \\
 & & ۲ \\
 y \text{ کالا} & = & X \text{ اونس طلا}
 \end{array}$$

آهن، گندم، قهوه، کرینات دوسود و غیره در برابر یکدیگر بصورت تبلور کاری متحدالشکل - یعنی کار مادیت یافته در طلا - ظاهر میشوند که در آن کلیه خصوصیات متمایز کار مشخص موجود در ارزشهای مصرفی مختلف تماماً زدوده شده است. آنها از لحاظ ارزش، یعنی تبلور کار یکسان یا تبلور یکسان کار یعنی طلا، همانندند. از آنجا که آنها همه تبلور متحدالشکل کار یکسان میباشند تنها از یک لحاظ با یکدیگر تفاوت دارند و آن تفاوت کمی است: عبارت دیگر آنها معرف اندازه های مختلف ارزش میباشند زیرا ارزشهای مصرفی آنها محتوی مقادیر نامساوی از مدت کار است. از آنجا که این کالاهای فردی با مدت کار عام در قالب کالای کنار گذاشته شده، یعنی طلا مقایسه شده اند، میتوان آنها را بعنوان تجسم هائی از مدت کار عام با یکدیگر مقایسه نمود. همان رابطه دینامیکی که در نتیجه آن کالاها

بصورت ارزشهای مبادله ای برای یکدیگر در میآیند، باعث میشود که مدت کار موجود در طلا معرف مدت کار عامی گردد که مقدار معینی از آن در مقادیر مختلف آهن، گندم، قهوه و غیره و خلاصه در ارزشهای مصرفی کلیه کالاها بیان شده است، یا میتوان آنرا مستقیماً بصورت سری نامحدود معادلهای کالائی نشان داد. از آنجا که ارزش مبادله ای کلیه کالاها بر حسب طلا بیان گردیده است لذا ارزش مبادله ای طلا مستقیماً بر حسب کلیه کالاها بیان میشود. بدلیل آنکه خود کالاها برای یکدیگر بشکل ارزش مبادله ای در میآیند، طلا را تبدیل به معادلی عام یا پول می کنند.

طلا مبدل به مقیاس ارزش میشود زیرا ارزش مبادله ای کلیه کالاها بر حسب آن اندازه گرفته شده است، یعنی ارزش مبادله ای کلیه کالاها در رابطه با مقدار معینی از طلا و مقدار معینی از کالائی بیان شده است که حاوی مقادیر مساوی از مدت کار میباشد، طلا تنها باین دلیل تبدیل به معادل عام یا پول میگردد که از آن طریق بتواند بعنوان مقیاس ارزش عمل نماید و ارزش خود طلا باین صورت مستقیماً بر حسب کلیه معادلهای کالائی⁴ اندازه گرفته میشود. از طرف دیگر ارزش مبادله ای کلیه کالاها اکنون بر حسب طلا بیان شده است. در بیان مزبور بایستی جنبه کیفی را از جنبه کمی تفکیک نمود. ارزش مبادله ای کالای مزبور بصورت تجسم مدت کار متحدالشکل مساوی وجود دارد، باین ترتیب ارزش کالای مزبور تماماً بیان گردیده است زیرا کالاها بهمان اندازه که معادل طلا قرار داده میشوند معادل یکدیگر میگردند. معادل طلائی آنها بازتاب دو چیز است، یکی خصلت عام مدت کار موجود در آنها و دیگری مقدار آن «مدت کار». ارزش مبادله ای کالاهائی که باین ترتیب بشکل معادل عام و در عین حال بعنوان درجه این معادل بودن بر حسب یک کالای خاص بیان میگردد - یعنی معادله واحدی که در آن کالاهای مختلف برابر یک کالای خاص قرار میگیرند - قیمت را بوجود میآورد. قیمت عبارت از شکل تبدیل شده ایست که ارزش مبادله ای کالاها در روند گردش بآن شکل ظاهر میشود.

باین ترتیب طلا در نتیجه همان روندی که از طریق آن ارزش کالاها بر حسب قیمت طلا بیان گردیده است تبدیل به مقیاس ارزش و لذا پول میگردد. چنانچه ارزش کلیه کالاها بر حسب نقره، گندم و یا قیمت مس بیان میشد، گندم یا مس تبدیل به مقیاسهای ارزش و در نتیجه معادلهای عام میگرددند. کالاها بعنوان ارزشهای مبادله ای بایستی مقدم بر گردش باشند تا طی گردش بعنوان قیمت ها ظاهر شوند. طلا تنها باین دلیل مبدل به مقیاس ارزش شده است که ارزش مبادله ای کلیه کالاها بر حسب آن برآورد گردیده است. جهانشمول بودن این رابطه دینامیک که عمل طلا بعنوان یک مقیاس سنجش تنها بر پایه آن استوار گردیده است مستلزم آنستکه هر یک از کالاها بر حسب طلا و با توجه به مدت کار موجود در هر دوی آنها اندازه گرفته شود بطوریکه مقیاس سنجش حقیقتی آن کالا و طلا همان کار است یعنی کالای

مزبور و طلا بعنوان ارزشهای مبادله ای از طریق مبادله مستقیم، معادل یکدیگر قرار داده میشوند. اینکه این معادل یکدیگر قرار گرفتن ایندو در عمل چگونه صورت میگیرد از محدوده بحث گردش ساده خارج است. وانگهی بنابر آنچه از شواهد بر میآید در کشورهای تولید کننده طلا و نقره مقدار معینی از مدت کار مستقیماً صرف «استخراج» مقدار معینی طلا و نقره میشود در حالیکه کشورهاییکه طلا و نقره تولید نمی کنند همان کار را می کنند منتها بطرزی وارونه یعنی بوسیله مبادله مستقیم یا غیر مستقیم محصولات داخلی خود - یعنی بخش معینی از کار ملی متوسط خود - با مقدار معینی از مدت کار نهفته در طلا و نقره کشورهای دارای معادن مربوطه. طلا برای آنکه بعنوان مقیاس ارزش بکار برود بایستی در اصل ارزشی متغیر باشد زیرا تنها بصورت تجسم مدت کار است که میتواند مبدل به معادل کالاهای دیگر گردد، ولی در نتیجه تغییراتی که در بارآوری کار مشخص صورت میگیرد، همان مقدار مدت کار در حجمهای نامساوی از همان نوع ارزشهای مصرفی تجسم می یابد. ارزش گذاری کلیه کالاها بر حسب طلا - نظیر بیان ارزش مبادله ای هر یک از کالاها بر حسب ارزش مصرفی کالائی دیگر - صرفاً مستلزم آنستکه طلا در یک لحظه معین معرف مقدار معینی از مدت کار باشد. قانون ارزش مبادله ای یکه قبلاً از آن نام بردیم در مورد تغییرات حادث در ارزش طلا نیز صادق است. در صورتیکه ارزش مبادله ای کالاها ثابت بماند ترقی عمومی قیمت آنها بر حسب طلا تنها موقعی صورت میگیرد که ارزش مبادله ای طلا تنزل کند. در صورتیکه ارزش مبادله ای طلا ثابت بماند ترقی عمومی قیمتها بر حسب طلا موقعی امکان پذیر است که ارزش مبادله ای همه کالاها بالا برود. عکس آن در صورت تنزل عمومی قیمت کالاها اتفاق می افتد. در صورتیکه ارزش یک اونس طلا در نتیجه تغییر مدت کار لازم برای تولید آن تنزل یا ترقی کند ارزش مزبور در رابطه با کلیه کالاهای دیگر بطرزی یکسان تنزل یا ترقی خواهد نمود و از اینرو برای همه آنها همچنان معرف حجم معینی از مدت کار خواهد بود. همان ارزشهای مبادله ای در اینجا بر حسب مقادیری از طلا برآورد خواهند شد که بزرگتر یا کوچکتر از مقادیر قبلی میباشند لیکن ارزشهای مبادله ای مزبور مطابق با ارزشهای خود برآورد شده و لذا همان ارزش سابق را نسبت بیکدیگر حفظ خواهند نمود. نسبتهای ۸:۴:۲ تفاوتی با نسبتهای ۴:۲:۱ یا ۱۶:۸:۴ ندارد. بصر آنکه ارزشهای مبادله ای بدلیل تغییر ارزش طلا بصورت مقادیر متغیری از طلا معرفی میشوند مانع از آن نمیشود که طلا نقش مقیاس ارزش را ایفا ننماید همانطور که داشتن ارزشی برابر یک پانزدهم ارزش طلا مانع از آن میشود که نقره این نقش را بعهده بگیرد. مقیاس سنجش هم طلا و هم کالاها، مدت کار میباشد و طلا تنها باین دلیل تبدیل به مقیاس ارزش شده است که کلیه کالاها بر حسب آن اندازه گیری میشوند؛ پس اینکه پول، کالاها را قابل سنجش میکند، تصوریست واهی که روند گردش در ذهن ما بوجود آورده است. ۳۶*

درست بر عکس است، این قابل سنجش بودن کالاها بعنوان مدت کار مادیت یافته است که طلا را مبدل به پول میگرداند.

شکل مشخصی که کالاها بآن شکل قدم به روند مبادله میگذارند عبارتست از شکل ارزش های مصرفی. کالاها تنها در نتیجه انتقال از یکدست بدستی دیگر است که مبدل به معادل های عام میشوند. تعیین قیمت برای آنها صرفاً بمعنی تبدیل اسمی آنها به معادل عام و معادل قرار دادن آنها با طلاست که هنوز وارد مرحله عمل نگردیده است. ولی بدلیل آنکه قیمت ها تنها اسماً کالاها را به طلا یا فقط طلای مجازی تبدیل میکنند - یعنی وجود کالاها بعنوان پول در واقع هنوز از وجود حقیقی آنها جدا نگردیده است - پس طلا صرفاً به پول مجازی⁵، یعنی تنها بیک مقیاس ارزش تبدیل شده است، و در حقیقت مقادیر معینی از طلا صرفاً بعنوان اسمهای مقادیر معینی از مدت کار بکار برده شده اند. شکل بخصوصی که طلا طی آن به صورت پول متبلور میشود در هر مورد بستگی به طریقی دارد که طی آن ارزشهای مبادله ای کالاها در رابطه با یکدیگر نشان داده میشوند.

در این مرحله کالاها بصورتی دوگانه در مقابل یکدیگر قرار میگیرند، ماهیتاً بصورت ارزشهای مصرفی و اسماً بصورت ارزشهای مبادله ای. آنها اکنون برای یکدیگر معرف شکل دوگانه کار موجود در خود میباشند زیرا کار مشخص بخصوص، در واقع بعنوان ارزش مصرفی آنها وجود دارد در حالیکه مدت کار انتزاعی، در قیمت آنها موجودیتی مجازی بخود میگیرد، قیمتی که در آن، همه آنها تجسمات مشابه یک ماده⁶ ارزش بوده، تنها از لحاظ کمیت با یکدیگر توفیر میکنند.

از یک طرف تفاوت بین ارزش مبادله ای و قیمت، تفاوتی کاملاً اسمی است؛ بقول آدام اسمیت کار همانا قیمت حقیقی کالاها و پول قیمت اسمی آنهاست. اکنون بجای آنکه بگوئیم یک کوارتر گندم سی روز کار ارزش دارد میگوئیم یک اونس طلا می ارزد، بشرط آنکه تولید یک اونس طلا سی روز کار ببرد. از طرف دیگر ارزش مبادله ای با قیمت⁷ بهیچ وجه یک تفاوت اسمی نمی باشد و تمام خطراتی که کالا را در روند واقعی گردش مورد تهدید قرار میدهد بسبب همین تفاوت است. یک کوارتر گندم حاوی سی روز کار است بنابراین لزومی ندارد که بر حسب مدت کار بیان گردد. ولی طلا و گندم دو کالای متمایزند تنها روند گردش میتواند نشان بدهد که آیا یک کوارتر گندم مطابق آنچه در قیمتش پیش بینی میشد تبدیل به یک اونس طلا میشود یا خیر. انجام این امر بستگی بآن دارد که گندم ارزش مصرفی بودن خود را ثابت کند، و همچنین ثابت نماید که مقدار مدت کار موجود در آن همان مقدار مدت کار لازمی است که اجتماع برای تولید یک کوارتر گندم طلب می کند. یک چنین کالائی ارزش مبادله ای بوده، دارای قیمت میباشد. این اختلاف موجود بین ارزش مبادله ای و قیمت بازتابی از این حقیقت است که کار فردی بخصوص موجود در کالای مزبور تنها از طریق انتقال از یک شخص به شخص دیگر میتواند بعنوان

کار نقطه مقابل غیر شخصی، انتزاعی و عام - و تنها در این صورت اجتماعی - خود یعنی پول نشان داده شود. اینکه آیا به این صورت نشان داده خواهد شد یا نه دیگر بستگی به اتفاق دارد. بنابراین اگر چه قیمت، به ارزش مبادله ای شکل وجودی ای میدهد که فقط اسماً از کالا متمایز میشود و اگر چه دو جنبه کار موجود در کالا هنوز تنها بصورت تفاوت شیوه بیانی ظاهر میشوند، در حالیکه از طرف دیگر طلا، یعنی این تجسم مدت کار عام باین ترتیب صرفاً بصورت یک مقیاس ارزش مجازی با کالاهای مشخص روبرو میشود، با اینحال وجود قیمت بعنوان بیان ارزش مبادله ای یا وجود طلا بعنوان مقیاس ارزش، لزوم مبادله کالاها را با طلای پر فروغ و در نتیجه امکان عدم انتقال آنها را ایجاب می نماید. خلاصه آنکه اینجاست همه آن تضاد نهفته ای که از کالا بودن محصول سرچشمه میگیرد، تضاد ناشی از آنکه کار بخصوص یک فرد جدا از دیگران تنها وقتی میتواند از لحاظ اجتماعی موثر واقع شود که بعنوان نقطه مقابل مستقیم خود یعنی کار انتزاعی بیان گردد. بنابراین ایده آل پردازانی که سودای حفظ کالاها و نه حفظ پول و تولید مبتنی بر مبادله خصوصی بدون احراز شرایط لازم برای این نوع تولید را در سر دارند، وقتی در صدد «لغو» پول نه تنها در حالت جسمانی ملموس آن بلکه در حالت نامعین تصویری ای که بعنوان مقیاس ارزش بخود میگیرد بر میآیند بهیچ وجه تناقضی در کارشان وجود ندارد، زیرا در فضای مقیاس ارزش نامرئی مزبور پول سفت و سخت خوابیده است.

با فرض داشتن روندی که طی آن طلا تبدیل به مقیاس ارزش، و ارزش مبادله ای تبدیل به قیمت شده باشد کلیه کالاها وقتی بر حسب قیمت‌هایشان بیان شده باشند چیزی بجز اندازه های متعدد مقادیر مجازی طلا نمیباشند. از آنجا که آنها باین ترتیب مقادیر متعددی از یک چیز، یعنی همان طلا میباشند با یکدیگر مشابه، قابل قیاس و قابل سنجش اند و از اینجا لزوم تکنیکی ارتباط دادن آنها بیک مقدار معین طلا بعنوان واحد اندازه گیری بوجود میآید. این واحد اندازه گیری سپس با تقسیم شدن به اجزاء صحیحی که بنوبه خود به اجزاء صحیح^{۳۷}* دیگر تقسیم میشوند به یک مقیاس اندازه گیری تکامل می یابد. البته مقادیر مختلف خود طلا بوسیله وزن آنها اندازه گیری میشود. وزنه های استاندارد⁷ که عموماً در مورد فلزات بکار میرود مقیاسات استاندارد حاضر و آماده ای بدست میدهند که در اصل هر موقع که پول رایج فلزی در گردش میبود از آنها بعنوان مقیاسات استاندارد قیمت هم استفاده میشد. از آنجا که کالاها دیگر بعنوان ارزشهای مبادله ای که بر حسب مدت کار اندازه گیری میشوند با یکدیگر مقایسه نشده بلکه بعنوان اندازه های مختلف همان ارزش صوری⁸ اندازه گرفته شده بر حسب طلا با یکدیگر مقایسه میشوند لذا طلا، یعنی مقیاس ارزش مبدل به معیار قیمت میگردد. باین ترتیب مقایسه قیمت کالاها بر حسب مقادیر مختلف طلا در ارقامی متبلور میشود که نشان دهنده مقادیر مجازی طلا بوده معرف طلا بعنوان مقیاس استاندارد میباشد که به اجزاء صحیحی

تقسیم شده است. طلا بعنوان مقیاس ارزش و بعنوان معیار قیمت دارای وظایف کاملاً خاص و جداگانه ای میباشد که مشتبه شدن یکی با دیگری منجر به وضع بی پایه ترین تئوریه‌ها گردیده است. طلا از آن جهت تبدیل به مقیاس ارزش می شود که به عنوان یک ارزش مبادله ای در مقایسه با ارزشهای مبادله ای کالاهای دیگر قرار داده می شود؛ در جنبه دیگرش بعنوان معیار قیمت، یک مقدار معین طلا بعنوان یک واحد برای سنجش مقادیر دیگر طلا بکار برده میشود. طلا باین خاطر مقیاس ارزش است که ارزش آن متغیر است؛ و بآن خاطر معیار قیمت است که بعنوان یک واحد غیر متغیر وزن تثبیت گردیده است. در اینجا هم مانند همه موارد اندازه گیری مقادیر دارای ارزش صوری یکسان ثبات و دقت نسبتها ضروریست. لزوم تعیین یک مقدار طلا بعنوان واحد اندازه گیری و اجزاء صحیح آن بعنوان اضعاف این واحد این ظن را بوجود آورده است که نسبت ثابتی از ارزشها بین مقدار معینی طلا - که قیمت آن بدون تردید متغیر است - و ارزشهای مبادله ای کالاها بوجود آمده است. ولی یک چنین ظنی این واقعیت را نادیده میگیرد که ارزشهای مبادله ای کالاها قبل از آنکه طلا تبدیل به معیار قیمت بشود، خود تبدیل به قیمتها، یعنی مقادیری از طلا میشوند. مقادیر مختلف طلا بدون کمترین توجه به تغییرات ارزش طلا، در رابطه ارزشها با یکدیگر همواره معرف یک ارزش واحد میباشدند. چنانچه ارزش طلا ۱۰۰۰ درصد تنزل کند ارزش دوازده اونس طلا هنوز دوازده برابر ارزش یک اونس طلا خواهد بود و تا آنجا که به قیمتها مربوط میشود تنها چیزی که اهمیت دارد نسبت مقادیر مختلف طلا نسبت به یکدیگر است. از طرف دیگر از آنجا که ترقی یا تنزل ارزش یک اونس طلا بهیچ وجه تأثیری بر وزن آن ندارد بهمین دلیل وزن اجزاء صحیح 9 - آن نیز تفاوتی نخواهند کرد؛ باین ترتیب طلا همواره میتواند قطع نظر از هرگونه تغییری که در ارزش آن پدید آید بعنوان یک معیار قیمت باثبات بکار رود. ۳۸*

در نتیجه یک روند تاریخی - که بعداً توضیح خواهیم داد - که بخاطر ماهیت پول رایج فلزی مقرر شده بود، اسامی وزنه های خاصی کماکان به وزنه های دائماً دستخوش تغییر و تنزل فلزات قیمتی ای که بعنوان معیار قیمت عمل میکردند، اطلاق میگردد. بدین واسطه لیره استرلینگ انگلیسی امروز کمتر از یک سوم وزن اولیه اش را نشان میدهد، لیره اسکاتلندی قبل از اتحادیه ۱۶) یک سی و ششم، لیور فرانسه یک هفتاد و چهارم، مراودی 10 اسپانیا کمتر از یک هزارم، وری 11 پرتغال حتی کمتر از این نسبت آخر را نشان میدهد. باین ترتیب تکامل تاریخی منتهی به جدا شدن اسامی پولی برخی اوزان فلزی از اسامی متداول این اوزان گردید. ۳۹* بدلیل آنکه نامگذاری واحد اندازه گیری، اجزاء صحیح آن و اسامی آنها از یک طرف کاملاً قرار دادی بوده و از طرف دیگر باید بعنوان اسامی کلی و غیر قابل اجتناب در حوزه گردش پذیرفته شوند لذا استقرار آن بایستی از طریق اقدامات قانونی صورت میگرفت. باین مناسبت اجرای تماماً رسمی آن بعهده حکومت واگذار گردید. ۴۰*

اینکه کدام یک از فلزات بعنوان ماده پول مورد استفاده قرار بگیرد بستگی به اوضاع و احوال اجتماعی موجود داشت. واضح است که معیار قیمت کشورهای مختلف با یکدیگر تفاوت دارند. در انگلستان من باب مثال اونس بعنوان یک وزنه فلزی به پنی ویت 12، مثقال 13 و قیراط تروی 14 تقسیم میشود؛ اما اونس طلا بعنوان واحد پول به 3 و هفت هشتم لیره و هر لیره به 20 شلینگ و هر شلینگ به 12 پنس تقسیم میشود بطوریکه 100 پوند طلای 22 قیراط (1200 اونس) برابر 672، 4 لیره و 10 شلینگ میشود. لیکن در بازار بین المللی که دیگر اثری از مرز کشورها در آن بچشم نمیخورد چنین خصوصیات ملی معیارهای پول محلی از اعراب نداشته جای خود را به مقیاسهای وزنی میدهد که همگان از آنها برای توزین فلزات استفاده می کنند.

بنابراین قیمت یک کالا یا مقدار طلائی که این کالا اسماً بآن تبدیل میشود اکنون بر حسب اسامی پولی معیار طلا بیان میشود. لذا بجای آنکه بگوئیم یک کوارتر گندم یک اونس طلا می ارزد، میگوئیم در انگلستان مقدار گندم فوق 3 پوند و 17 شلینگ و 10/5 پنس می ارزد. باین ترتیب کلیه قیمتها بر حسب همین ارزشهای صوری بیان میشوند. شکل خاصی که ارزش مبادله ای کالاها بخود میگیرد تبدیل به ارزشهای صوری پولی ای میشود که ارزش آنها بر حسب آن بیان میگردد. و پول بنوبه خود به پول شمارشی 41* 15 تبدیل میشود.

دگرگونی کالاها به پول شمارشی در ذهن، بر روی کاغذ یا لفظ موقعی صورت میگیرد که جنبه ارزش مبادله ای در نوع بخصوصی از ثروت ثابت بماند. 42* این دگرگونی مستلزم وجود عنصر طلاست. ولی بصورتی مجازی. در ارزیابی ارزش هزار عدل پنبه بر حسب تعداد معینی اونس طلا و سپس بیان این تعداد اونس به پوند، شلینگ و پنس - اسامی شمارشی اونس - حتی یک اتم طلای حقیقی هم مورد استفاده قرار نمیگیرد. مثلاً در اسکاتلند قبل از اجرای قانون بانک 1845 سر رابرت پیل با وجودیکه اونس طلا بعنوان معیار شمارش 3 پوند و 17 شلینگ و 10/5 پنس بود و بعنوان معیار قانونی قیمت بکار میرفت با اینحال حتی یک اونس طلا هم در گردش نبود. نقره هم بطریقی مشابه بعنوان معیار قیمت در مبادله کالاها بین سیبری و چین بکار برده میشود هر چند این داد و ستد در حقیقت چیزی بجز یک مبادله پایاپای نیست. بنابراین برای طلا بعنوان پول شمارشی فرق نمیکند که معیار واحدش یا اجزاء تقسیم شده اش عملاً بصورت مسکوک در میآیند یا خیر. در دوران فرمانروائی ویلیام فاتح 16، در انگلستان یک لیره استرلینگ - در آن زمان یک پوند نقره ناب - و شلینگ که عبارت از یک بیستم پوند بود، تنها بعنوان پول شمارشی بکار برده میشدند، در حالیکه پنی یعنی یک دویست و چهارم پوند نقره درشت ترین سکه نقره موجود بود. از طرف دیگر امروز در انگلستان از شلینگ و پنس خبری نیست هر چند که آنها هنوز هم بعنوان اسامی قانونی شمارش کسرهائی از یک اونس

طلا بکار برده میشوند. پول تحت عنوان پول شمارشی تنها بصورت اسمی میتواند وجود داشته باشد در حالیکه پول واقعاً موجود را میتوان مطابق با معیار کاملاً متفاوتی بصورت سکه در آورد. از اینروست که در بسیاری از مستعمرات انگلستان در آمریکای شمالی پول در گردش تا اواخر قرن هجدهم از سکه های اسپانیولی و پرتغالی تشکیل مییافت، حال آنکه پول شمارشی در تمام نقاط نظیر همانهایی بود که در انگلستان بکار میرفت.۴۳*

بدلیل آنکه بصورت معیار قیمت توسط همان اسامی شمارشی بیان میگردد که قیمت کالاها - مثلاً ۳ پوند، ۱۷ شلینگ و ۱۰/۵ پنس میتواند هم مبین یک اونس طلا باشد و هم یک تن آهن - این اسامی شمارشی را قیمت ضرابخانه۴۴* طلا میخوانند. بدین سبب بود که این شبهه غریب در اذهان بوجود آمد که طلا بر حسب جنس خودش ارزیابی شده و بی شباهت به کلیه کالاهای دیگر قیمت آن توسط دولت تثبیت میشود. تعیین اسامی شمارشی برای اوزان معینی از طلا، با تعیین ارزش این اوزان اشتباه گرفته شده است.۴۵* طلا بهنگامیکه عاملی در تعیین قیمتهاست و لذا بعنوان پول شمارشی عمل میکند نه تنها قیمت ثابتی ندارد بلکه اصلاً هیچگونه قیمتی دارا نمی باشد.

شرط وجود قیمت، عبارت دیگر برای بیان چیزی بر حسب کالائی خاص که بعنوان معادل عام عمل میکند اینست که این کالای خاص در روند گردش بایستی همان نقش منحصر بفردی را ایفا کند که طلا میبایستی ایفا میکرد. ولی دو کالائی که خود را از کلیه کالاهای دیگر متمایز میکنند بهمان ترتیب، خود یکدیگر را نیز کنار می زنند. در نتیجه هر کجا که نقره و طلا در کنار یکدیگر بعنوان پول قانونی وجود داشته باشند یعنی بعنوان مقیاس ارزش، همواره این کوشش عبث بعمل آمده است که با آنها بعنوان یک ماده واحد رفتار شود. اگر فرض شود که مدت کار معینی به یک نسبت در نقره و طلا بطرزی ثابت مادیت یافته باشد پس در حقیقت میتوان چنین فرض نمود که نقره و طلا از یک ماده اند و اینکه نقره یعنی فلز کم بهاتر معرف کسره های ثابتی از طلا میباشد. تاریخ نظام پولی انگلستان از دوران فرمانروائی ادوارد سوم تا زمان جورج دوم مشحون از سلسله اختلالات مستمری است که بسبب کشمکش بین نسبت قانونی طلا به نقره و نوسانات واقعی ارزش آنها بوجود آمده است. گاهی ارزش طلا زیای بالا بود و گاهی ارزش نقره. فلزی که ارزشش به نرخ کمتر از ارزش واقعی آن ارزیابی شده بود از گردش خارج شده، ذوب میگردد و بخارج صادر میشد. در این موقع از طریق وضع قانون، نسبت ارزش دو فلز مزبور را تغییر میدادند؛ چیزی نمیگذشت که ارزش اسمی جدید هم با نسبت ارزش واقعی در تضاد می افتاد. در زمان خود ما هم تنزل جزئی و کوتاه مدت ارزش طلا در مقایسه با نقره، که در اثر تقاضای هندیها و چینی ها برای نقره بوجود آمده بود همان پدیده را منتها در مقیاسی بزرگتر برای فرانسه بوجود آورد - یعنی صدور نقره و بیرون راندن آن از حوزه

گردش توسط طلا، طی سالهای ۱۸۵۵، ۱۸۵۶، ۱۸۵۷ مازاد واردات طلای فرانسه بر صادرات طلای آن کشور بالغ بر ۴۱۵۸۰۰۰۰ پوند میگردید در حالیکه مازاد صادرات نقره آن کشور بر واردات نقره ۳۴۷۰۴۰۰۰ پوند بود. در کشورهایی نظیر فرانسه که در آن هر دو این فلزات قانوناً بعنوان مقیاس ارزش مجاز شناخته شده و هر دو بعنوان رایج قانونی¹⁷ مورد قبول واقع شده اند و علاوه بر آن هر کس مطابق میل خود میتواند هر یک از آنها را «بعنوان وجه المثل» پرداخت نماید، فلزی که ارزش آن ترقی میکند در حقیقت بصرف¹⁸ بوده، قیمت آن نظیر قیمت هر کالای دیگر بر حسب فلز دارای نرخ بیشتر اندازه گیری میشود و لذا بعنوان تنها مقیاس ارزش بکار برده میشود. کلیه تجارب تاریخی در این زمینه صرفاً حکایت از آن دارند که هر گاه دو کالا بعنوان مقیاس ارزش قانوناً معتبر عمل نمایند همواره عملاً تنها یکی از آنها موقعیت خود را بعنوان مقیاس ارزش حفظ خواهد نمود.^{۴۶*}

الف. تئوریهای معیار پول

اینکه کالاها در قالب قیمتها تنها اسماً به طلا تبدیل میشوند و از اینرو طلا تنها بطور اسمی به پول تغییر صورت میدهد منتهی به پیدایش آموزه¹⁹ معیار اسمی پول 20 گردید. از آنجا که تنها طلا و نقره مجازی - یعنی طلا و نقره بشکل پول شمارشی - در تعیین قیمتها مورد استفاده قرار میگیرند این فکر پیش آمد که اصطلاحات پوند، شلینگ، پنس، تالر، فرانک و امثالهم نه آنکه نمایشگر وزنهایی از طلا و نقره یا هر شکلی از کار مادیت یافته بلکه نمایشگر ذات پنداری²¹ ارزش میباشند. مثلاً اگر ارزش یک اونس نقره فرضاً بالا برود، حاوی تعداد بیشتری از این ذرات شده و بنابراین بایستی تقسیم شده یا به تعداد بیشتری سکه شلینگ ضرب شود. این آموزه که در اواخر قرن هفدهم نضج گرفت در طول آخرین بحران تجاری انگلستان توسعه یافت تا حدی که حتی اعضای پارلمان، طی دو گزارش مخصوص منضمه به گزارش ۱۸۵۸ کمیته منتخب بررسی قوانین بانکی به دفاع از آن برخاستند. در انگلستان در زمان جلوس ویلیام سوم قیمت ضرابخانه یک اونس نقره ۵ شلینگ و ۲ پنس بود، یک شصت و دوم اونس نقره یک پتی و ۱۲ تا از این پتی ها یک شلینگ خوانده میشد. یک شمش نقره به وزن مثلاً شش اونس، مطابق با این معیار به ۳۱ سکه ضرب میشد که هر کدام از آنها یک شلینگ میخواندند. ولی در همانحالی که قیمت ضرابخانه یک اونس نقره ۵ شلینگ و ۲ پنس بود قیمت بازار²² آن تا ۶ شلینگ و ۳ پنس بالا می رفت، یعنی مثل آن میماند که بگوئیم برای خریدن یک اونس نقره غیر مسکوک بایستی ۶ شلینگ و ۳ پنس پرداخت می شد. اگر قیمت ضرابخانه چیزی بجز یک اسم شمارشی اضعاف یک اونس نقره نیست پس چطور ممکن

است قیمت بازار یک اونس نقره از قیمت ضربخانه آن تجاوز کند؟ حل این معما بسیار ساده بود. در آن زمان چهار میلیون از ۵۶۰۰۰۰۰ پوند پول نقره رایج یا سائیده شده بود یا در ضربخانه از نقره آن زده بودند²³ آزمایش نشان داد که ۵۷۲۰۰ پوند نقره ای که بایستی ۲۲۰۰۰۰ اونس وزن میداشت فقط ۱۴۱۰۰۰ اونس وزن داشت. ضربخانه مطابق با همان معیار همچنان به ضرب سکه های نقره ادامه میداد لیکن شلینگ های سبک تری که عملاً در گردش قرار داشتند معرف کسرهای کوچکتر از یک اونسی میشدند که اسم آنها نشان میداد. در نتیجه در بازار مقدار بیشتری از این شلینگ های تحلیل رفته بایستی در ازای یک اونس نقره غیر مسکوک پرداخت میگردید. بدلیل مشکلات حاصله وقتی تصمیم بدان گرفته شد که تمام پول رایج را ضرب مجدد نمایند، لوندس²⁴ وزیر خزانه داری ادعا نمود که چون ارزش یک اونس نقره بالا رفته است پس بجای آنکه مثل سابق از یک اونس نقره ۵ شلینگ و ۲ پونس سکه ضرب کنند بایستی از آن تاریخ ببعد از هر اونس نقره ۶ شلینگ و ۳ پونس سکه ضرب شود. باین ترتیب آنچه وی میگفت آن بود که بدلیل ترقی ارزش یک اونس نقره، ارزش اجزاء صحیح آن تنزل کرده است. تئوری ساختگی وی طوری تعبیه شده بود که مقیاس سنجش عملی صحیح قابل قبول تری بدست بدهد. قراردادهای استقراری حکومت بر حسب شلینگ های سبک تر منعقد شده بود و آیا این قروض میبایستی با سکه های دارای وزن استاندارد پرداخت میشد؟ او بجای آنکه بگوید به ازای دریافت هر ۵ اونس نقره اسمی ای که در حقیقت حاوی فقط ۴ اونس نقره میباشد، ۴ اونس نقره برگردانید، میگوید برعکس، اسماً ۵ اونس برگردانید ولی محتوی فلز آنرا به ۴ اونس تقلیل داده آنرا که تا بحال چهار پنجم شلینگ میخواندید از این ببعد یک شلینگ بخوانید. از اینرو عمل لوندس در حقیقت مبتنی بر محتوی فلز بود حال آنکه در تئوری او به اسم شمارشی سک تکیه میکرد. در طرف دیگر مخالفان او قرار داشتند که صرفاً به اسم شمارشی تکیه کرده و لذا چنین اعلام میکردند که یک شلینگ دارای وزن استاندارد، همسنگ شلینگی شده است که ۲۵ الی ۵۰ درصد سبک تر است، اینان ادعا میکردند که تکیه اشان بر محتوی فلز است.

جان لاک که از هر لحاظ سنگ بورژوازی جدید را به سینه می زد به مقابله با لوندس برخاست. او در برابر طبقات زحمتکش و بینویان طرف تولید کنندگان را گرفت، در برابر ربا خواران امل طرف تجار را و در برابر حکومتهای مقروض طرف آریستوکراسی مالی را، او حتی یکی از آثار خود را به نشان دادن این مطلب اختصاص میدهد که طرز فکر بورژوائی طرز فکر طبیعی انسان است. جان لاک آنروز حرف خود را به کرسی نشاند و پولی که به گیتی محتوی ۱۰ الی ۱۴ شلینگ قرض شده بود به گیتی ۲۰ شلینگی پرداخت گردید. ۴۷* سر جیمز استوارت جمع بندی طعنه آمیز زیر را از این عمل بدست میدهد:

«... حکومت عایدات سرشاری از بابت مالیاتها نصیبش شد، ایضاً طلبکاران از

بابت سود و سرمایه خود؛ و ملت که بازنده اصلی بود خرسند گردید؛ زیرا که معیارش» (معیار ارزش خودش) «تنزل نکرده بود.»*۴۸*

استوارت معتقد بود که ملت در جریان رشد بیشتر تجارت عاقل تر خواهد شد. ولی اشتباه میکرد، زیرا ۱۲۰ سال بعد هم چیزی شبیه همین قضیه تکرار گردید.

الحق که بیشاپ برکلی²⁵، این مدعی ایده آلیسم عرفانی در فلسفه انگلیسی بود که گره ای تئوریک به آموزه معیار اسمی پول داد، گره ای که وزیر اهل عمل خزانه داری از آن اجتناب ورزیده بود. برکلی می پرسد:

«آیا نبایستی عناوینی چون کرون، لیور، لیره استرلینگ و غیره بعنوان نموده‌ها یا ارزشهای صوری چنین نسبت‌هایی محسوب شوند؟» (یعنی نسبت‌های اینگونه ارزش انتزاعی). «و آیا طلا نقره و اسکناس بلیط‌ها 26 یا شمارشگرانی 27 برای شمارش، ثبت و انتقال آن» (نسبت ارزش) «نیستند؟ آیا قدرت تسلط بر دسترنج 28» (کار اجتماعی) «دیگران ثروت حقیقی محسوب نمیشود؟ و آیا پول در حقیقت بلیط‌ها یا علائمی 29 برای انتقال و ثبت چنین قدرتی نمیباشد و اینکه بلیط‌های مزبور از چه موادی ساخته شده اند حائز اهمیت فراوان نیست؟»*۴۹*

مولف در اینجا از یک طرف مقیاس ارزش را با معیار قیمت اشتباه میگیرد و از طرف دیگر در نظر وی طلا یا نقره بعنوان مقیاس ارزش با طلا و نقره بعنوان وسیله گردش مشتبه میشود. برکلی از اینکه در حوزه گردش میتوان علائمی را جانشین فلزات قیمتی نمود چنین نتیجه میگیرد که این علائم به نوبه خود معرف هیچ چیز نمیباشند، یعنی همان مفهوم انتزاعی ارزش.

سرجیمز استوارت آنچنان ته و توی تئوری معیار اسمی پول را در میآورد که دنباله روان وی - آنها خود نمی دانند که دنباله روی وی میباشند زیرا او را نمی شناسند - خود را قادر به یافتن یک عبارت تازه یا حتی یک مثال تازه نیز در این زمینه نمی بینند. وی می نویسد:

«پول که من آنرا پول شمارشی می خوانم چیزی بجز یک مقیاس قراردادی نیست که به اجزاء مساوی تقسیم شده و برای اندازه گیری ارزش چیزهای قابل فروش اختراع شده است. بنابراین پول شمارشی با پول مسکوک که همان قیمت ۵۰* باشد و میتواند - علیرغم آنکه در دنیا چنین ماده ای وجود ندارد که بتواند معادل تمام و کمال متناسبی را تشکیل بدهد - برای هر کالا وجود خارجی داشته باشد، کاملاً تفادت دارد... پول شمارشی... در مورد ارزش چیزها همان نقشی را بازی میکند که درجه، دقیقه، ثانیه و غیره در رابطه با زوایا یا همان کاری را میکند که مقیاس در نقشه های جغرافیایی یا هر نوع نقشه دیگر. در همه این اختراعات همواره تعدادی اسامی صوری بعنوان واحد اتخاذ شده است... فایده تمام این اختراعات تنها محدود به تمیز نسبتها میشود. درست بهمین دلیل هم واحد پول میتواند هیچ نسبت تعیین کننده غیر متغیری با هیچ بخش از ارزش نداشته باشد یعنی نتوان آنرا به مقدار معینی طلا،

نقره یا هر کالای دیگری منتسب نمود. به مجرد آنکه واحد مزبور به مقدار معینی انتساب داده شد میتوان با افزایش آن، واحد مربوطه را به بالاترین حد ارزش رساند. ... بنابراین ارزش کالاها، بسته به ترکیب کلی شرایط نسبی اشان با یکدیگر و تمایلات انسانها، بایستی بعنوان چیزهائی که فقط نسبت به یکدیگر در حال تغییراند در نظر گرفته شوند، در نتیجه هر آنچه که در تعیین نمودن آن تغییر نسبت ها بوسیله مقیاس عام، قطعی و غیر متغیر، اختلال یا اغتشاش بوجود بیاورد، بایستی بحال داد و ستد مضر باشد... پول... عبارتست از مقیاسی ایده آل که دارای اجزاء مساوی میباشد. چنانچه سؤال شود که معیار ارزش یک جزء چه بایستی باشد؟ من پاسخم را با سؤال دیگری خواهم داد: معیار طول درجه، دقیقه و ثانیه چیست؟ اصلاً معیار ندارد... ولی بمحض آنکه با استفاده از یک مقیاس، یکی از اجزاء تعیین گردید، مابقی آنها بایستی متناسب معلوم شود. ما از این نوع پول دو مثال در دست داریم. یکی را بانک آمستردام بما عرضه میکند و آن دیگر را سواحل آنگولا «۵۱»*

استوارت پول را فقط آنطور که در حوزه گردش ظاهر میگردد در نظر میگیرد، یعنی بعنوان معیار قیمت و پول شمارشی، چنانچه قیمت کالاهای مختلف یک سیاهه حساب بترتیب برابر باشد با ۱۵ شلینگ، ۲۰ شلینگ و ۳۶ شلینگ پس در مقایسه ارزش آنها با یکدیگر در حقیقت نه نقره موجود در شلینگ و نه اسم آن هیچکدام ابداً ربطی به مطلب پیدا نمی کنند. در اینجا همه چیز بر حسب روابط عددی ۱۵، ۲۰ و ۳۶ بیان گردیده است و عدد یک تنها تبدیل به واحد اندازه گیری گردیده است. بیان کاملاً انتزاعی یک نسبت چیزی بجز نسبت عددی انتزاعی نیست. باین ترتیب استوارت برای آنکه به تناقض برنخورد و ادار به رها کردن نه تنها طلا و نقره بلکه حتی عناوین قانونی آنها نیز میشود. ولی از آنجا که وی از نحوه تبدیل مقیاس ارزش به معیار قیمت طلاعی ندارد طبیعتاً چنین فکر میکند که مقدار بخصوصی طلا که بعنوان واحد اندازه گیری مورد استفاده قرار میگیرد، بعنوان یک مقیاس، فقط با ارزش هائی از اینگونه مربوط بوده، رابطه ای با مقادیر دیگر طلا پیدا نمی کند. استوارت بدلیل آنکه کالاها در نتیجه تبدیل ارزش مبادله اشان به قیمتها، بصورت اندازه های همان ارزش صوری ظاهر میشوند، وجود خصلت متمایز مقیاسی را که کالاها را به همان یک ارزش صوری تحویل ننماید انکار میکند و از آنجا که در این مقایسه مقادیر مختلف طلا مقدار طلائی که بعنوان معیار مورد استفاده قرار گرفته عرفاً تثبیت گردیده است وی منکر لزوم تثبیت آن میشود، بجای آنکه یک سیصد و شصتم محیط دایره را یک درجه بخواند میتواند یک صد و هشتادم آنرا یک درجه بخواند؛ در اینصورت زاویه قائمه بجای ۹۰ درجه ۴۵ درجه و اندازه گیری زوایای حاده و منفرجه نیز بهمین ترتیب تغییر خواهد نمود. بهر حال مقیاس زاویه مزبور اولاً رقمی است ریاضی که بطور کیفی تعیین گردیده - یعنی دایره - و درثانی قسمتی از دایره که بطور کمی تعیین گردیده باقی خواهد ماند. در مورد مثالهای اقتصادی استوارت باید

گفت که مثال اول حرف خود را او را نفی میکند و مثال دوم هیچ چیز را اثبات نمی کند. پول بانک آمستردام در حقیقت چیزی بجز اسم شمارشی دوبلونهای اسپانیولی ۵۲* نبود که بخاطر خوابیدن در صندوقهای بانک وزن استاندارد خود را حفظ کرده بود حال آنکه سکه های رایج در نتیجه اصطکاک شدید ناشی از دست بدست شدن مقداری از وزن خود را از دست داده بود. و اما در مورد ایده آلیستهای آفریقائی بایستی آنها را بدست سرنوشتشان بسپاریم تا آنکه گزارشات موثق سیاحان اطلاعات بیشتری درباره آنها بدهند. ۵۳* بزعم استوارت اسکناس فرانسوی - «دارائی ملی، اسکناس ۱۰۰ فرانکی» - تقریباً همان پول ایده آل است. ارزش مصرفی اینکه قرار بود اسکناس مزبور معرف آن باشد، یعنی زمین مصادره شده، در واقع مشخص شده بود، لیکن از تعریف کمی واحد اندازه گیری ذکری بمیان نیامده بود و لذا کلمه «فرانک» مفهومی نداشت. اینکه این فرانک معرف چه مقدار زمین بود دیگر بستگی به نتایج حراج عمومی داشت. ولی در عمل، اسکناس مزبور بعنوان علامت معرف پول نقره رواج یافته و در نتیجه استهلاک آن بر حسب این معیار نقره اندازه گیری میشد.

دوره ای که بانک انگلستان پرداخت های نقدی را بحالت تعلیق درآورد، بازار تئوریهای پولی بهمان اندازه رونق داشت که بازار بولتن های جنگی. استهلاک اسکناس و تجاوز کردن قیمت بازار طلا از قیمت ضرابخانه باعث گردید که بعضی از مدافعین بانک در صدد احیای آموزه مقیاس ایده آلی پولی برآیند. لرد کسل ری 30 با اعلام اینکه معیار پول «در رابطه با پول رایج و مقایسه با کالاها معنی ارزش» میدهد بیان گنگ کلاسیکی برای این اندیشه گنگ پیدا نمود. چند سال بعد از انعقاد معاهده پاریس 31 زمانی که اوضاع برای از سر گرفتن پرداختهای نقدی مساعد میگشت مسئله ای که لوندس در زمان سلطنت ویلیام سوم مطرح کرده بود عملاً دوباره پدیدار شد. قرض ملی عظیمی همراه با انبوهی از قرض شخصی، تعهدات مدت دار و غیره که طی ۲۰ سال انباشته شده بودند بر حسب اسکناسهای از ارزش رفته بوجود آمده بود، آیا این دیون میبایستی با اسکناسهایی پرداخت میشد که ۴۶۷۲ پوند و ۱۰ شلینگ آن نه اسماً بلکه عملاً معرف ۱۰۰ پوند طلائی ۲۲ عیار بود؟ یک بانکدار بیرمنگامی بنام توماس ات وود 32 همچون لوندس احیا شده دست بکار شد. وی معتقد به آن بود که به طلبکاران بایستی همان تعداد شلینگ باز پرداخت شود که آنها اسماً قرض داده اند، اما بجای بکار بردن مثلاً یک و یک هفتادوهشتم اونس طلا در یک شلینگ مطابق معیار پولی سابق، حالا مثلاً یک نودم اونس طلا بکار می بریم و آنرا یک شلینگ می خوانیم. طرفداران ات وود به اسم «مردان شلینگ کوچولو»ی مکتب بیرمنگام ملقب گردیدند. دعوائی که بر سر معیار ایده آلی پول در سال ۱۸۱۹ شروع شد در ۱۸۴۵ هنوز هم بین سر رابرت پیل وات وود ادامه داشت. میزان درایت ات وود، تا آنجا که به نقش پول بعنوان یک مقیاس مربوط میشود، کاملاً در نقل و قول زیر خلاصه میگردد:

در خلال «بحشی که اخیراً بین سر رابرت پیل و اطاق بازرگانی بیرمنگام در گرفت... وزیر مربوطه صرفاً به طرح این سؤال اکتفا نمود که "اسکناس لیره شما معرف چیست؟" ... از معیار فعلی ارزش چه بایستی استنباط نمود؟ آیا ۳ پوند و ۱۷ شلینگ و ۱۰/۵ پنس یک اونس طلا است یا فقط ارزش یک اونس طلا؟ اگر ۳ پوند و ۱۷ شلینگ و ۱۰/۵ پنس یک اونس طلاست چرا هر چیز را به اسم صحیحش نخوانیم و اصطلاحات پوند، شلینگ و پنس را بدور نیانداخته بجای آنها اونس، پنی ویت و مثقال بکار نبریم؟... اگر ما عبارات اونس، پنی ویت و مثقال را بعنوان نظام پولی اتخاذ نمائیم بایستی از نظام مستقیم مبادله پایاپای پیروی کنیم... ولی چنانچه طلا بعنوان ارزش ۳ پوند و ۱۷ شلینگ و ۱۰/۵ پنس به ازای هر اونس باشد... چگونه است... که جلوگیری از رسیدن طلا به ۵ پوند و ۴ شلینگ در دوره های مختلف مواجهه با اینهمه اشکالات گردیده است و امروز ما شاهد آنیم که مظنه هر اونس طلا ۳ پوند و ۱۷ شلینگ و ۹ پنس میباشد؟... کلمه پوند دلالت بر ارزش و نه بر معیار ثابت ارزش میکند. ... اصطلاح پوند عبارتست از واحدی ایده آلی... کار، مادر هزینه بوده به طلا یا نقره ارزش نسبی اعطا میکند. هر آن ارزش صوری ایکه برای بیان کار روزانه یا هفتگی انسان بکار برده میشود مبین هزینه کالای تولید شده نیز میباشد.» ۵۴*

در این آخرین کلمات شبهه گنگ مقیاس ایده آلی پول محو شده محتوی فلز حقیقی آن آشکار می شود. پوند، شلینگ و غیره، یعنی اسامی شمارشی طلا عبارتند از اسامی ای که معرف مقادیر معینی از مدت کار میباشدند. از آنجا که مدت کار، ماده و مقیاس ذاتی ارزش میباشد بنابراین در واقع امر اسامی فوق مبین خود روابط ارزشی میباشدند. بعبارت دیگر مدت کار، معیار حقیقی پول محسوب میگردد. در اینجا ما مکتب بیرمنگام را رها کرده فقط بطور اجمال بذکر این نکته می پردازیم که آموزه مقیاس حقیقی پول در رابطه با بحث بر سر قابل تسعیر بودن یا نبودن اسکناس اهمیت تازه ای کسب کرده است. با آنکه ارزش صوری اسکناس مبتنی بر طلا یا نقره میباشد، قابلیت تسعیر اسکناس، یعنی قابلیت تبدیل آن به طلا یا نقره بدون توجه به مقررات قانون، حکم یک قانون اقتصادی را داراست. برای مثال یک تالر کاغذی پروسی با وجود آنکه قانوناً غیر قابل تسعیر است با اینحال اگر در تجارت روزمره یک تالر نقره نیارزد، یعنی در عمل قابل تسعیر نباشد، ارزشش بلافاصله کاسته خواهد شد. از اینرو طرفداران پر و پا قرص اسکناس غیر قابل تسعیر در انگلستان، به معیار ایده آلی پول متوسل میشوند. اگر ارزشهای صوری پول نظیر پوند، شلینگ و امثالهم اسامی ای برای مقدار معینی از ذرات ارزش باشند که از آن مقدار گاهی زیادت و گاهی کمتر - بهنگام مبادله یک کالا با کالای دیگر - جذب آن کالا شده یا توسط آن کالا از بین میروند، بنابراین مثلاً ارزش اسکناس ۵ پوندی انگلیسی بهمان اندازه با طلا بی ارتباط است که با آهن و پنبه. از آنجا که

نامگذاری آن، اسکناس مزبور را در تئوری، مساوی مقدار معینی طلا یا هر کالای دیگر قرار نمیدهد بنابراین مفهوم خود آن، نیاز به قابلیت تبدیل آن، یعنی نیاز به همسنجی آن در عمل با مقدار معینی از یک چیز خاص را منتفی میکند.

جان گری اولین واضع تئوری ای بود که بنحوی سیستماتیک مدت کار را مقیاس سنجش مستقیم پول میدانند. ۵۵* وی پیشنهاد می کند که یک بانک مرکزی ملی بایستی مدت کار مصرف شده در تولید کالاهای مختلف را از طریق شعب خود معلوم نماید. تولید کنندگان کالا در ازای تحویل کالا گواهی رسمی ای مبنی بر ارزش آن دریافت خواهد کرد، یعنی رسیدی معادل مقدار مدت کار موجود در کالای وی، ۵۶* و این گواهی بانک «اسکناس» یک هفته، یک روز یا یک ساعت کار و غیره در عین حال در حکم سفارشی است به بانک که معادل آن از هر کالای دیگری که در انبارهایش نگهداری می کند به این شخص تسلیم نماید. ۵۷* آنچه در اینجا بشرح آن پرداختیم مبنای اصلی نظام اجتماعی گری را تشکیل میداد که تمام دقیق و جزئیاتش را با دقت فراوان تشریح کرده و مدلهائی از آن برای تمام موسسات موجود در انگلستان تهیه کرده بود. گری می گوید که تحت این نظام

«فروش بقصد دریافت پول همواره بهمان سادگی خرید توأم با پرداخت پول صورت خواهد گرفت؛ ... تولید تبدیل به مسبب متحدالشکل و بلاانقطاع تقاضا خواهد شد.» ۵۸*

فلزات قیمتی موقعیت «ممتاز» خود را در مقایسه با کالاهای دیگر از دست خواهند داد و

«مکان مناسب خود را در بازار در کنار کره و تخم مرغ، پارچه و چلوار اشغال خواهند نمود و آنگاه ما نسبت به ارزش فلزات قیمتی بهمان اندازه کم توجه خواهیم داشت... که به ارزش الماس.» ۵۹*

آیا الزامی است که معیار موهومی ارزش، یعنی طلا را حفظ کرده و باین ترتیب منابع مولده کشور را مقید گردانیم؟ یا آنکه بهتر است به معیار طبیعی ارزش، یعنی کار، توسل جسته از اینطریق منابع مولده خود را از بند وها کنیم؟» ۶۰*

از آنجا که مدت کار، مقیاس ذاتی ارزش است چرا معیار اضافی دیگری بکار ببریم؟ چرا ارزش مبادله ای تبدیل به قیمت میشود؟ چرا ارزش تمام کالاها بر حسب کالای بخصوصی محاسبه میشود که این کالا در نتیجه این سنجش مبدل به بیان رسای ارزش مبادله ای، یعنی پول میشود؟ این مسئله ای بود که گری میبایستی حل نماید. وی بجای حل آن چنین فرض می کند که کالاها را میتوان بعنوان محصولات کار اجتماعی مستقیماً با یکدیگر سنجید. ولی آنها تنها همانطور که هستند با یکدیگر قابل سنجش میباشند. کالاها محصول تقسیم انواع کار انفرادی مستقل جدا از یکدیگر بوده، از طریق انتقال خود در جریان مبادله فردی بایستی ثابت کنند که از جنس کار اجتماعی عام میباشند. بعبارت دیگر کار مبتنی بر تولید کالائی تنها در

نتیجه انتقال عام انواع فردی کار، تبدیل به کار اجتماعی میشود. ولی گری همانطور که مدت کار موجود در کالاها را مدت کار اجتماعی بلاواسطه فرض میکند همانطور هم آترا مدت کار اشتراکی یا مدت کار افرادی میگیرد که مستقیماً بیکدیگر مربوط میباشند. در آنصورت برای کالای خاصی نظیر طلا یا نقره در حقیقت غیر ممکن بود که بعنوان تجسم خارجی³³ کار عام با کالاهای دیگر مواجه شود و ارزش مبادله ای مبدل به قیمت نمیگردید، همینطور هم نه ارزش مصرفی تبدیل به ارزش مبادله ای میشد و نه محصول به کالا مبدل میگردد و باین ترتیب نفس مبنای تولید بورژوائی لغو میشد. ولی منظور نظر گری بهیچ وجه چنین نیست - اجناس بایستی بصورت کالا تولید بشوند ولی بعنوان کالا مبادله نگردند. گری تحقق این نیت زاهدانه را به بانک ملی محول میکند. از یک طرف جامعه در قالب بانک، افراد را مستقل از شرایط حاکم بر مبادله خصوصی کرده و از طرف دیگر موجب میشود که آنها بر مبنای مبادله خصوصی به تولید ادامه بدهند. هر چند قصد گری صرفاً «اصلاح» پولی است که در اثر مبادله کالاها بوجود آمده است ولی وی باقتضای منطق ذاتی موضوع مورد بحث به طرد یکی بعد از دیگری شرایط تولید بورژوائی میشود. باین ترتیب وی سرمایه را به سرمایه ملی^{۶۱*} و زمین را به ملک ملی^{۶۲*} تبدیل میکند و اگر بانک وی را دقیقاً مورد بررسی قرار دهیم مشاهده خواهیم کرد که این بانک نه تنها با یک دست کالا دریافت کرده و در ازای کار عرضه شده با دست دیگر گواهی صادر میکند بلکه خود تولید را هم هدایت میکند. گری در این اثر اخیر یعنی «سخنانی در زمینه پول» که طی آن محجوبانه در صدد عرضه پول کار بعنوان یک رفورم صرفاً بورژوائی برمیآید گرفتار اباطیل آشکارتر از اینهم میگردد.

تزی که گری از تجزیه و تحلیل ناقص و در نتیجه ناصحیح خود از کالاها استخراج میکند آنست که هر کالا بطور بیواسطه پول است. طرح «ارگانیک پول کار»³⁴ و «بانک ملی» و «انبارها» چیزی نیست بجز یک خیالپردازی که در آن یک حکم جزمی طوری آراسته میگردد که چون یک قانون معتبر جهانی جلوه کند. حکم جزمی ایکه کالا را بطور بیواسطه، پول قلمداد می کند یا کار بخصوص یک فرد خاص را در آن کالا، کار اجتماعی بیواسطه میخواند، بصرف آنکه بانک بدان معتقد است و عملیات خود را مطابق با آن حکم جزمی انجام میدهد، مصداق واقعی پیدا نمیکند. برعکس در یک چنین مورد، ورشکستگی نقش انتقاد عملی را ایفا خواهد نمود. اینکه پول کار، اصطلاح اقتصادی کاذبی است که حاکی از نیت زاهدانه خلاصی از دست پول و به دنبال آن خلاصی از دست ارزش مبادله ای و همراه با آن خلاصی از دست کالاها و در نتیجه خلاصی از دست شیوه تولید بورژوائی میباشد - حقیقتی که در نوشته گری از نظرها پنهان مانده و خود گری هم بدان واقف نبوده است - صریحاً توسط چند تن از سوسیالیستهای انگلیسی که برخی از آنان قبل از گری و برخی بعد از وی باین مطلب اشاره کرده اند، بیان گردیده است.^{۶۳*} ولی این کار به م. پرودون و

مکتب او محول گردید تا بطرزی جدی، تنزل مقام پول و اعتلای کالاها را همانا جوهر سوسیالیسم اعلام نموده باین وسیله سوسیالیسم را بحد یک سؤ تفاهم ابتدائی از ارتباط بی برو برگرد کالاها با پول پائین بیاورد. ۶۴*

توضیحات

- ۱* ارسطو، «جمهوریت»، کتاب اول، فصل ۹ (چاپ Oxonii, I. Bekkeri)، ۱۸۳۷): «از برای دارائیهها دو نوع استفاده متصور است: ... یکی استفاده مقتضی و دیگری استفاده غیر مقتضی یا فرعی. مثلاً کفش هم برای پوشیدن مورد استفاده قرار میگیرد و هم بکار مبادله میآید؛ هر دو اینها کار برد کفش محسوب میشوند، عمل آنکسی که کفش را در ازای پول یا خوراک مبادله میکند در مقایسه با عمل کسی که طالب آنست و کفش را بعنوان کفش بکار می برد استفاده مقتضی یا اصلی از کفش نمیشد زیرا کفش برای آن ساخته نمیشود که مورد مبادله پایاپای قرار گیرد. این استدلالات در مورد تمام دارائی ها صادق است ...» («سیاست») ارسطو، ترجمه Benjamin Jowett، چاپ تجدید نظر شده، اکسفورد، ۱۹۶۶، ۱۲۵۷ الف. ۱۲۵۷
- ۲* باین دلیل است که محققین آلمانی در باره ارزشهای مصرفی غزلها سروده آنها را «جنس» میخوانند. برای مثال رجوع کنید به بخش «اجناس» جلد اول کتاب (System der Staatswissen Schaft) اثر L. Stein در «کتاب راهنمای اجناس» اطلاعات مفیدی در باره «اجناس» میتوان یافت.
- ۳* Simple Labour، اقتصاددانان انگلیسی آنرا «کار بدون مهارت» میخوانند.
- ۴* در حال حاضر عده زیادی بر این عقیده بی اساس و مغرضانه اند که مالکیت اشتراکی اولیه پدیده ای مختص اسلاوها یا حتی منحصرراً روسها میباشد. این پدیده شکل ابتدائی ای بود که در میان رومیان، Teutons و سلطت ها مشاهده گردید بطوریکه مجموعه کاملی از نمونه های متنوعش (گاهی تنها بقایای آنها) هنوز در هندوستان بچشم میخورد. مطالعه دقیق اشکال آسیائی و بویژه هندی مالکیت اشتراکی نشان میدهد که تجزیه اشکال مختلف مالکیت اشتراکی اولیه موجب پیدایش اشکال متنوع مالکیت میگردد. مثلاً الگوهای اصیل مختلف مالکیت خصوصی رومیان و ژرمن را میتوان در پاره ای از اشکال مالکیت اشتراکی هندی ها مشاهده نمود.
- ۵* «پول» اثر Galiani، ص ۲۲۱. در جلد سوم مجموعه Custodi بنام «متون کلاسیک ایتالیائی در باب اقتصاد سیاسی، بخش جدید»، میلان، ۱۸۰۳.
- ۶* «ماده در حالت طبیعی خود همواره فاقد ارزش است.» McCulloch، گفتاری در پیرامون اعتلا و پیشرفت اشیاء خاصه و اهمیت اقتصاد سیاسی»، چاپ دوم، ادینبورگ، ۱۸۲۵، ص ۴۸. این مطلب نشان میدهد که حتی شخصی چون مک کالا هم چه اندازه رفیع تر از سطح Fetishism «متفکران» آلمانی قرار دارد،

«متفکرانی» که معتقدند «ماده» و یک مشت عوامل نامربوط دیگر عناصر تشکیل دهنده ارزش میباشند. علاوه بر صنایع دیگر رجوع کنید به L. Stein، همان منبع، جلد اول،

۷* Bishop Berkeley، «پرسش گر»، لندن، ۱۷۵۰.

۸* توماس کوپر، «سخنرانیهای پیرامون عوامل اقتصاد سیاسی»، لندن، ۱۸۳۱ (کلمبیا، ۱۸۲۶)،

۹* Fredrich List بهیچوجه نتوانسته است از تفاوت بین کار بعنوان تولید کننده چیزی مفید یعنی ارزش مصرفی و کار بعنوان تولید کننده ارزش مبادله ای یعنی شکل اجتماعی خاصی از ثروت سر در بیاورد (از آنجائیکه فکر و ذکر وی متوجه مسائل عملی بوده است هیچ علاقه ای هم به درک این تفاوت نداشته است)؛ از اینرو وی اقتصاددانان جدید انگلیسی را افرادی در ردیف نسخه برادران موسی مصری میداند.

۱۰* بسادگی ملاحظه میگردد که مقوله «وحدت» بایستی چه نوع «خدمتی» برای اقتصاددانانی نظیر J. B. Say و F. Bastiat - که بقول مالتوس فراخی فکرشان همیشه از شکل خاص شرایط اقتصادی یک تصویر انتزاعی میسازد - انجام بدهد.

۱۱* «این یکی دیگر از خصوصیات مقیاسهای سنجش است که داخل در یک چنین رابطه با چیزهایی میگردند که آنها را اندازه میگیرند، باین عبارت که چیزهایی که اندازه گرفته شده اند بنحو خاصی تبدیل به مقیاس سنجش مقیاسی میگردند که خود آنها را سنجیده است» Montannari، «پول»، ص ۴۱ مجموعه Custodi، جلد سوم، «بخش قدیم»

۱۲* ارسطو در این معناست که از ارزش مبادله ای صحبت میکند (نگاه کنید به عبارت نقل شده در آغاز فصل).

۱۳* Genovesi هم همین نام را بکار می برد. «یادداشت مندرج در نسخه مولف»

۱۴* ارسطو هم در رابطه با خانواده فردی که بمثابة جماعت بدوی در نظر گرفته میشود برداشت مشابهی دارد. لیکن شکل بدوی خانواده عبارتست از خانواده قبیله ای که در بطن انحلال تاریخی آن خانواده فردی تکامل مییابد. «این هنر» (یعنی داد و ستد) «میان نخستین جماعت که در حقیقت همان خانواده باشد، آشکارا مورد استفاده ای نداشت» (ارسطو، همان منبع).

۱۵* «در حقیقت پول فقط ابزاری است برای خرید و فروش» (ممکن است لطفاً مقصود خود را از خرید و فروش توضیح بدهید؟) «و توجه به آن همان قدر با علم اقتصاد سیاسی بیگانه است که توجه به کشتی یا ماشین بخار یا هر نوع وسیله دیگری که در امر تولید و توزیع ثروت مورد استفاده قرار میگیرد» (Thomas Hodgskin، «اقتصاد سیاسی عامیانه»، لندن، ۱۸۲۷، ص ۱۷۹ - ۱۷۸).

۱۶* بررسی تصبیقی آثار پتی و Boisguillbert و شخصیت آنان - علاوه بر آنکه روشنگر جدائی اجتماعی موجود بین انگلستان و فرانسه در اواخر قرن هفدهم و اوائل قرن هجدهم میباشد - منشاء تفاوت‌های ملی موجود بین اقتصاد سیاسی انگلستان و فرانسه را توضیح خواهد داد. همان تفاوت را بین ریکاردو و سیسموندی میتوان مشاهده نمود.

۱۷* پتی با تقسیم کار نیز مانند نیروی مولده رفتار میکند و اینکار را به مقیاسی بسیار بزرگتر از آدام اسمیت انجام میدهد. نگاه کنید به «مقاله ای در زمینه زاد و ولد بنی آدم»، چاپ سوم، ۱۶۸۶، ص ۳۶ - ۳۵. در این مقاله وی نه تنها با آوردن مثال تولید ساعت - همچنانکه بعدها آدام اسمیت با مثال تولید سنجاق نشان میدهد - بلکه با در نظر گرفتن شهرها و کشورها بعنوان مؤسسات صنعتی بسیار عظیم، مبادرت به نشان دادن مزایائی میکند که تقسیم کار برای تولید به‌مراه می‌آورد. شماره ۲۶ نوامبر ۱۷۱۱ مجله Spectator ۱۳ به این «نمایش قابل ستایش سر ویلیام پتی» اشاره میکند. بنابراین ظن مک کالا دایر باینکه مجله «اسپک تی تر» پتی را با نویسنده ای چهل سال جوان تر از او عوضی میگیرد اشتباه است. (نگاه کنید به «نوشتجات مربوط به اقتصاد سیاسی، کاتالوگ طبقه بندی شده»، مک کالا لندن، ۱۸۴۵، ص ۱۰۲). پتی خود را بنیانگذار علم جدیدی معرفی میکند. او میگوید که روش وی «هنوز چندان متعارف نیست، زیرا بجای استفاده از صفات تفضیلی و عالی و بحث های روشنگرانه» چنین پیشنهاد میکند که مطالب را «بر حسب ارقام، اوزان یا مقیاسات» بیان کرده «مباحثات عقلی را بکار برده و تنها آن علت هائی را در نظر گرفته است که در کنه طبیعت مشاهده میشوند؛ و بررسی سایر علتها را که ناشی از تراوشات مبهم اذهات، نظرات، اشتها و غلیان احساسات خاص انسان میباشد به رشته های دیگر وا میگذارد» («علم حساب سیاسی»، و غیره، لندن، ۱۶۹۹، دیپاچه). نبوغ خارق العاده وی وقتی ظاهر میشود که مثلاً پیشنهاد انتقال «تمام اموال منقول و مردم ایرلند ایرلند و مرتفعات اسکاتلند را به بقیه سرزمین بریتانیای کبیر» میکند. اینکار باعث صرفه جوئی در مدت کار و افزایش بار آوری کار خواهد شد و «در نتیجه پادشاه و متابعین وی به ثروت و قدرت بیشتری خواهند رسید» («علم حساب سیاسی»، فصل ۴، ص ۲۲۵). یا در جائی دیگر در فصل «علم حساب سیاسی» - در زمانیکه هلند هنوز بازار تجارت را زیر سلطه خود داشت و فرانسه میرفت که تبدیل به قدرت تجارتی عمده جهان شود - ثابت میکند که چنین مقدر شده است که انگلستان بازار جهان را فتح نماید؛ و «اینکه متابعین پادشاه انگلستان سرمایه کافی برای اداره تجارت تمام دنیای تجارت را در اختیار دارند» (همان منبع، فصل ۱۰، ص ۲۷۲). و «اینکه اگر موانعی هم بر سر راه عظمت انگلستان وجود داشته باشد بسیار احتمالی و رفع شدنی است» (ص ۲۴۷ و بعد آن). شوخ طبعی بسیار اصیلی بر تمام نوشته های وی حکمفرماست. وی نشان میدهد که مثلاً تسخیر بازار جهانی توسط

هلند - که از نظر اقتصاددانان انگلیس بعنوان کشوری نمونه بشمار می‌آید، همانطور که امروز انگلستان در نظر اقتصاد دانان قاره اروپا کشوری نمونه بحساب می‌آید - بر خلاف آنچه بعضی ها منتسب به فراست و دقت تصمیم هلندیها میکنند، بدلایلی کاملاً طبیعی بوقوع پیوسته است» (همان منبع، ص ۷۶ - ۱۷۵). وی آرامش وجدان را شرط تجارت میدانند زیرا تهیدستان سعی در کارها کرده «اعتقاد به آن دارند که کار و کوشش فریضه ایست که در راه خدا انجام میدهند» البته تا آنجا که بگذارند «آنها چنین فکر کنند که بیشتر از دیگران صاحب درایت و شعور میباشند علی الخصوص نسبت به آن چیزهایی که بنظرشان حقاً متعلق به تهیدستان است. از این مطلب چنین نتیجه میشود که تجارت مختص به نوع خاصی از مذهب آنچنانی نبوده بلکه... اختصاص به بخشی از کلی دارد که بری از تعصبات مذهبی است» (همان منبع، ص ۸۶ - ۱۸۳). وی اعانه عمومی مخصوصی برای اراذل پیشنهاد میکند زیرا بیشتر به صلاح عامه مردم است که خودشان بر خود مالیاتی بنفع ارذل مقرر نمایند تا آنکه اراذل مالیاتی بر آنها تحمیل گردانند (همان منبع، ص ۱۹۹). از طرف دیگر وی مخالف هرگونه مالیاتی است که باعث انتقال ثروت از دست مردم زحمتکش به جیب آنکسانی شود که «کاری بجز عیش و نوش، دست افشانی و آواز خوانی ندارند، ایضاً کسانی که به مطالعه ماوراءالطبیعه می پردازند» (همان منبع، ص ۱۹۸). نوشته های پوتی تقریباً جنبه فهرست مطالب عجیب و غریبی را پیدا کرده است که تنها در چاپهای کم ارزش قدیمی موجود میباشد. این موضوع وقتی شگفت انگیز تر بنظر خواهد آمد که بشنویم ویلیام پتی نه تنها پدر اقتصاد سیاسی انگلستان، بلکه جد هنری پتی، ملقب به Marquis of Lansdowne این رایزن ویگهای انگلستان نیز میباشد. خانواده لنزداون نمیتوانست کتاب کاملی از پتی بچاپ برساند بدون آنکه سرگذشت وی را در ابتدای آن بیاورد و آنچه در مورد اصل و نسب اکثر خانواده های بزرگ ویگ صدق میکند در مورد این خانواده نیز صادق است بدین معنی که هر چه در باره آن کمتر صحبت شود بهتر است. جراح نظامی ای که متفکر جسوری بود و لیکن فاقد هرگونه مرام اخلاقی، کسیکه در زیر سپر حمایت کرامول همانقدر آماده غارت ایرلند بود که در پیشگاه چارلز دوم حاضر به هرگونه تملق گوئی بخاطر احراز لقب با رونتی به قصد زینت دادن شمایل بی ارزش خود، مطمئناً تصویر مناسبی از جد آنان در انظار عمومی نمیتوانست باشد. پتی در اکثر نوشته های خود که در زمان حیاتش منتشر شد سعی در اثبات آن دارد که عصر طلائی انگلستان در دوران سلطنت چارلز دوم بود، نظری بسیار مبری از تعصبات مذهبی برای استثمارگران موروثی «انقلاب شکوهمند».

۱۸* بواگیلبر در مخالفت با «هنر سیاه امور مالی» زمان خود میگوید: «علم امور مالی از چیزی بجز معلومات همه جانبه مورد نیاز کشاورزی و تجارت تشکیل نمییابد» («جزئیاتی در باره فرانسه»، ۱۶۹۷، مندرج در اثر Eugene Daire بنام

- «اقتصاددانان امور مالی قرن هجدهم»، پاریس، ۱۸۴۳، جلد اول، ص ۲۴۱).
- ۱۹ * ولی نه اقتصاد سیاسی لاتینی، زیرا تفاوت اقتصاددانان انگلیسی و فرانسوی در دو مکتب ایتالیائی، یکی در ناپل و دیگری در میلان، تکرار میشود؛ حال آنکه اسپانیائی های دوره پیشین یا Mercantilists ساده و مرکانتلیست تغییر شکل یافته نظیر Ustariz اند یا نظیر Jovllanos در آن وسط ها، دنباله رو آدم اسمیت (نگاه کنید به Obras، بارسلونا، ۱۸۴۰ - ۱۸۳۹).
- ۲۰ * «ثروت واقعی... عبارتست از تمتع کامل از نه تنها چیزهای لازم زندگی بلکه کلیه چیزهای غیر لازمی که قادر به ایجاد لذت برای حواس ما میباشند» (بواگیلبر، «یحیی در پیروان ماهیت ثروت»، و غیره، ص ۴۰۳). پتی عملاً ماجراجوئی سبک سر، طماع و فاقد مرام اخلاقی بود در حالیکه بواگیلبر با وجودیکه یکی از مباشران لوئی چهاردهم بحساب میآمد، با ذکاوت و بی باکی هر چه تمامتر بدفاع از منافع طبقات ستمدیده برخاست.
- ۲۱ * سوسیالیسم فرانسوی بآن ترتیبی که توسط Proudhon ارائه میشود نیز دچار همان نقیصه ملی است.
- ۲۲ * بنیامین فرانکلین، «تفحصی کوتاه در ماهیت و لزوم اسکناس در آثار بنیامین فرانکلین»، چاپ ج. اسپارکس، جلد ۲، بوستون، ۱۸۳۶.
- ۲۳ * «نظرات و حقایق مربوط به اسکناس آمریکائی»، ۱۷۶۴ (همانجا)
- ۲۴ * نگاه کنید به «رسالتی در پیرامون سیاست آمریکا، و نظرات و حقایق مربوط به اسکناس آمریکائی»، ۱۷۶۴ (همانجا).
- ۲۵ * مثلاً نگاه کنید به «پول» گالیانی، جلد ۳، در «متون کلاسیک ایتالیائی در باب اقتصاد سیاسی» (چاپ کوستودی)، «بخش جدید»، میلان، ۱۸۰۳. وی میگوید: «تنها زحمت» (Fatica) «است که به چیزها ارزش می بخشد»، ص ۷۴. استفاده از اصطلاح "Fatica" بجای کار، مختص ساکنین جنوب است.
- ۲۶ * اثر Sir James Steuart بنام «تفحصی در اصول اقتصاد سیاسی، مقاله ای در پیرامون علم سیاست داخلی در کشورهای آزاد» نخستین بار در لندن بسال ۱۷۶۷ یعنی ده سال قبل از انتشار «ثروت ملل» آدم اسمیت، در دو جلد بقطع خستی منتشر شد. نقل و قولهایی که میآورم از چاپ ۱۷۷۰ دوبلین استخراج شده است.
- ۲۷ * استوارت، همان منبع، جلد اول، ص ۸۳ - ۱۸۱.
- ۲۸ * همانجا، ص ۶۲ - ۳۶۱.
- ۲۹ * استوارت باین دلیل اعلام میدارد که شکل پدرسالارانه کشاورزی که هدف مستقیمش تولید ارزش های مصرفی برای صاحبان زمین میباشد استفاده ای نارواست، البته نه در اسپارت، رم یا حتی آتن، بلکه در کشورهای صنعتی قرن هجدهم. این «کشاورزی ناروا، داد و ستد» نبوده بلکه چیزی بجز وسیله امرار معاش نیست. همانطور که کشاورزی بورژوائی زمین مزروعی را از وجود نان خورهای اضافی خالی

میکند، همانطور هم تولید کننده، کارخانه را از وجود کارگران اضافی تهی میگرداند.

۳۰* آدام اسمیت من باب مثال چنین مینویسد - «مقادیر مساوی از کار در هر زمان و هر مکان میتواند برای کارگر ارزشی برابر داشته باشد. کارگر با برخورداری از سلامت، توانائی و روحیه ای عادی و داشتن درجه ای عادی از مهارت و چیره دستی بایستی همیشه یک مقدار از آسایش، آزادی و سعادت خود را مایه بگذارد. قیمتی که وی باین ترتیب می پردازد، صرفنظر از مقدار جنسی که در ازای آن دریافت میکند، همواره بایستی یکسان باشد. در حقیقت کار ممکن است قدرت خرید گاهی بیشتر و گاهی کمتر این اجناس را پیدا کند، آنهم بدلیل آنکه ارزش این اجناس که تغییر میکند نه ارزش کاری که آنها را خریداری می نماید. .. بنابراین تنها کار - کاری که بر حسب ارزش خود تغییر نمیکند - به تنهایی عبارتست از معیار نهائی و حقیقی ای که توسط آن، ارزش کلیه کالاها را میتوان... برآورد نمود. ... کار عبارتست از قیمت حقیقی آنها...» («ثروت ملل»، کتاب اول، فصل ۵).

۳۱* دیوید ریکاردو، «در باب اصول اقتصاد سیاسی و وضع مالیات»، چاپ سوم، لندن، ۱۸۲۱، ص ۳.

۳۲* سیسموندی، «بررسی اقتصاد سیاسی»، جلد ۲، بروکسل، ۱۸۳۸. «داد و ستد، کل قضیه را به آنتی تز ارزش مصرفی و ارزش مبادله ای تحویل نموده است» صفحه ۱۶۲.

۳۳* همانجا، ص ۶۶ - ۱۶۳ و بعد آن.

۳۴* این جزئیات احتمالاً در یادداشت‌های J. B. Say بر ترجمه فرانسه - توسط Constancio - اثر ریکاردو به ناچیزترین مقدار خود و در «تئوری مبادله» (۱۵) آقای Macleod که اخیراً (۱۸۵۸) در لندن بچاپ رسیده است به مغلط ترین و اغراق آمیزترین حدش می رسد.

۳۵* این ایراد - که توسط اقتصاددانان بورژوائی بر علیه ریکاردو مطرح گردید - بعدها مورد استفاده سوسیالیست ها قرار گرفت. آنها با فرض آنکه فرمول مزبور از لحاظ تئوری صحیح است ادعا کردند که استفاده عملی از آن در تضاد با تئوری قرار میگیرد و خواستار آن شدند که جامعه بورژوائی بایستی نتایج عملی ای استنتاج نماید که ظاهراً از اصول تئوریک آن برمیخیزد باین طریق حداقل سوسیالیستهای انگلیس فرمول ارزش مبادله ای ریکاردو را بر ضد اقتصاد سیاسی بکار بردند. افتخار اعلام نه تنها اینکه اصل اساسی جامعه قدیم بایستی اصل جامعه جدید باشد، بلکه اینکه شخص وی کاشف فرمولی است که ریکاردو در جمعبندی از نتایج نهائی اقتصاد کلاسیک انگلستان از آن استفاده نموده بود نصیب م. پرودون میشود. اینطور وانمود شده است که وقتی م. پرودون در آنطرف کانال مانش موفق به «کشف» تعبیر ایده آلی فرمول ریکاردو گردید مدتها بود که در انگلستان فرمول مزبور بدست فراموشی سپرده شده بود (مقایسه شود با بخش مربوط به (la valeur Constituée) مندرج در

«فقر فلسفه» من، پاریس، ۱۸۴۷.

۳۶* حقیقتاً که ارسطو باین مطلب واقف بوده است که ارزش مبادله ای کالاها مقدم بر قیمت آنهاست: «اینکه مبادله باین ترتیب قبل از پیدایش پول صورت می‌گرفته است احتیاج به توضیح ندارد؛ زیرا تفاوتی نمی‌کند که در ازای یک خانه پنج تختخواب تسلیم شود یا ارزش پولی پنج تختخواب». از طرف دیگر از آنجا که کالاها در قالب قیمت، حائز شکل ارزش مبادله ای در رابطه با یکدیگر می‌گردند، وی با استفاده از پول آنها را قابل سنجش می‌گرداند. «باین دلیل است که برای همه اجناس بایستی قیمتی تعیین گردد؛ زیرا در اینصورت است که مبادله همواره صورت خواهد گرفت، و در نتیجه آن انسان با انسان معاشر خواهد شد. باین قرار پول از طریق عمل خود بعنوان یک مقیاس، اجناس را قابل سنجش نموده همسنگ یکدیگر قرار میدهد؛ زیرا اگر مبادله نمی‌بود معاشرت صورت نمی‌گرفت و اگر همسنگی وجود نداشت مبادله صورت نمی‌گرفت و اگر قابلیت اندازه‌گیری وجود نداشت همسنگی تحقق پذیر نمیشد». ارسطو به این حقیقت آگاهی دارد که چیزهای مختلفی که توسط پول اندازه گرفته میشوند اندازه‌هایی کاملاً غیر قابل سنجش با یکدیگر می‌باشند. آنچه وی بدنبالش می‌گشت یکی شدن کالاها بعنوان ارزش مبادله ای بود و از آنجا که وی در یونان باستان می‌زیست غیر ممکن بود که به آن دست یابد. وی با توسل به پول و در نتیجه قابل سنجش کردن چیزهایی که اساساً غیر قابل سنجش با یکدیگرند - تا آنجا که این کار بخاطر احتیاجات عملی ضروریست - خود را از مخمصه نجات میدهد. «در حقیقت غیر ممکن است چیزهایی را که تا این اندازه متفاوت اند بزور تبدیل به چیزهای قابل سنجش با یکدیگر نمود، ولی در اثر وجود تقاضا میتوان تا حد کفایت چنین نمود» (ارسطو، *Ethica Nicomachea*، کتاب ۵، چاپ Bekkeri، Oxonii، ۱۸۳۸). ﴿نقل از *Ethica Nicomachea* کتاب ۵، فصل ۸، ترجمه W. D. Ross اکسفور، ۱۹۲۵، ۱۱۳۳ب﴾

۳۷* برای توضیح حقیقت شگفت‌انگیزی که چرا اونس طلا بعنوان معیار پول در انگلستان به اجزاء صحیح تقسیم نشده دلایل زیر اقامه میشود: «ما در ابتدا برای ضرب سکه تنها از نقره استفاده می‌کردیم - بهمین دلیل هم یک اونس نقره همیشه به تعداد صحیحی از قطعات سکه بخش پذیر است؛ ولی بدلیل آنکه طلا در دوره‌های بعد در مسکوکاتی مورد استفاده قرار گرفت که بر اساس نقره استوار بود یک اونس طلا را نمیتوانستند ﴿بر اساس مسکوک نقره﴾ به تعداد قطعات صحیحی ضرب کنند» (James Maclaren، «طراحی از تاریخ پول رایج»، لندن، ۱۸۵۸، ص ۱۶).

۳۸* پول میتواند از لحاظ ارزش دائماً تغییر کند و با اینحال بعنوان یک مقیاس ارزش مناسب که گوئی کاملاً ثابت است مورد استفاده قرار گیرد. فرض کنید که مثلاً ارزش آن کاسته شود... قبل از این کاهش، یک گیتی میتوانست سه بوشل گندم یا شش روز کار خریداری کند، بعد از کاهش تنها دو بوشل یا چهار روز کار. در هر

دوی این موارد روابط گندم و کار با پول، معلوم فرض شده، روابط متقابل آنها را با یکدیگر میتوان تعیین نمود؛ عبارت دیگر میتوان معلوم داشت که یک بوشل گندم معادل دو روز کار می‌ارزد. اینکار - یعنی همه آنچه که از ارزش اندازه گیرنده بر می‌آید - را بعد از کاهش مزبور بهمان سادگی میتوان انجام داد که قبل از کاهش آن. مرغوبیت هر چیز بعنوان مقیاس ارزش بطور کلی مستقل از تغییر پذیری ارزش خود آن میباشد» (Samuel Bailey، «پول و تغییرات آن»، لندن، ۱۸۳۷، ص ۹ و ۱۰).

مسکوک زری که بهای اسمی آن یک لیره بود و از سال ۱۷۱۷ بعد قیمت آن ۲۱ شلینگ شد.

۳۹* «سکه هائی که اسامیشان امروز چیزی بجز یک اسم بی مسمی نیست از جمله قدیمی ترین سکه های هر ملت میباشد؛ روزی اسامی همه آنها مصداق حقیقی داشت» (جمله آخر بدلیل کلی گوئی ناصحیح است) «و دقیقاً بخاطر حقیقی بودنشان بود که برای شمارش بکار می رفتند» (گالیانی، «پول»، همان منبع، ص ۱۵۳).

۴۰* A. Muller خیالاتی میگوید: «بنظر ما هر کشور مستقل حاکم بر سرنوشت خود حق دارد پول فلزی رواج داده بر آن ارزش اسمی اجتماعی، درجه بندی، محل و عنوانی قائل شود» (آدام ه. مولر، «عناصر سیاستمداری»، برلین، ۱۸۰۹، جلد دوم، ص ۲۸۸). تا آنجا که بعنوان پول فلزی مربوط میشود حق با این رایزن دربار است ولی وی محتوی آن را بدست فراموشی میسپارد. آشفتگی «نظرات» وی من باب مثال در عبارت زیر آشکار میشود: «بر همه آشکار است که تعیین دقیق قیمت سکه ها تا چه اندازه حائز اهمیت میباشد. بویژه در کشوری چون انگلستان که در آن حکومت با سخاوت قابل ستایشی مجاناً سکه ضرب میکند» (آقای مولر از قرار معلوم چنین فرض میکند که حکومت انگلستان هزینه ضرب سکه ها را از جیب مبارک خود پرداخت میکند). «کشوری که حق الضرب و نظایر آنرا پای ملتش حساب نمیکند و اگر قرار میشد قیمت خرید طلا را در ضرابخانه فوق العاده بیشتر از قیمت بازار آن تعیین نماید و بجای پرداخت ۳ پوند، ۱۷ شلینگ و ۱۰/۵ پنس در ازای یک اونس طلای امروز تصمیم میگرفت قیمت یک اونس طلا را در ۳ پوند و ۱۹ شلینگ ثابت نگه دارد، کلیه پولها به ضرابخانه سرازیر میشد و نقره ای که در آنجا عاید میگردد در بازار با طلای ارزاتر مبادله شده که باز دوباره راهی ضرابخانه میگردد و باین ترتیب نظام پولی به نابسامانی کشیده میشد» (همان منبع، ص ۲۸۰ و ۲۸۱). مولر برای حفظ سامان ضرابخانه انگلستان، نظرات خود را به «نابسامانی» میکشاند. شلینگ و پنس چیزی بجز نام اضعاف معینی از یک اونس طلا نمیباشند که بوسیله علائم نقره و مس معرفی گردیده اند، حال آنکه ایشان چنین پنداشته اند که یک اونس طلا بر حسب طلا، نقره و مس ارزیابی شده و لذا برای انگلستان معیار ارزش سه گانه تراشیده اند. نقره که همواره با طلا بعنوان معیار پول مورد استفاده قرار میگرفت

رسماً در ۱۸۱۶ بامر جورج سوم ملغی گردید هر چند در حقیقت قانوناً به امر جورج دوم در ۱۷۳۴ مبلغی شده بود و حتی سابقه آن به پیش تر هم می رسد. دو دلیل خاص وجود دارد که آ. مولر را به درک عالیتر اقتصاد سیاسی نائل نمود: یکی جهل مفرط ایشان نسبت به حقایق اقتصادی و دوم عشق سبکسرانه بیحد وی به فلسفه.

۴۱ * «وقتی از Anacharsis پرسیدند که هلنی ها پول را برای چه بکار می برند، پاسخ داد برای شمارش» (Athenaeus، ضیافت Deipnosophistai، کتاب ۴، ۴۹، جلد ۲، ص ۱۲۰، چاپ Schweighauser ۱۸۰۲).

۴۲ * G. Garnier یکی از اولین کسانی که مبادرت به ترجمه آثار آدم اسمیت به زبان فرانسه نمود اعتقاد عجیب و غریبی در زمینه تعیین نسبتی بین استعمال پول شمارشی و استعمال پول حقیقی داشت. بزعم وی این نسبت برابر است با ۱۰ به یک (ج، گارنیه، "Histoire de la Monnaie depuis les Temps de la plus Haute Antiquité" جلد ۱، ص ۷۸).

۴۳ * قانون ۱۷۲۳ مریلند (The Act of Maryland of 1723) که تنباکو را رایج قانونی قرار میداد ولی ارزش آنرا با اعلان آنکه یک پوند تنباکو برابر یک پتی میباشد، به پول طلای انگلستان تبدیل مینمود انسان را بیاد قانون بربرها (۱۷) می اندازد که بر عکس قانون فوق مقادیر معینی پول را معادل گاو، گاو میش و امثالهم قرار میداد. در این جا ماده حقیقی پول شمارشی نه طلا و نه نقره بلکه گاو و گاو میش بود.

۴۴ * Mint Price قیمتی که ضرابخانه به آن قیمت حاضر به خرید فلز میشود.

۴۵ * باین ترتیب مثلاً در «حرفهای آشنا» آقای David Urquhart چنین میخوانیم: «ارزش طلا بایستی بوسیله خود آن اندازه گرفته شود؛ چگونه یک ماده میتواند مقیاس سنجش ارزش خودش در چیزهای دیگر باشد؟ ارزش طلا بایستی بوسیله وزن خود آن تحت اسم صوری بدلی همان وزن تعیین گردد - و قرار شود که یک اونس باندازه فلان تعداد پوند و خرده ای بیارزد. این کار نه ایجاد یک معیار بلکه جعل آنست»، ص ۱۰۵ - ۱۰۴.

۴۶ * «پول مقیاس اندازه گیری تجارت است... پس باید (نظیر تمام مقیاسات دیگر) تا آنجا که میتوان ثبات و عدم تغییر آن را حفظ نمود. انجام اینکار در صورتیکه پول ما از دو فلزی تشکیل یافته باشد که نسبت آنها... با یکدیگر دائماً تغییر میکند میسر نیست» John Locke «ملاحظاتی در پیرامون پائین آوردن نرخ بهره»، ۱۶۹۱، مندرج در «آثار» وی، چاپ هفتم، لندن، ۱۷۶۸، جلد ۲، ص ۶۵.

۴۷ * لاک ضمن بیان مطالب دیگر چنین میگوید: «...آنچیزی که قبلاً... بخشی از یک Crown بود، اکنون یک کرون خوانده میشود... کرونی که در آن دو مقدار مساوی نقره همواره داری یک ارزش میباشند... چنانچه تقلیل یک بیستم مقدار نقره موجود در هر سکه از ارزش آن چیزی نکاهد پس تقلیل نوزده بیستم مقدار نقره

موجود در آنهم از ارزش آن نخواهد کاست. و از اینرو... یک پتی ساده که کرون خوانده میشود همان مقدار ادویه یا ابریشم یا هر کالای دیگر خواهد خرید که یک قطعه کرون با داشتن ۲۰ یا ۶۰ برابر نقره بیشتر). تنها کاری که در مورد افزایش مقدار پول میتوان کرد آنستکه «به مقدار کمتری نقره، مهر بیشتر زد یا برای آن ارزش صوری بالاتری قائل شد» با این وجود «این نقره است که بابت قرض پرداخت میشود و کالا خریداری نمیکند نه اسامی صوری آن». «مقدار پول چیزی نیست که با اطلاق اسامی دلخواه به اجزاء صحیح هر قطعه - یعنی حالا هم یک شصتم یک اونس را یک پتی میخوانیم - آنرا هر قدر که بخواهیم بتوانیم افزایش دهیم.» لاک در پاسخ به استدلالات لوندس چنین اشعار میدارد که تجاوز نمودن قیمت بازار از قیمت ضرابخانه بدلیل افزایش ارزش نقره نبوده بلکه علت آن کاهش وزن مسکوکات است. ۷۷ شلینگ که وزن فلز آن کاسته شده بود کمتر از ۶۲ شلینگ استاندارد وزن داشت. و بالاخره در تأکید این مطلب حق کاملاً بجانب لاک است که میگوید علیرغم خساراتی که نقره بشکل مسکوک در گردش متحمل شده است احتمال دارد در انگلستان قیمت بازار شمش نقره نسبت به قیمت ضرابخانه تا حدودی بالا برود زیرا صدور شمش نقره به خارج مجاز شناخته شده ولی صدور مسکوک نقره ممنوع گردیده است (نگاه کنید به همان منبع، ص ۱۱۶ - ۵۴ اینجا و آنجا). لاک با دقت فراوان سعی میکند از مسئله حیاتی قرضه ملی احتراز نماید همانطور که از درگیر شدن در بحث مربوط به مسئله اقتصادی حساس دیگری خودداری میکند، مسئله اقتصادی مزبور باین ترتیب است که مطابق آنچه از قراین مربوط به نرخ تسعیر و نسبت شمش نقره به مسکوک نقره بر میآید استهلاک پول در گردش بهیچ وجه با مقدار نقره از دست رفته تناسبی ندارد. ما در بخش مربوط به واسطه گردش دوباره به این مسئله در شکل عام آن خواهیم پرداخت. Nicholas Barbon در «صحبت‌هایی در پیرامون ضرب سبک تر پول جدید، در جواب ملاحظات آقای لاک»، لندن، ۱۶۹۶ به عبث می‌کوشد لاک را به ورود را به این مضایق بفریبد.

۴۸ * استوارت، همانجا، جلد دوم، ص ۱۵۶.

۴۹ * «پرسش گر»، همانجا، ضمناً لازم به تذکر است که بخش «پرسش‌هایی در باب پول» بسیار زیرکانه است. این بخش علاوه بر مطالب دیگر حاوی این برداشت صحیح میباشد که رشد مستعمرات آمریکای شمالی «مثل روز روشن میکند که بر خلاف تصور عوام، طلا و نقره در ثروت یک ملت چندان ضرورتی ندارند».

۵۰ * در اینجا قیمت نظیر آنچه در آثار اقتصاددانان انگلیسی قرن هفدهم مشاهده میشود در مفهوم یک معادل مشخص بکار رفته است.

۵۱ * استوارت، همان منبع، جلد دوم، ص ۱۰۷ - ۱۰۲.

۵۲ * Spanish doubloons نوعی سکه طلای اسپانیولی.

۵۳ * در رابطه با بحران تجاری اخیر گروهی در انگلستان - بعد از انتقال محل پول

ایده آلی آفریقائی از سواحل بربری ﴿منطقه مسلمان نشین غرب مصر در شمال آفریقا - مترجم﴾ به نواحی مرکزی آن خطه - با حرارت تمام به تمجید آن پرداختند و چنین اعلام نمودند که از آنجائیکه شمشهای بربرها از مقیاس اندازه گیری ایده آلی تشکیل یافته بود، آنان را هیچگاه دچار بحران تجاری و صنعتی نکرد. آیا آسانتر نخواهد بود که بگوئیم تجارت و صنعت شرط لازم بحرانهای تجاری و صنعتی است؟

French assignat پول کاغذی ای که در انقلاب فرانسه با پشتوانه زمینهای

مصادره شده انتشار یافت - مترجم.

۵۴* «مسئله پول رایج، نامه های جوزا»، لندن، ۱۸۴۴، ص ۷۲ - ۲۶۶ اینجا و آنجا.

۵۵* John Gray، «نظام اجتماعی. رساله ای بر اصل مبادله». ادینبورگ، ۱۸۳۱، مقایسه شود با «سخنانی در زمینه ماهیت و کاربرد پول»، ادینبورگ، ۱۸۴۸ نوشته همین مولف. گری بعد از انقلاب فوریه یادداشتی به حکومت موقت فرانسه ارسال داشت که طی آن بشرح این مطلب پرداخت که فرانسه نیاز به «سازمان کار» نداشته بلکه باید «سازمان مبادله» بوجود بیاورد، برنامه ای که وی تمام دقایق و جزئیاتش را در نظام پولی اختراعی خود توضیح داده بود. جان والامقام خیر نداشت که شانزده سال بعد از انتشار «نظام اجتماعی»، پرودون زرننگ آن اختراع را بنام خود ثبت خواهد رساند.

۵۶* گری، «نظام اجتماعی»، ص ۶۳. «پول نبایستی چیزی بجز رسید یا مدرکی باشد حاکی از آنکه دارنده آن، مقدار معینی ارزش به ثروت ملی افزوده است یا این حق را بر آن ارزش از کس دیگری که این افزایش ثروت ملی را بوجود آورده کسب نموده است.»

۵۷* «ارزشی که برای یک محصول تخمین زده شده به بانک سپرده میشود و هر زمان که لازم آید برداشت میگردد؛ و گنجاندن این شرط - با رضایت همه - که هر آنکس که هر نوع مالی را به بانک ملی میسپارد، بجای آنکه مجبور به برداشت همان چیزی باشد که سپرده است حق داشته باشد ارزشی برابر آنرا از هر آنچه در بانک وجود دارد برداشت نماید.» همان منبع، ص ۶۸ - ۶۷.

۵۸* همان منبع، ص ۱۶.

۵۹* گری، «سخنانی در زمینه پول ماهیت و کاربرد پول»، ص ۱۸۲.

۶۰* همان منبع، ص ۱۶۹.

۶۱* «کسب و کار هر ملت بایستی از طریق سرمایه ملی هدایت شود» (جان گری، «نظام اجتماعی»، ص ۱۷۱).

۶۲* «زمین بایستی مبدل به ملک ملی شود» (همان منبع، ص ۲۸۹).

۶۳* برای مثال نگاه کنید به «تفحصی در توزیع ثروت»، لندن، ۱۸۲۴، نوشت W.Thompson «اشتباهات مربوط به کار و چاره جوئی آنها»، لیدز، ۱۸۳۹، نوشته

. Bray

۶۴* «در باره اصلاح بانکها»، پاریس، ۱۸۵۶ نوشته Alfred Darimon را میتوان بعنوان نمونه برجسته این تئوری پولی عاقبت بخیر دانست.

۶۵* دو نوع پول وجود دارد، یکی

یادداشتها

۱) _ «در باره نقد اقتصاد سیاسی» مارکس که نمونه پراهمیتی در شرح و بسط اقتصاد سیاسی مارکسیستی است بین اوت ۱۸۵۸ و ژانویه ۱۸۵۹ به رشته تحریر درآمد. بر طبق طرح اولیه مارکس قرار بود کل این اثر مشتمل بر شش کتاب باشد و مارکس قصد داشت در کتاب اول به تحزیه و تحلیل سرمایه پردازد.

p) _ مارکس در اثنای نوشتن کتاب اول مبادرت به تحریر تعدادی دستنویس مطولی نمود که برخی از آنها در ابتدا تحت عنوان "Derkritik (Rohentwor) der politischen Ökonomie Grundrisse" مابین سالهای ۱۹۳۹ و ۱۹۴۱ در مسکو به چاپ رسید. این دستنویسها مشتمل بر دو جلد قطور میشود که بیش از ۱۰۰۰ صفحه را دربر میگیرد.

p) _ باوجودیکه چاپ نخست «نقد» که در ۱۸۵۹ در برلین انتشار یافت بعنوان «بخش اول» خوانده شد با اینحال هیچ بخش دیگری از آن انتشار نیافت و متعاقب آن مارکس نقشه اولیه خود را رها کرده بر آن شد که اثری درباره سرمایه در چهار جلد بنویسد.

۲) _ نگاه کنید به صفحات ۲۱۷ - ۱۸۸ کتاب حاضر.

۳) _ Rheinische Zeitung für Politik, Handel und Gewerbe روزنامه ایکه از اول ژانویه ۱۸۴۲ تا ۳۱ مارس ۱۸۴۳ در کولونی انتشار یافت. این روزنامه در ایالت راین توسط عناصری بورژوائی که مخالف خودکامگی پروس بودند تأسیس یافت. مارکس از آوریل ۱۸۴۲ شروع به ارسال مقالاتی به این روزنامه نمود و در اکتبر همان سال دبیر آن شد. در زمان دبیری مارکس، خصلت انقلابی و دموکراتیک این روزنامه نمایان تر شد. دولت در ابتدا شدیداً به سانسور آن پرداخت و سپس آن را تعطیل نمود.

۴) _ Allgemeine Zeitun _ روزنامه ارتجاعی بود که در ۱۷۹۸ تأسیس یافت و از ۱۸۱۰ تا ۱۸۸۲ در آگزبرگ منتشر شد.

۵) _ Deutsch- Französische Jahrbücher _ سالنامه ایکه تحت تصدی کارل مارکس و آرنولد روژ (Arnold Ruge) بزیان آلمانی منتشر شد. تنها یک شماره آن در فوریه ۱۸۴۴ انتشار یافت. شماره مزبور علاوه بر مقاله مارکس تحت عنوان «درباره نقد فلسفه حقوق هگل پیشگفتار» حاوی مقالات دیگری از مارکس و

انگلس بود و این نشان میدهد که مؤلفین آن بطور قطع بینش ماتریالیستی و کمونیستی اختیار کرده بودند.

۶) - اشاره مارکس به *Ökonomie Umriss zu einer Kritik der National* است (این مقاله تحت عنوان «رئوس مطالب نقد اقتصاد سیاسی» اثر فردریک

انگلس، ضمیمه «دستنویسهای اقتصادی و فلسفی ۱۸۴۴») مارکس انتشار یافت.

۷) - اشاره است به *Die deutsche Ideologie*. (نگاه کنید به «ایدئولوژی آلمانی») اثر کارل مارکس و فردریک انگلس، مسکو ۱۹۶۴).

۸) - اشاره مارکس به *Lohnarbeit und Kapital* است که به انگلیسی تحت عنوان «کار اجرتی و سرمایه» انتشار یافته است.

۹) - این انجمن در اواخر اوت ۱۸۴۷ توسط مارکس و انگلس بنیان گذاشته شد. هدف آن آموزش سیاسی کارگران آلمانی ساکن بلژیک و تبلیغ نظریات مربوط به کمونیسم علمی بود.

۱۰) - *Neue Rheinische Zeitung, Organ der Demokratie* روزنامه ارگان رزمنده جناح پرولتاریائی دموکراسی، منتشره در کولونی از اول ژوئن ۱۸۴۸ تا ۱۹ مه ۱۸۴۹. سردبیری این روزنامه با مارکس بود، مارکس و انگلس نویسنده سرمقالاتی بودند که مبین موضع این روزنامه در قبال مسائل اصلی انقلاب در آلمان و اروپا بود. این روزنامه بعد از شکست انقلاب آلمان تعطیل شد.

۱۱) - «نیویورک دی لی تریبیون (*New York Daily Tribune*)» روزنامه ای آمریکائی که بین سالهای ۱۸۴۱ و ۱۹۲۴ منتشر میشد. مارکس بین سالهای ۱۸۵۱ و ۱۸۶۲ با این روزنامه همکاری میکرد. بسیاری از مقالات مربوطه بنا به خواهش مارکس، توسط انگلس نوشته شد.

۱۲) نقل قول مارکس از «رساله مالیاتها و اعانات» است که در ۱۶۶۷ در لندن بدون ذکر نام مؤلف انتشار یافت.

۱۴) ریکاردو «درباره حمایت تا کشاورزی»، لندن، ۱۸۲۲، ص ۲۱ به «متوازی الاضلاع آقای اوئن»، اشاره میکند.

(P) - اوئن در طرحهای تخیلی خود از اصلاحات اجتماعی میخواست ثابت کند که طرح اماکن مسکونی بشکل متوازی الاضلاع یا مربع از لحاظ صرفه جوئی و مسکن، مناسب ترین شکل ممکنه میباشد.

۱۵) «تئوری مبادله» عنوان فصل چهارم کتاب «عناصر اقتصاد سیاسی» اثر (H. D. Macleod) میباشد.

۱۶) یعنی قبل از قانون اتحادیه ۱۷۰۷ ایکه باعث ازبین رفتن پارلمان اسکاتلند و از میان برداشتن کلیه مرزهای اقتصادی ای گردید که انگلستان را از اسکاتلند جدا میکرد.

۱۷) *Leges barbarorum* (قوانین بربرها) اسناد مربوط به قوانین متداول یا عرفی

زیرنویس ها

1. Landed property
2. Wage- Labour
3. Simple Circulation
4. Monographs
5. Rhenish Lantag
6. Herr Von Schaper
7. Rhine Province
8. Moselle
9. Dilletantism
10. Allgemeine Augsburgur Zeitung
11. Deutsch - Franzosische
12. Civil Society
13. M. Guizot
14. Economic Structure
15. Social Consciousness
16. Super Structure
17. Antagonistic Form
18. Formation
19. Westphalia
20. Discours Sur Le Libre Echange
21. Polemical
22. British Museum
23. OUI Siconvien
24. Lasciare ogni Sospetto Ogni Vilta Convion Che gue Sia Morta
25. Use - Value
26. Exchange - Value
27. Means of existence
28. Realise
29. Quantitative relatin
30. Propertius / sextus
31. Congruent
32. Materialised
33. labour objectification
34. Uniformly materialised
35. Homogeous
36. Abstractgeneral labour
37. Labour - time
38. standard
39. Congealed laboar - time
40. Reduce
41. Humam labor in general
42. Skilled labour
43. Universal labour - time
44. Universal equivalent
45. Rural patriarchal system of production
46. Communal labour
47. Function
48. Posits
49. Monetary system
50. Tautology
51. William petty
52. Thomascooper
53. Appropriation
54. service
55. Concrete Labour
56. Materialisation
57. Common measure
58. Conscious
59. mon - use - value
60. Means of exchange
61. Universal alienation *0. formal
62. Discrete
63. Mutually exclusive
64. Vicious circle
65. Contradictory Premises
66. Abstraction
67. Conscience
68. Point of de Parture
69. Universal action
70. Reification
71. Universal medium of exchange
72. Ideal
73. Commodity in general
74. Embodiment
75. Polarise
76. Direct barter
77. Division of Labour
78. Metabolism
- 79- Circulation
- 80- Ricardo
- 81- Sismondi
- 82- Hobbes
- 83- Political arithmetic
- 84- La juste valeur
- 85- Moloch
- 86- New world
- 87- Benjamin Franklin
- 88- Caeteris Paribus
89. Real value
90. Intrinsic Value
91. Voeful value
92. Industry
93. Objective equalisation
94. Subjective equality
95. David Ricardo
96. Magnitude of value
97. Owen
98. Lord Brougham
99. Gladstone
100. Sir Robert Peel
1. Money Commodity
2. Phase
3. Moche coffee
4. Commodity equinalents
5. Imaginary money
6. Substance
7. Standard weights
8. Denomination
9. Aliquot Parts
10. Maravedi
11. Rei
12. Pennyweights
13. Grains
14. Carats troy
15. Money of account
16. William the congueror
17. Legal tender
18. Premium
19. Doctrine
20. Nominal standardof money
21. Ideal Particles
22. Market Price
23. Clipped
24. Loundes
25. Berkeley
26. tickets
- 27.

Counters 28. Industry 29. Tokens 30. Lord Castlereagh 31. Treaty
of Paris 32. Thomas Attwood 33. Incarnation 34. Organic Labour
noney

تکثیر از: حجت برزگر

۲۰۰۰ / ۱۲ / ۲۱